وبسایت اینترنتی جزوه و تمرین

@JozveotamriN

scan me🧐!!

www.wtiau.net

اخلاق اسلامی

(مبانی و مفاهیم)

محمد داودی

پنج فصل، بعد از بیان کلیات و مبانی اخلاق اسلامی بعضی از مهم‌ترین فضایل اخلاقی و راه‌های وصول به آن و شماری از رذایل اخلاقی و راه‌های اجتناب از آنها را بیان نموده است. با تلاش نویسنده محترم ساختار و حجم کتاب برای دو واحد درسی تنظیم شده است و محور مباحث آموزه‌های قرآنی و روایی است.

مرکز برنامه‌ریزی و تدوین کتب درسی ضمن تشکر از نویسنده محترم از همه عزیزانی که در مراحل مختلف آماده‌سازی و چاپ و نشر این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، صمیمانه سپاس‌گزاری می‌نماید. بی‌شک دیدگاه‌ها و پیشنهادهای صاحب‌نظران، استادان و دانشجویان عزیز می‌تواند در رفع کاستی‌های احتمالی آثار منتشر شده از سوی این مرکز مفید باشد.

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی
گروه اخلاق اسلامی

فهرست مطالب

سخن مرکز ۵

فصل اول: کلیات
(۳۴ ـ ۱۵)

اهمیت و ضرورت اخلاق ۱۷
تعریف علم اخلاق ۲۲
رابطهٔ علم اخلاق با دیگر علوم ۲۴
تاریخچه علم اخلاق اسلامی ۲۸
رویکردهای مختلف در اخلاق اسلامی ۳۰
پرسش ۳۳
برای پژوهش ۳۳
برای مطالعهٔ بیشتر ۳۳

فصل دوم: مبانی اخلاق اسلامی
(۵۸ ـ ۳۵)

هدفمندی انسان ۳۷
هدف انسان ۴۱
آیین بندگی ۴۴

توانمندی انسان برای اخلاقی زیستن ۴۶
۱. خلق و خوی انسان تغییرناپذیر است ۵۰
۲. اخلاقی زیستن مستلزم از بین رفتن شهوت و غضب در انسان است... ..... ۵۲
۳. اخلاقی زیستن با آزادی انسان ناسازگار است ۵۵
پرسش ۵۷
برای پژوهش ۵۷
برای مطالعهٔ بیشتر ۵۷

فصل سوم: فضیلت‌های اخلاقی ایمانی
(۱۱۲ ـ ۵۹)

دورنمایی از فضایل و رذایل اخلاقی در قرآن و روایات ۶۱
فضیلت‌های اخلاقی ایمانی ۶۲
۱. محبت خدا، پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام ۶۳
مفهوم محبت ۶۵
منشأ محبت ۶۶
آثار و پیامدهای محبت ۶۷
راه رسیدن به محبت خدا و پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌علیهم‌السلام ۶۸
۲. تسلیم بودن در برابر خدا ۶۹
مفهوم تسلیم بودن در برابر خداوند ۷۰
آثار تسلیم بودن در برابر خدا ۷۲
منشأ تسلیم و راه رسیدن به آن ۷۳
۳. خوف و رجا (بیم و امید) ۷۳
مفهوم خوف و رجا ۷۴
منشأ خوف و رجا ۷۵
آثار خوف و رجا ۷۶
راه تحصیل خوف و رجا ۷۸
۴. توکل ۷۸

مفهوم توکل ۷۹
منشأ توکل ۸۱
مراتب و درجات توکل ۸۲
آثار توکل ۸۲
راه رسیدن به صفت توکل ۸۳
۵. شکر ۸۴
مفهوم شکر ۸۵
منشأ شکر ۸۶
مراتب و درجات شکر ۸۷
آثار شکر ۸۸
راه رسیدن به صفت شکر ۸۹
۶. صبر و استقامت ۸۹
مفهوم صبر ۹۲
منشأ صبر ۹۳
درجات و مراتب صبر ۹۳
انواع صبر ۹۴
آثار صبر ۹۵
راه دستیابی به صفت صبر ۹۶
۷. اخلاص ۹۷
مفهوم اخلاص ۹۹
منشأ اخلاص ۱۰۱
مراتب و درجات اخلاص ۱۰۲
آثار و پیامدهای اخلاص ۱۰۲
راه رسیدن به اخلاص ۱۰۴
۸. اعتدال (میانه‌روی) ۱۰۴
مفهوم میانه‌روی ۱۰۷

منشأ اعتدال ۱۰۸
آثار اعتدال ۱۰۸
راه رسیدن به اعتدال ۱۰۹
پرسش ۱۱۱
برای پژوهش ۱۱۱
برای مطالعه بیشتر ۱۱۱

فصل چهارم: فضیلت‌های اخلاقی ایمانی
(۱۱۳ - ۱۷۲)

۱. احسان ۱۱۵
مفهوم احسان ۱۱۸
مصداق‌های احسان به مردم ۱۱۹
مصداق‌های احسان به والدین ۱۲۰
منشأ احسان ۱۲۱
آثار احسان ۱۲۳
راه نیکوکار شدن ۱۲۴
۲. عدل و انصاف ۱۲۵
مفهوم عدل و انصاف ۱۲۷
منشأ عدل ۱۲۹
آثار عدل ۱۳۱
راه عادل شدن ۱۳۲
۳. امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر ۱۳۳
مفهوم امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر ۱۳۵
آثار امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر ۱۳۵
شرایط امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر ۱۳۷
راه و روش امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر ۱۳۷

۴. اصلاح میان مردم ۱۳۹
۵. عفت ۱۴۰
مفهوم عفت ۱۴۲
سرچشمه‌های عفت ۱۴۳
آثار عفت ۱۴۴
راه رسیدن به صفت عفت ۱۴۵
۶. سخنان نیکو گفتن ۱۴۶
مفهوم سخن نیکو ۱۴۸
آثار سخن نیکو ۱۵۰
راه نیکو سخن گفتن ۱۵۲
۷. عفو و گذشت ۱۵۳
مفهوم عفو و گذشت ۱۵۵
آثار عفو و گذشت ۱۵۷
منشأ عفو و گذشت و راه رسیدن به آن ۱۵۸
۸. همیاری در کارهای نیک و ناهمیاری در کارهای ناپسند ۱۶۰
مفهوم همیاری در کارهای نیک ۱۶۱
آثار همیاری در کارهای نیک و ناهمیاری در کارهای زشت ۱۶۳
موانع همیاری در نیکی‌ها و ناهمیاری در زشتی‌ها و راه از میان بردن آنها ۱۶۳
۹. اهتمام به امور مسلمانان و رسیدگی به آنها ۱۶۴
مصداق‌های اهتمام به امور مسلمانان ۱۶۶
آثار اهتمام به امور مسلمانان ۱۶۸
سرچشمه‌های اهتمام به امور مسلمانان ۱۶۹
راه و روش اهتمام به امور مسلمانان ۱۷۰
پرسش ۱۷۱
برای پژوهش ۱۷۱
برای مطالعه بیشتر ۱۷۱

فصل پنجم: آشنایی با برخی رذایل اخلاقی
(۱۷۳ ـ ۲۲۶)

۱. ارتکاب گناه ۱۷۵
مفهوم گناه ۱۷۷
آثار گناه ۱۷۷
انواع گناهان ۱۷۹
سرچشمه‌های گناه ۱۸۰
راه دوری از گناه ۱۸۱
۲. پیروی از هوای نفس ۱۸۴
مفهوم هوای نفس ۱۸۶
آثار پیروی از هوای نفس ۱۸۷
منشأ پیروی از هوای نفس و راه مبارزه با آن ۱۸۹
۳. غضب ۱۹۰
حدود غضب ۱۹۲
آثار غضب ۱۹۲
راه مبارزه با غضب ۱۹۴
۴. طمع ۱۹۶
مفهوم طمع ۱۹۷
آثار طمع ۱۹۷
راه مبارزه با طمع ۱۹۹
۵. حسد ۲۰۰
مفهوم حسد ۲۰۱
آثار حسد ۲۰۲
منشأ حسد و راه مبارزه با آن ۲۰۴
۶. تکبر ۲۰۶
مفهوم تکبر ۲۰۸
اقسام تکبر و درجات آن ۲۰۹

آثار تکبر ۲۱۱
منشأ تکبر و راه مبارزه با آن ۲۱۳
۷. لجام‌گسیختگی زبان ۲۱۴
مفهوم لجام‌گسیختگی زبان ۲۱۶
آثار لجام‌گسیختگی زبان ۲۱۹
عوامل لجام‌گسیختگی زبان و راه‌های مهار کردن آن ۲۲۱
پرسش ۲۲۵
برای پژوهش ۲۲۵
برای مطالعه بیشتر ۲۲۵

منابع
(۲۲۷ ـ ۲۳۲)

منابع ۲۲۹

فصل اول

کلیات

bozorgmehr.sellfile.ir

در این فصل مباحث مقدماتی اخلاق اسلامی شامل ضرورت و اهمیت علم اخلاق، تعریف علم اخلاق، رابطهٔ اخلاق با علم حقوق و فقه، فلسفه اخلاق، روانشناسی و تعلیم و تربیت، تاریخچهٔ علم اخلاق اسلامی و رویکردهای مختلف در اخلاق اسلامی را بررسی می‌کنیم و در پایان رویکرد مقبول این کتاب در بررسی اخلاق اسلامی را بیان می‌نماییم.

اهمیت و ضرورت اخلاق

دانشمندان مسلمان، علم اخلاق را برترین علم یا دست‌کم یکی از برترین علوم می‌دانند. ابن‌مسکویه در کتاب *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق* می‌نویسد: این علم از همه علوم برتر است و به نیکو کردن رفتار انسان از آن جهت که انسان است، می‌پردازد.[1] از این رو، دانشمندان مسلمان به دانشجویان توصیه می‌کنند پیش از فراگیری هر علمی به فراگیری علم اخلاق بپردازند.[2]

علمای اخلاق در اهمیت و اولویت علم اخلاق بر دیگر علوم دلایل متعددی را برشمرده‌اند که به اختصار برخی از آنها را بیان می‌کنیم:

۱. روح انسان مانند جسم او سلامت و بیماری دارد. خداوند در قرآن دربارهٔ منافقان می‌فرماید:

فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً؛[3] در دل‌هایشان مرضی است؛ و خدا بر مرضشان افزود.

---

۱. «أن هذه الصناعة أفضل الصناعات کلها، أعنی صناعة الاخلاق التی تعنی بتجوید افعال الانسان بما هو انسان.» (ابن مسکویه، *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*، ص ۵۵.)

۲. عبدالله جوادی آملی، *مبادی اخلاق در قرآن*، ص ۱۴۴.

۳. بقره(۲): ۱۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

همچنان‌که برای محافظت از سلامت بدن، آشنایی با ویژگی‌های بدن سالم، بیماری‌ها، علل آنها و راه‌های درمانشان ضروری است، برای حفظ سلامتی روح نیز آشنایی با ویژگی‌های روح سالم، بیماری‌های روح، علل و راه‌های درمان آنها لازم است.

سلامت روح در گرو آراسته بودن آن به صفت‌های پسندیده و بیماری روح نیز ناشی از تأثیر صفت‌های ناپسند در آن است. صفت‌های پسندیده و ناپسند و چگونگی آراستن نفس به صفت‌های پسندیده و زدودن صفت‌های ناپسند از آن، در علم اخلاق بیان می‌شود.

۲. توانایی تشخیص خوب از بد و زشت از زیبا در گرو سلامت روحی انسان و تهذیب نفس از آلودگی‌هاست. خداوند در قرآن می‌فرماید:

> كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛[1] نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است.

علامه طباطبایی دربارهٔ این آیه می‌فرماید:

> رفتارهای ناشایست بر قلب انسان تأثیر نهاده، به آن شکل و صورت خاصی می‌دهند؛ آن‌گونه که قلب انسان از درک حقایق عاجز شود.[2]

ضرب‌المثلی معروف می‌گوید: «عقل سالم در بدن سالم است.» این سخن به واقعیتی مهم اشاره دارد و آن اینکه سلامت بدن شرط لازم برای سلامت عقل، یعنی توانایی درک حقایق و تشخیص خوب از بد و حق از باطل است. اما بر اساس دیدگاه قرآنی، انسان در صورتی می‌تواند از توانایی درک حقایق و تشخیص خوب از بد برخوردار باشد که افزون بر داشتن سلامت جسمی، از سلامت روحی نیز برخوردار باشد. حتی می‌توان گفت از دید قرآن نقش سلامت روحی بسیار مهم‌تر از نقش سلامت جسمی است. علمی که عهده‌دار بیان سلامت و بیماری روح انسان و راه‌های درمان این بیماری‌هاست، علم اخلاق نام دارد.

۳. آرامش انسان در زندگی نیز در گرو سلامت روحی اوست. همچنان‌که بیماری‌های جسمانی آرام و قرار را از انسان می‌گیرند و زندگی را بر او تلخ می‌کنند، بیماری‌های روحی مانند

۱. مطففین(۸۳): ۱۴.
۲. علامه طباطبایی، *المیزان* ج ۲۰، ص ۳۷۸.

حسادت، خودبزرگ‌بینی، کینه‌ورزی و کفر به خدا نیز سکون و قرار را از روح انسان می‌رباید.

بیماری‌های روحی ممکن است بیماری‌های بدنی نیز ایجاد کنند. امروزه روانشناسان معتقدند برخی بیماری‌های بدنی انسان با بیماری‌های روانی ارتباط دارد. برای مثال، افسردگی ممکن است با اختلال در کار دستگاه گوارش ناراحتی‌های خاصی را ایجاد کند. بیماری‌های روحی مستقیم و غیرمستقیم در از میان بردن آرامش روانی انسان مؤثرند و تنها راه خلاصی از آنها، آگاهی عمیق از علم اخلاق و عمل به توصیه‌های آن است.

۴. نشاط و شادابی زندگی اجتماعی انسان تا حد زیادی در گرو اخلاقی زیستن افراد است. به سخن دیگر، سلامت و بیماری روحی اعضای جامعه بر زندگی اجتماعی آنها نیز تأثیر می‌نهد. در جامعه‌ای که اصول اخلاقی رعایت می‌شود، زندگی اجتماعی از نشاط برخوردار است و جامعه به‌راحتی می‌تواند به اهداف موردنظر خود در ابعاد اقتصادی و سیاسی برسد.

بنابراین سعادت فردی و اجتماعی انسان ـ چنان‌که علمای اخلاق معتقدند ـ در گرو تخلق به فضیلت‌های انسانی و پاک بودن نفس از رذیلت‌های اخلاقی است؛ آن‌سان که خداوند در سوره شمس پس از آنکه به نفس انسانی سوگند یاد می‌کند و بیان می‌دارد که باید و نباید و شایسته و ناشایسته را به نفس انسانی الهام کرده، چنین ادامه می‌دهد:

> قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا؛[1] که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد؛ و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً درباخت.

شاید به دلیل نقش محوری اخلاق در سعادت فردی و اجتماعی انسان است که خداوند یکی از اهداف اساسی بعثت پیامبران و به‌ویژه پیامبراسلامﷺ را تزکیهٔ نفس انسان‌ها از آلودگی‌ها بیان کرده است:

> هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛[2] اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۱. شمس(۹۱): ۹ و ۱۰.
۲. جمعه(۶۲): ۲.

bozorgmehr.sellfile.ir

از پیامبرﷺ روایت شده که فرمود:«إِنَّما بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛[۱] همانا مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تکمیل کنم.» بر پایهٔ این روایت نیز جایگاه والای اخلاق و تزکیهٔ نفس مردم از آلودگی‌ها و آراستن آنها به فضایل اخلاقی در رسالت پیامبراسلامﷺ روشن می‌شود. در روایت‌های دیگری از ایشان آمده است: «اسلام همان نیک‌خویی است.» و «نیک‌خویی نیمی از دین است.»[۲] که همهٔ این سخنان بیانگر آن است که اخلاق و تهذیب اخلاقی جایگاهی بس والا در دین اسلام دارد.

البته ناگفته پیداست پیامبراکرمﷺ تنها در مقام سخن به اخلاق و فضایل اخلاقی ارج نمی‌نهاد، بلکه در عمل و رفتار او نیز فضایل اخلاقی جایگاهی ویژه داشت. در قرآن اخلاق پیامبرﷺ چنین ستوده شده:

وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ؛[۳] و راستی که تو را خویی والاست!

یکی از رفتارهای پیامبرﷺ که نشان‌دهنده اخلاق والای اوست، رفتارش با مشرکان پس از فتح مکه است. مشرکان مکه از هیچ نامردمی در حق پیامبرﷺ و مسلمانان دریغ نکردند و پس از هجرت ایشان به مدینه در جنگ‌های متعدد برخی از بهترین یاران و خویشان پیامبرﷺ را به شهادت رساندند و حتی کمر به قتل خود حضرت بستند، اما با این همه پیامبرﷺ پس از فتح مکه فرمان عفو عمومی صادر کرد و همه زشتکاری‌های آنان را نادیده گرفت.

پیامبرﷺ نه‌تنها خود به فضایل اخلاقی آراسته بود، بلکه به فضایل اخلاقی دیگران نیز ارج می‌نهاد. سال نهم هجری خاندان حاتم طایی به سرپرستی عُدی بن حاتم، هنوز مسلمان نشده بودند. در این سال دختر حاتم طایی به اسارت مسلمانان درآمد. هنگامی که دختر وی نزد رسول‌خداﷺ آمد، گفت: ای محمد! پدرم از دنیا رفت و سرپرستم عُدی ناپدید شد. اگر صلاح می‌دانی مرا آزاد کن و سرزنش قبیله‌های عرب را از من دور ساز، چرا که پدرم بردگان را آزاد می‌ساخت؛ از همسایگان نگهبانی می‌نمود؛ به مردم غذا می‌رسانید؛ آشکارا سلام می‌کرد

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۱۴۹.
۲. همان، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.
۳. قلم(۶۸): ۴.

و در حوادث تلخ روزگار یاور مردم بود. پیامبرﷺ به او فرمود: این صفت‌ها از آنِ مؤمنان راستین است. اگر پدرت مسلمان بود، ما برای او طلب آمرزش می‌کردیم. سپس فرمود: به پاس احترام به فضایل اخلاقی پدرش، او را آزاد کنید.[۱]

تجربه بشری نیز نشان داده که انسان بدون پایبندی به اصول اخلاقی نمی‌تواند زندگی آرامی داشته باشد. در دوران معاصر در کشورهای غربی به دنبال پیشرفت‌هایی که در زمینه علوم‌تجربی به‌دست آمد، به‌تدریج توجه به اصول اخلاقی و فضایل کم‌رنگ شد و حتی در برخی موارد با اخلاق و فضایل اخلاقی مبارزه گردید، اما اخیراً به سبب آسیب‌هایی جدی که از این طریق به جامعه و افراد وارد شده، توجه به اخلاق فزونی یافته است. لیکونا در این باره می‌گوید:

> واقعاً ما را چه می‌شود؟ نوزادان در آشغال‌دانی، یک‌ونیم میلیون سقط جنین در هر سال، افزایش مداوم سوءاستفاده‌های جنسی و بدنی از کودکان، فقیر بودن یک‌چهارم کودکان! نسل‌های آینده ما این امور را در پنجاه یا صد سال بعد، چگونه خواهند دید؟
> نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد بسیاری از مردم آمریکا به این نتیجه رسیده‌اند که این کشور دچار انحطاط معنوی و اخلاقی شده است. این درک و حس فزاینده وجود دارد که مدارس، خانواده‌ها، کلیساها، همهٔ انجمن‌ها و گروه‌ها و آنهایی که در طول تاریخ مسئول انتقال میراث اخلاقی به جوانان بوده‌اند، باید گردهم آیند و با یاری یکدیگر اخلاق کودکان و به‌طورکلی فرهنگ ما را رشد دهند.
> مدارس نیز دریافته‌اند که باید پرورش اخلاقی انجام دهند. آنها باید پرورش اخلاقی را بالاترین اولویت خود قرار دهند؛ زیرا این هدف زیربنای دیگر کارها در مدرسه است.[۲]

بنابراین اخلاق نقش بسیار مهمی در سعادت فردی و اجتماعی انسان دارد و به همین رو از دیگر علومْ برتر است و یا دست‌کم در زمرهٔ علومی است که بر دیگر علوم برتری دارند.

پس از بررسی اهمیت و ضرورت علم اخلاق، حال باید پرسید علم اخلاق چیست؟ از چه مسائلی بحث می‌کند و با علوم دیگر چه رابطه‌ای دارد؟

۱. میرزا حسین نوری، *مستدرک الوسایل*، ج ۱۱، ص ۱۹۳.
2. Lickona, Thomas; "Teacher´s role in character education"; in *journal of Moral education*, Vol.179, Lssue 2, p.2.

bozorgmehr.sellfile.ir

تعریف علم اخلاق

از آنچه در باب اهمیت و ضرورت علم اخلاق گفتیم، تا حد زیادی ماهیت و تعریف این علم نیز آشکار شد. با این همه، برای به‌دست دادن تعریفی دقیق از علم اخلاق می‌باید معنای لغوی واژه اخلاق روشن شود.

اخلاق جمع «خُلق» است. خُلق حالت و کیفیتی باطنی است که با چشمِ سر و حواس ظاهری، دریافتنی نیست. در مقابل، «خَلق» عبارت است از حالت و کیفیتی محسوس که با چشمِ سر و حواس ظاهری دریافتنی است. در زبان فارسی صورت در معنای دوم به‌کار می‌رود و سیرت در معنای اول. صورت به ویژگی‌های ظاهری انسان مانند رنگ پوست، مو، بلندی و کوتاهی قد، چاقی و لاغری و زشتی و زیبایی گفته می‌شود و سیرت نیز به ویژگی‌های باطنی و معنوی انسان مانند مهربانی، نرم‌خویی و شجاعت که این ویژگی‌ها با حواس ظاهری دریافتنی نیستند، گرچه می‌توان آثار آنها را مشاهده کرد. بنابراین اخلاق صفت‌ها و ویژگی‌های باطنی و معنوی انسان است.

هر خُلق مقتضی رفتار خاصی است. کسی که صفت و خُلق سخاوت را داراست، به نیازمندان انفاق می‌کند، و در سختی‌ها به دیگران کمک مالی می‌دهد. وجود یک صفت در فرد موجب می‌شود وی رفتارهای متناسب با آن را بدون احساس سختی و بی‌هیچ تفکر و تأمل جدی انجام دهد. کسی که سخاوت در وجود او نشسته، به دیگران می‌بخشد، بی‌آنکه نیاز داشته باشد در بارهٔ درستی این عمل بیندیشد و یا این عمل برای او سخت و سنگین باشد؛ درست به مانند راننده‌ای باسابقه و ماهر که بدون تأمل و احساس اضطراب رانندگی می‌کند.

از سوی دیگر، خُلق ممکن است امری پسندیده و یا ناپسند باشد. برای مثال، راست‌گویی و دروغ‌گویی دو صفت‌اند، اما یکی پسندیده است و دیگری ناپسند. به صفت پسندیده فضیلت و به صفت ناپسند رذیلت می‌گویند.

اکنون که معنای واژهٔ اخلاق روشن شد، می‌توانیم به تعریف علم اخلاق بپردازیم. ابن‌مسکویه علم اخلاق را تعریف نکرده، اما می‌توان از مجموعهٔ نوشته‌های او به تعریفی از این علم رسید. از علم اخلاق دست یافت. وی هدف از تألیف کتاب *تهذیب الاخلاق* را چنین بیان می‌کند:

هدف از تألیف این کتاب این است که صفت‌هایی را در خودمان به‌وجود بیاوریم که موجب

شود رفتارهای صادر از ما زیبا و پسندیده باشند و درعین‌حال این رفتارها به‌آسانی و بدون مشقت و سختی از ما صادر شوند.[۱]

وی در باره خُلق نیز می‌گوید:

حالتی است که باعث می‌شود افعال مناسب با آن بدون نیاز به فکر و تأمل از فرد صادر شود.[۲]

بنابراین، از نظر ابن‌مسکویه علم اخلاق، صفت‌های خوب و بد و راه‌های اکتساب صفت‌های خوب و دوری از صفت‌های بد را بیان می‌کند.

خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف علم اخلاق آورده است:

علم است به آنکه نفس انسانی را چگونه خلقی اکتساب تواند کرد که جملگی افعالی که به ارادت او از او صادر شود، جمیل و محمود بود.[۳]

بنابراین از نظر خواجه این علم بیان‌کنندهٔ صفت‌هایی است که انسان باید در خود ایجاد کند تا رفتارهای ارادی صادرشده از او همگی نیکو و پسندیده باشد. از این رو، وی در علم اخلاق، هم از صفت‌های خوب و بد و هم از چگونگی کسب صفت‌های خوب و دوری از صفت‌های بد بحث می‌کند.

ملا احمد نراقی در *معراج السعاده* تعریفی از علم اخلاق به دست نداده است، اما در بیان فایدهٔ اخلاق گفته است:

فایده علم اخلاق پاک ساختن نفس است از صفت‌های رذیله و آراستن آن به ملکات جمیله که از آن به تهذیب اخلاق تعبیر می‌شود.[۴]

بر این پایه، از نظر ایشان در علم اخلاق از فضایل و رذایل و از چگونگی اکتساب فضایل و زدودن رذایل بحث می‌شود.

---

۱. ابن‌مسکویه، *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*، ص ۲۷.
۲. همان، ص ۵۱.
۳. خواجه نصیرالدین طوسی، *اخلاق ناصری*، ص ۴۸.
۴. ملا احمد نراقی، *معراج السعاده*، ص ۱۹.

bozorgmehr.sellfile.ir

از تعریف‌های پیش‌گفته روشن می‌شود که موضوع علم اخلاق فضیلت‌ها و رذیلت‌ها و راه‌های ایجاد فضیلت‌ها و مبارزه با رذیلت‌هاست. با این همه، برخی معتقدند اخلاق افزون بر صفت‌های اخلاقی، رفتارهای اخلاقی را نیز شامل می‌شود.[1] بنابراین به نظر می‌رسد در میان علمای اخلاق اختلاف‌نظر باشد که آیا موضوع علم اخلاق شامل رفتارهای شایسته و ناشایسته است یا تنها منحصر به صفت‌های شایسته و ناشایسته؟ با توجه به اینکه صفت‌های نفسانی تنها از آن رو اهمیت دارند که منشأ رفتارهای خوب یا بد می‌شوند، علم اخلاق صفت‌های خوب و بد و رفتارهای شایسته و ناشایسته را نیز دربرمی‌گیرد. به‌ویژه آنکه از نظر علمای اخلاق، انجام افعال شایسته و دوری از رفتارهای ناشایست در صورتی از حالت اتفاقی خارج شده و به صورت دائمی درمی‌آید که انجام رفتارهای خوب و دوری از رفتارهای زشت، در وجود شخص تثبیت و یا به صفتی از صفت‌های اخلاقی او تبدیل شده باشد. بنابراین می‌توان علم اخلاق را این‌گونه تعریف کرد: علم اخلاق علمی است که صفت‌های نفسانی خوب و بد (فضایل و رذایل) و اعمال و رفتار اختیاری خوب و بد و نیز شیوه تحصیل صفت‌های نفسانی خوب (فضایل) و انجام اعمال پسندیده و شیوهٔ دوری از صفت‌های نفسانی بد (رذایل) اعمال ناپسند را بیان می‌کند.

رابطهٔ علم اخلاق با دیگر علوم

دانشمندان مسلمان علوم را به دو دستهٔ نظری و عملی تقسیم می‌کنند. علوم نظری تنها با شناخت حقیقت امور سر و کار دارد، اما علوم عملی به امور عملی انسان می‌پردازد. به بیان دیگر، علوم نظری ناظر به هست‌ها و علوم عملی ناظر به بایدهاست. علم اخلاق از علوم عملی است و به همین روی، گزاره‌های موجود در آن ناظر به بایدهاست.

افزون بر اخلاق، در حقوق نیز با گزاره‌های ناظر به بایدها سر و کار داریم و از این رو باید تفاوت علم اخلاق با این علم روشن شود. از سوی دیگر، علم اخلاق با برخی علوم دیگر مانند فلسفهٔ اخلاق، تعلیم و تربیت و روانشناسی نیز رابطهٔ نزدیکی دارد، بدین جهت باید رابطه

۱. استاد مصباح یزدی موضوع علم اخلاق را این‌گونه بیان کرده است: موضوع اخلاق اعم از ملکات اخلاقی است و همه کارهای ارزشی انسان را دربرمی‌گیرد؛ کارهایی که متصف به خوب و بد می‌شوند و می‌توانند برای انسان کمالی فراهم آورند یا موجب پیدایش رذیلت و نقصی در نفس شوند.

علم اخلاق با این علوم نیز روشن شود. در این قسمت نخست تفاوت علم اخلاق با حقوق و سپس رابطه آن با فلسفهٔ اخلاق، روانشناسی و علوم تربیتی را بررسی می‌کنیم.

علم اخلاق و علم حقوق: این دو علم هر دو از علوم عملی‌اند و گزاره‌های آنها تجویزی است، اما با این همه، تفاوت‌هایی نیز دارند که در اینجا برخی از آنها را به‌اختصار بیان می‌کنیم:

نخست اینکه دستاورد علم حقوق که به صورت قانون عرضه می‌شود، ضمانت اجرای بیرونی دارد؛ بدین معنا که دولت موظف است قوانین را پس از تصویب اجرا کند و متخلفان را به مجازات رساند. در مقابل، قواعد اخلاقی ضمانت اجرای بیرونی ندارند؛ بدین بیان که حکومت عهده‌دار اجرای قواعد اخلاقی نیست و اگر کسی از ارزش‌ها یا هنجارهای اخلاقی سر پیچد، دولت وی رامجازات نمی‌کند، چراکه تنها ضمانت اجراییِ قواعد اخلاقی، وجدان درونی انسان‌هاست.

دوم آنکه علم حقوق عهده‌دار وضع قوانینی است که روابط اجتماعی مردم را در این دنیا نظم می‌بخشد، از این رو به رفتارهای فردی انسان‌ها و رفتارهای آنها در ارتباط با خدا و تنظیم این رفتارها توجهی ندارد؛ درحالی‌که اخلاق تنظیم همهٔ رفتارهای انسان را برعهده دارد، خواه این رفتارها فردی باشد یا جمعی، در ارتباط با خدا باشد، یا در ارتباط با خود و یا دیگران.

سوم آنکه هدف نهایی اخلاق این است که انسان را به کمال شایسته انسانی برساند، اما هدف حقوق تنها تأمین مصالح دنیوی افراد جامعه است و به مصالح معنوی آنها توجهی ندارد.

البته باید گفت ممکن است برخی قواعد اخلاقی به صورت قانون درآید. برای مثال، توهین به دیگران که نوعی سرپیچی از قواعد اخلاقی است، در قانون نیز جرم محسوب شود. در این صورت قاعده اخلاقی مذکور ویژگی‌های قانون حقوقی را نیز خواهد داشت.

علم اخلاق و فلسفه اخلاق: چنان‌که گفته شد، علم اخلاق از صفت‌های خوب و بد، رفتارهای متناسب با آنها و راه‌های کسب صفت‌های خوب و دوری از صفت‌های بد بحث می‌کند. برای مثال، وقتی در علم اخلاق از صفت شجاعت به‌عنوان فضیلت سخن می‌رود، رفتارهایی چون نترسیدن از جنگ و حضور در جبهه، حمله کردن به صفوف دشمن و مانند آن، متناسب با این صفت ذکر می‌شوند و آن‌گاه علم اخلاق راه‌های ایجاد صفت شجاعت را در انسان بیان می‌کند.

bozorgmehr.sellfile.ir

در صورتی می‌توان از این مباحث سخن گفت که نخست پذیرفته باشیم صفت‌ها و رفتارهای انسانی خوب و بد دارند؛ انسان باید رفتارهای خوب را انجام دهد و از رفتارهای زشت دوری کند؛ باید صفت‌های خوب را در خود ایجاد و نفس خویش را از صفات‌زشت پاک کند؛ معیارهایی برای خوبی و بدی صفت‌ها و رفتارها وجود دارد و... . دوم اینکه تصویری روشن از معنای مفاهیمی چون خوب و بد، زشت و زیبا و... داشته باشیم. این موضوعات در فلسفهٔ اخلاق مورد بررسی قرارمی‌گیرد. افزون بر این، گزاره‌های مورد بحث در علم اخلاق از نوع گزاره‌های ناظر به باید (گزاره‌های تجویزی) هستند، حال آنکه گزاره‌های فلسفهٔ اخلاق، گزاره‌هایی‌اند ناظر به واقع و هست‌ها (گزاره‌های توصیفی).

بنابراین فلسفهٔ اخلاق با علم اخلاق دو تفاوت اساسی دارد: نخست اینکه در فلسفه اخلاق، مفروضات علم اخلاق بررسی می‌شود و دیگر آنکه گزاره‌های آن توصیفی است.

علم اخلاق و تعلیم و تربیت: تعلیم و تربیت عبارت است از مجموعه‌ای از اعمال عمدی و هدفدار یک انسان (مربی) بر انسان دیگر (متربی)؛ به‌ویژه عمل یا تأثیر فرد بالغ و مجرب بر کودک و نوجوان، برای ایجاد صفت‌های اخلاقی و علمی یا مهارت‌های حرفه‌ای. به سخن دیگر، تعلیم و تربیت فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل شکوفاسازی استعدادهای آدمی است، در جهت رشد و تکامل اختیاری او به سوی هدف‌های مطلوب و بر اساس برنامه‌ای سنجیده.[۱]

از سوی دیگر، انسان ابعاد مختلفی دارد؛ مانند مادی و جسمانی، علمی، عاطفی، اخلاقی و دینی. علم اخلاق با شناسایی صفت‌های پسندیده و ناپسند و رفتارهای متناسب با آنها و با به‌کار بستن روش‌های مناسب در صدد است بعد اخلاقی انسان را جهت داده، آن را در مسیر رشد و کمال هدایت کند؛ درحالی‌که تعلیم و تربیت بر آن است تا همهٔ ابعاد وجودی انسان، از جمله بعد اخلاقی او را به رشد و کمال رساند. بنابراین هدایت بعد اخلاقی انسان به سوی رشد و کمال، در علم اخلاق و تعلیم و تربیت مشترک است و اخلاق جزئی از تعلیم و تربیت به شمار می‌رود.

با این همه، علم اخلاق و تعلیم و تربیت از دو جهت با یکدیگر تفاوت دارند: نخست آنکه علم اخلاق ضمن بیان چگونگی تخلق انسان به اخلاق نیکو، خود را عهده‌دار بیان صفات و

۱. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، *فلسفه تعلیم و تربیت*، ص ۳۶۶.

رفتارهای پسندیده و ناپسند نیز می‌داند، در حالی که تعلیم و تربیت به تبیین این موضوع نمی‌پردازد، بلکه این مقوله از اصول موضوعهٔ آن است. دوم آن‌که تعلیم و تربیت تنها عهده‌دار رشد و کمال اخلاقی انسان نیست، بلکه به دیگر ابعاد انسان مانند بعد علمی، حرفه‌ای و دینی نیز نظر دارد و سعی می‌کند انسان را در این زمینه‌ها نیز به کمال برساند. بدین ترتیب رابطهٔ این دو علم، رابطه عموم و خصوص من وجه است.

علم اخلاق و روانشناسی: برخی روانشناسان در تعریف علم روانشناسی گفته‌اند: علمی است که دربارهٔ رفتار انسان و حیوان و کاربرد آن در حل مشکلات زندگی انسان به بحث می‌پردازد.[1] البته روانشناسی محدود به مطالعهٔ رفتارهای ظاهری انسان نیست، بلکه سعی دارد از راه رفتارهای ظاهری، عوامل ذهنی و روحی مؤثر بر رفتارها را نیز شناسایی کند. به عبارت دیگر روانشناسی درصدد است بداند انسان چه رفتارهایی را انجام می‌دهد و چرا و چگونه؟ به عنوان مثال یادگیری که رفتاری انسانی است، مطالعه می‌شود تا روشن گردد انسان چه رفتارهایی را می‌آموزد؟ چگونه می‌آموزد؟ و چه عواملی بر یادگیری او مؤثرند؟ که حاصل این تحقیقات با عنوان نظریه‌های یادگیری، در روانشناسی مطرح شده است. این گزاره‌ها جملگی توصیفی‌اند. اما کار روانشناس محدود به این نیست، بلکه می‌کوشد با استفاده از این گزاره‌های توصیفی، مشکلات انسان را در زمینه‌های مختلف یادگیری حل کند. برای مثال، روانشناس سعی دارد شیوه‌های تدریس یا شیوه‌های مطالعه‌ای را طراحی کند که میزان یادگیری و عمق یادگیری را افزایش دهد. بنابراین روانشناسی، هم شامل گزاره‌های توصیفی است و هم شامل گزاره‌های تجویزی. در مقابل، علم اخلاق تنها شامل گزاره‌های تجویزی است؛ بدین بیان که تنها به ما می‌گوید چه صفت‌ها و رفتارهایی خوب است و با استفاده از چه روش‌هایی می‌توان آنها را در انسان ایجاد کرد.

از سوی دیگر روانشناسی، رفتارهای انسان در حیطه‌های مختلف ـ مانند رفتارهای اخلاقی، دینی، علمی، عاطفی و زیستی انسان ـ را مطالعه کرده، از آن برای بهبود رفتارهای انسان در این زمینه‌ها بهره می‌جوید. اما علم اخلاق تنها به مطالعهٔ بعد اخلاقی انسان و رشد و هدایت آن می‌پردازد.

1. Morgan et all; Psychology, 7th edition, p.4.

bozorgmehr.sellfile.ir

بنابراین قلمرو روانشناسی از دو نظر وسیع‌تر از علم اخلاق است: نخست آنکه در روانشناسی همهٔ ابعاد وجودی انسان بررسی می‌گردد؛ در حالی که در علم اخلاق تنها به بعد اخلاقی انسان پرداخته می‌شود. دوم آنکه در روانشناسی، هم گزاره‌های توصیفی وجود دارد و هم گزاره‌های تجویزی، اما در علم اخلاق تنها با گزاره‌های تجویزی سر و کار داریم.

گذشته از وسعت قلمرو روانشناسی، اخلاق از دو جهت به علم روانشناسی وابسته است: نخست در شناخت ابعاد وجودی و قوای انسان و چگونگی رفتار او، چراکه این آگاهی‌ها برای شناسایی صفت‌های پسندیده و ناپسندیده امری ضروری است؛ دوم در شناسایی راه‌های مؤثر برای ایجاد صفات پسندیده و رهایی از صفت‌های ناپسند. برای مثال، علم اخلاق در صورتی در تربیت اخلاقی موفق خواهد بود که بداند یک صفت چگونه در انسان به‌وجود می‌آید؟ چه عواملی در تقویت یا تضعیف یک صفت مؤثرند؟ چگونه می‌توان فرد را به انجام عملی وادار کرد یا او را از انجام آن بازداشت؟ علم اخلاق این آگاهی‌ها را نیز از علم روانشناسی به‌دست می‌آورد.

بدین ترتیب، آشکار می‌شود که روانشناسی افزون بر اینکه فراگیرتر از تعلیم و تربیت است، منبعی برای تعلیم و تربیت محسوب می‌شود.

تاریخچه علم اخلاق اسلامی

خداوند یکی از اهداف اساسی بعثت پیامبر اسلامﷺ را تزکیه مردم از آلودگی‌های اخلاقی می‌داند:

لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛[1] به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۱. آل عمران(۳): ۱۶۴.

از این رو، یکی از شعارهای محوری پیامبر اسلامﷺ چنین بود:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛[1] تنها برای تکمیل فضایل اخلاقی برانگیخته‌شدم.

پس از رحلت پیامبر اکرمﷺ، به سبب تأکیدهای ایشان، توجه به مسائل اخلاقی تداوم یافت. امیرالمؤمنین علیؑ اولین کسی است که در این باب اثری مکتوب از خود به یادگار نهاد. ایشان هنگامی که از جنگ صفین بازمی‌گشت، در نامه‌ای[2] نسبتاً مفصل خطاب به امام‌حسنؑ نکاتی مهم در اخلاق و تربیت اخلاقی بیان نمود که در *نهج البلاغه* آمده است. ابواحمد حسن‌بن عبدالله عسکری از دانشمندان اهل‌سنت در کتاب *الزواجر و المواعظ* تمام این نامه را آورده و می‌افزاید: اگر از کلمات پندآموز چیزی باشد که باید با آب طلا نوشته شود، همین نامه است.[3]

رسالهٔ حقوق امام سجادؑ و دعای مکارم الأخلاق ایشان در *صحیفهٔ سجادیه* نیز در این زمینه بی‌نظیرند. در روایاتی که از امامان معصومؑ به ما رسیده، بسیاری از مسائل اخلاقی مطرح شده است. از این رو تدوین‌کنندگان مجموعه‌های روایی بخشی از آنها را به اخلاقیات اختصاص داده‌اند. مثلاً، در کتاب شریف *کافی*، بخشی از جلد دوم آن با عنوان «کتاب العشره» و«صفات المؤمن» درمورد مباحث اخلاقی است.

در میان اصحاب امامانؑ اولین کسی که در این باره تألیف مستقلی دارد، اسماعیل‌بن مهران است که در قرن دوم رساله‌ای با عنوان *صفة المؤمن و الفاجر* نگاشت.

در قرن سوم، کتاب *المانعات من دخول الجنة* را جعفربن احمد قمی و کتاب *تحف العقول* را ابومحمد حسن‌بن علی‌بن حسن‌بن شعبه حرانی تألیف کردند.

در قرن چهارم، کتاب *مکارم الأخلاق* توسط علی‌بن احمد کوفی به نگارش درآمد. در همین قرن کتاب دیگری به نام *السعادة و الإسعاد* توسط ابوالحسن عامری تألیف شد.

در قرن پنجم، کتاب *تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق* توسط ابن‌مسکویه و در قرن ششم نیز

۱. میرزا حسین نوری، *مستدرک الوسایل*، ج ۱۱، ص ۱۸۷.
۲. *نهج البلاغه*، نامه ۳۱.
۳. ناصر مکارم شیرازی، *اخلاق در قرآن*، ج ۱، ص ۴۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

کتاب *احیاء علوم الدین* و کتاب *کیمیای سعادت* توسط غزالی و کتاب *تنبیه الخاطر و نزهة الناظر*، معروف به مجموعه ورام، تألیف شد.

در قرن هفتم آثار معروف خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق به نام‌های *اخلاق ناصری* و *اوصاف الأشراف* به نگارش درآمد.

در قرن هشتم کتاب *اخلاق الأشراف*[1] و در قرن دهم کتاب *اخلاق شمسی* و *اخلاق کاشفی* تألیف گردید. مؤلف کتاب نخست مولی حسن‌بن روزبهان شیرازی و مؤلف کتاب دوم حسن‌بن علی کاشفی است.[2]

در قرن یازدهم ملامحسن فیض کاشانی کتاب شریف *محجة البیضاء فی تهذیب الأحیاء* را به نگارش درآورد. در قرن دوازدهم نیز ملامهدی نراقی کتاب *جامع السعادات* و پس از وی ملااحمد نراقی *معراج السعاده* را تألیف کردند که این روند تا به امروز همچنان ادامه دارد و نشانگر پیشینهٔ طولانی و افتخارآمیز اخلاق در جهان اسلام است.

رویکردهای مختلف در اخلاق اسلامی

به سبب تعدد آثاری که در اخلاق به نگارش در آمده و گرایش‌های مختلفی که در محیط‌های علمی مسلمانان حاکم بوده، طبیعی است رویکردهای مختلفی بر این آثار حاکم باشد.

بررسی کتاب‌های اخلاق اسلامی نشان می‌دهد در تألیف این آثار چهار رویکرد مطرح بوده است: رویکرد فلسفی، رویکرد عرفانی، رویکرد نقلی و رویکرد تلفیقی.

رویکرد فلسفی: برخی آثار با رویکرد فلسفی نگاشته شده‌اند؛ مانند *تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق* نوشته ابن‌مسکویه، *اخلاق ناصری* اثر خواجه نصیرالدین طوسی، نظریهٔ ارسطو درباره کمال آدمی و همچنین نظریه حد وسط وی در تعیین فضایل. این کتاب‌ها با بحث نفس و قوای نفسانی و کمال این قوا آغاز شده، با بحث فضایل و رذایل مربوط به هر یک از این قوا ادامه می‌یابد و سرانجام با بحث دربارهٔ راه‌های ایجاد فضایل و رذایل خاتمه می‌یابد.

رویکرد عرفانی: برخی دیگر از آثار اخلاقی با رویکرد عرفانی نگاشته شده‌اند، مانند

۱. آقابزرگ طهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۱، ص ۳۷۲.
۲. همان.

منازل السائرین نوشته خواجه عبدالله انصاری، *مثنوی معنوی* تألیف مولوی و *منطق الطیر* عطار نیشابوری، که بیشتر بر سیر و سلوک و تعیین منازل و مراحل آن تکیه دارند. در این آثار بیشتر از زبان شعر و داستان استفاده شده است. البته عرفا کوشیده‌اند مطالبی را که از راه شهود کشف می‌کردند، با شرع تطبیق دهند و در این راه نیز کامیابی‌هایی داشته‌اند.

رویکرد نقلی: در آثاری که با رویکرد نقلی به نگارش درآمده‌اند، منبع اصلی کتاب و سنت می‌باشد. صاحبان این آثار سعی کرده‌اند روایت‌های اخلاقی را جمع‌آوری و تنظیم کنند. کتاب‌هایی چون *مکارم الأخلاق* طبرسی در این دسته قرار دارند.

رویکرد تلفیقی: در این رویکرد، یافته‌های رویکرد فلسفی یا عرفانی با آیات و روایات درهم می‌آمیزد. از این رو در این آثار، هم از روایات و آیات استفاده شده و هم از مطالب فلسفی و عرفانی. *جامع السعادات* و *معراج السعاده* عمدتاً با این رویکرد نگاشته شده‌اند. در باب رویکرد تلفیقی این نکته گفتنی است که گاه متون دینی (آیات و روایات) محور قرار گرفته و در تبیین و توضیح آن از رویکردهای عقلی و عرفانی استفاده می‌شود و گاه به‌عکس، اخلاق فلسفی یا عرفانی محور قرار می‌گیرد و آیات و روایات در توضیح و تبیین آنها به کار گرفته می‌شوند. به نظر می‌رسد در برخی کتاب‌ها مانند *معراج السعاده* به روش دوم عمل شده است؛ یعنی محور و اساس اخلاق در *معراج السعاده* همان اخلاق ارسطویی است که مؤلف با آیات و روایات به تبیین آن پرداخته است.

در این کتاب نیز رویکرد تلفیقی است و ما در این تلفیق، آیات و روایات را محور و اساس قرار می‌دهیم و برای توضیح اخلاق مبتنی بر آنها، در صورت نیاز از یافته‌های رویکردهای دیگر نیز بهره می‌گیریم.

bozorgmehr.sellfile.ir

پرسش

۱. اخلاق چه نقشی در زندگی انسان دارد؟

۲. علم اخلاق را تعریف کنید.

۳. علم اخلاق با چه علومی ارتباط دارد. چگونگی این ارتباط را توضیح دهید.

برای پژوهش

در جوامع مدرن که بسیاری از مشکلات مادی برطرف شده و ظاهراً مردم در رفاهند، نوعی نارضایتی از زندگی وجود دارد و مردم با مسائل و مشکلاتی دیگر روبرو هستند. دربارهٔ این موضوع تحقیق کرده و نقش اخلاق دینی را در حلّ آنها تبیین نمایید.

برای مطالعهٔ بیشتر

ناصر مکارم شیرازی، *زندگی در پرتو اخلاق*.

فیض کاشانی، *اخلاق حسنه*.

bozorgmehr.sellfile.ir

فصل دوم

مبانی اخلاق اسلامی

bozorgmehr.sellfile.ir

هر علمی بر مبانی خاصی استوار است و علم اخلاق اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. در این فصل به‌اختصار برخی از مبانی اخلاق اسلامی را بررسی می‌کنیم تا روشن شود ضرورت آشنایی با اخلاق اسلامی بر مبانی محکمی استوار است.

در جهان‌بینی اسلامی، آفرینش جهان و انسان بیهوده نبوده و خداوند هدفی داشته است که جز با اخلاقی زیستن تحقق نمی‌یابد. از این رو در این فصل به بررسی هدفمندی انسان، هدف انسان، آیین بندگی (چگونگی دستیابی انسان به این هدف) و توانمندی او برای رسیدن به هدف به‌عنوان مبانی اخلاق اسلامی می‌پردازیم.

هدفمندی انسان

انسان همیشه با این پرسش مواجه بوده است که آیا زندگی او در این جهان برای تحقق هدفی خاص است؟ و اگر این‌گونه است، هدف از زندگی چیست؟

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
مانده‌ام سخت عجب کزچه سبب ساخت مرا
یا چه بوده‌ست مراد وی از این ساختنم
از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود
به کجا می‌روم، آخر ننمایی وطنم

bozorgmehr.sellfile.ir

استاد محمدتقی جعفری می‌نویسد:

پرسش از فلسفه و هدف حیات به هیچ وجه تازگی نداشته، از دوران‌های قدیم در هر جامعه‌ای افراد فراوانی با اَشکال گوناگونی، از موضوع مزبور پی‌جویی کرده و با عقاید و اعمالی که از آن دوران‌ها به یادگار مانده است، پاسخ قانع‌کننده‌ای دربارهٔ آن موضوع تهیه شده است. اگرچه سؤال صریح و مستقیم دربارهٔ فلسفه و هدف حیات در دوران‌های ماقبل سه قرن اخیر چنان شیوع و رواج نداشته است که مانند امروز به‌عنوان مسئلهٔ روز جلوه‌ای داشته باشد، ولی به طور کنایه و غیرمستقیم و [با] فداکردن هستی خویش در راه ایدئولوژی‌ها، به‌خوبی نشان داده‌اند که سؤال مزبور با مطرح کردن مجموع کلی ـ حیات که سپری می‌کردند ـ برای آنان با اهمیت تلقی شده.[1]

در فرهنگ اسلامی نیز این پرسش‌ها مطرح بوده که بسیاری از آیات قرآن بدان‌ها پاسخ داده است:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛[2] آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ؛[3] و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده [و حق‌پوشی کرده] اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده‌اند.

در منابع روایی نیز روایات متعددی به این مسائل پرداخته‌اند. شهید مطهری[4] از امام‌علی‌ؑ روایتی بدین مضمون نقل می‌کند:

رحم الله امرءاً علم من أین؟ و فی أین؟ و الی أین؟؛ خداوند رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده، در کجاست و به کجا می‌رود.

۱. محمدتقی جعفری، *آفرینش انسان*، ج ۷، ص ۵۲۵.
۲. مؤمنون(۲۳): ۱۱۶.
۳. ص(۳۸): ۲۷.
۴. مرتضی مطهری، *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی*، ص ۲۸۹.

این مقوله مورد توجه فلاسفه و عرفای مسلمان نیز بوده است. ابن‌مسکویه می‌نویسد:

راه [متخلق شدن به فضایل اخلاقی] این است که ماهیت و چیستی نفس خود را بشناسیم و بدانیم برای چه آفریده شده است؛ یعنی کمال و غایت آفرینش آن چیست.[1]

خواجه نصیرالدین طوسی مقالهٔ اول *اخلاق ناصری* را به بحث دربارهٔ ماهیت نفس انسانی و کمال و غایت آن و راه رسیدن به آن اختصاص داده است. غزالی نیز در مقدمه *کیمیای سعادت* به همین مسائل پرداخته و خودشناسی، خداشناسی و دنیاشناسی را لازمه رسیدن به سعادت دانسته است. حافظ می‌گوید:

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش‌الحانی است
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم
دریغ و درد که غافل ز کار خویشتنم

در میان مکتب‌های فلسفی غرب مکتب اگزیستانسیالیسم بیش از دیگر مکاتب به این موضوعات پرداخته است. یکی از فیلسوفان این مکتب معتقد است:

زندگی در یک جهانِ کارکردی‌شده، جریانی بی‌هدف می‌شود؛ استفاده از آلات بی‌آنکه غایت به‌وضوح تعریف‌شده‌ای در کار باشد؛ سیری بی‌مقصد. وقتی که احساس کرامت و هدفداری در زندگی از میان برخیزد، همه چیز بالمآل بی‌اهمیت می‌شود. ... در چنین جهان درهم‌شکسته‌ای آدمی همیشه اسیر نومیدی و پوچ‌انگاری است. به دلیل اهمیت این موضوعات، این فیلسوفان می‌کوشند به تأمل در انسان و مسائل و مشکلات وجودی او ـ که یکی از مهم‌ترین آنها معناداری زندگی است ـ بپردازند و انسان را در حل این مشکلات یاری کنند.[2]

۱. ابن مسکویه، *تهذیب الأخلاق*، ص ۲۷.
۲. سم کین، *گابریل مارسل*، ص ۲۵ و ۲۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

در اینجا نمی‌خواهیم این پرسش‌ها را از دیدگاه فیلسوفان، عارفان مسلمان و اندیشمندان غربی بررسی کنیم، بلکه می‌کوشیم به‌اختصار به هدفمندی انسان از دیدگاه آیات و روایات بپردازیم.

از نظر متون اسلامی، آفرینش جهان بیهوده و عبث نیست. در آیات متعددی به‌صراحت این موضوع بیان شده است:

الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیَاماً وَقُعُودًا وَعَلَی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛[1] همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزهی تو! پس ما را از عذابِ آتش دوزخ در امان بدار.

در آیه دیگری آمده است:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا لَاعِبِینَ؛[2] و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم.

این آیات به‌روشنی بر هدفدار بودن جهان هستی دلالت دارند. بر اساس این آیات نه‌تنها کل جهان هستی، بلکه همهٔ موجودات برای تحقق هدفی آفریده شده‌اند. از این رو در برخی آیات، خداوند خاصه به آفرینش انسان‌ها اشاره کرده آن را هدفدار می‌داند:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛[3] آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟

بدین سان، خداوند انسان‌ها را مخاطب قرار داده، به آنها یادآور می‌شود که از آفرینش آنان هدفی داشته است.

۱. آل عمران(۳): ۱۹۱.
۲. انبیاء(۲۱): ۱۶؛ دخان(۴۴): ۳۸.
۳. مؤمنون(۲۳): ۱۱۶.

افزون بر این آیات که به‌صراحت هدفدار بودن جهان هستی و انسان را بیان می‌کنند، پاره‌ای از صفت‌های خداوند نیز بر همین مطلب دلالت دارند. برای مثال، یکی از صفت‌های خداوند حکیم بودن است که در آیات متعددی به آن اشاره شده است:

یَا مُوسَی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ؛[1] ای موسی، این منم خدای عزیز حکیم.

فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَی رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ؛[2] پس لوط به او ایمان آورد و [ابراهیم] گفت: «من به سوی پروردگار خود روی می آورم، که اوست ارجمند حکیم.»

وَهُوَ الَّذِی یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ؛[3] و اوست آن کس که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را تجدید می‌نماید؛ و این [کار] بر او آسان‌تر است. و در آسمان‌ها و زمین نمونه والا [ی هر صفت برتر] از آنِ اوست، و اوست شکست‌ناپذیر سنجیده کار.

إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلِیماً حَکِیماً؛[4] خدا همواره دانای حکیم است.

کار حکیمانه در مقابل کار عبث و گزاف است. بنابراین حکیم بودن خدا بدین معناست که او کار عبث و بیهوده و بی‌هدف انجام نمی‌دهد. از این رو، افزون بر آیاتی که به‌صراحت هدفمندی جهان آفرینش و انسان را بیان می‌کنند، حکیم بودن خداوند که در آیات متعددی بدان تصریح شده نیز بیانگر بیهوده نبودن آفرینش جهان هستی و انسان است. پس از آنکه دریافتیم خداوند از آفرینش جهان هستی و انسان هدفی داشته، حال باید پرسید که هدف از آفرینش جهان هستی و انسان چیست؟

هدف انسان

بر اساس متون اسلامی هدف از آفرینش جهان هستی فراهم آمدن زمینهٔ مناسب برای

۱. نمل(۲۷): ۹.
۲. عنکبوت(۲۹): ۲۶.
۳. روم(۳۰): ۲۷.
۴. احزاب(۳۳): ۱.

bozorgmehr.sellfile.ir

آفرینش انسان است. خداوند در سورهٔ هود می‌فرماید:

وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً؛[1] و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدام‌یک نیکوکارترید.

در آیهٔ دیگری نیز همین معنا را بیان می‌کند:

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً؛[2] در حقیقت، ما آنچه را که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند.

از این دو آیه برمی‌آید که هدف از آفرینش جهان هستی و زمین و پدیده‌های زمینی، فراهم شدن زمینهٔ مناسب برای آفرینش انسان است.

اکنون باید دانست هدف از آفرینش انسان چیست؟ برای پاسخ به این سؤال می‌بایست به آیاتی در این باره مراجعه کرد. در دو آیه‌ای که پیش‌تر آمد، مراد از آفرینش زمین و آسمان‌ها و هدف از آراستن زمین، آزمایش انسان است و هدف از این آزمایش نیز مشخص شدن نیکوکاران. بنابراین مقصود از آفرینش آسمان‌ها و زمین، آفرینش انسان است و هدف از آفرینش انسان نیز آزمایش او، تا نیکوکاران از بدکاران تمیز داده شوند.

حال ممکن است پرسیده شود خداوند که از همه چیز و از گذشته و حال و آینده آگاه است و می‌داند چه سرنوشتی در انتظار هر یک از آدمیان است، چرا آنان را می‌آزماید؟

پاسخ اینکه، امتحان و آزمایش الهی بدین معنا نیست که خداوند نمی‌داند کدام‌یک از انسان‌ها نیکوکار می‌شوند و کدام‌یک بدکار، بلکه خداوند زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا هر یک از آدمیان با اختیار و آگاهی تصمیم بگیرند راه حق را برگزینند یا راه باطل را و بر آن اساس نیکوکار شوند یا بدکار؛ مانند معلمی که امکانات لازم را در اختیار دانش‌آموز خود قرار می‌دهد تا

۱. هود(۱۱): ۷.
۲. کهف(۱۸): ۷.

دانش‌آموز در امتحان ثابت کند که موضوعات آموزش داده‌شده را به‌خوبی آموخته است یا نه. در واقع مراد خداوند از آزمایش انسان‌ها رفع جهل نیست، بلکه می‌خواهد زمینه‌ای فراهم آورد تا هر کس در عمل، راه درست را برگزیند.

اما در این میان ممکن است افرادی از این فرصت و زمینه سوءاستفاده کرده، به زشتی روی آورند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ * إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ؛[1] و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً همه مردم را امّت واحدی قرار می‌داد، در حالی که پیوسته در اختلافند؛ مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده، و برای همین آنان را آفریده است.

از آنچه گفتیم، روشن شد که هدف نهایی از آفرینش انسان این است که زمینه‌ای فراهم شود تا انسان‌ها با اختیار خود به اعمال صالح روی آورند و شایستهٔ دریافت رحمت الهی شوند.[2]

اما پرسش دیگر اینکه، چه رفتاری شایسته و نیکوست تا انسان با انجام آن شایستگی دریافت رحمت الهی را بیابد؟ قرآن در پاسخ به این سؤال می‌فرماید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ؛[3] و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.

این آیه به روشنی هدف از آفرینش انسان را عبادت و پرستش خداوند بیان کرده است. بنابراین روشن می‌شود نیکوکاری از نظر قرآن همان انتخاب راه بندگی خداوند و پایبندی به لوازم آن است و این همان راه راستی است که خداوند انسان‌ها را به انتخاب آن فراخوانده است:

وَأَنْ اعْبُدُونِی هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ؛[4] و اینکه مرا بپرستید؛ این است راه راست.

۱. هود(۱۱): ۱۱۸ و ۱۱۹.
۲. برای توضیح بیشتر درباره این آیه بنگرید به: محمدتقی مصباح یزدی، *معارف قرآن*، ص ۱۶۸.
۳. ذاریات(۵۱): ۵۶.
۴. یس(۳۶): ۶۱.

bozorgmehr.sellfile.ir

خداوند رحمت و نعمت خود را بر کسانی که در این مسیر گام زنند ارزانی می‌دارد:

اهْدِنَا الصِّرَاطَ المُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمْتَ عَلَيهِمْ غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ؛[1]
به راه راست ما را راهبر باش؛ راه آنهایی که برخوردارشان کرده‌ای، همانان که نه درخور خشم‌اند و نه گمگشتگان.

بنابراین راه راست، راه کسانی است که خداوند نعمت‌های خود را بر آنان ارزانی می‌دارد و که این راه را انتخاب نمی‌کنند، یا گمراه‌اند و یا افزون بر گمراهی مورد خشم خداوند نیز هستند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که راه و رسم عبودیت و بندگی خداوند چیست و چگونه می‌توان آن را به‌جای آورد؟

آیین بندگی

چنان‌که گفته شد، تنها راه برای نایل شدن انسان به هدف آفرینش خود، بندگی خداست که نه ذلت انسان، بلکه اوج رفعت و عین ربوبیت اوست. در روایتی از امام‌صادق علیه‌السلام آمده است: بندگی گوهری است که باطن آن پروردگاری است.[2] این روایت به بهترین و رساترین بیان، رابطهٔ بندگی خدا و فرمانروایی و سروری را تبیین کرده است؛ به بیان دیگر بندگی خدا موجب می‌شود انسان به‌سرعت درجات کمال را بپیماید و حتی به مقام ربوبیت برسد.

در روایت دیگری مراد از مقام ربوبیت که بندهٔ خدا به آن می‌رسد، توضیح داده شده است. خداوند خطاب به انسان‌ها می‌فرماید:

ای فرزند آدم! من زنده‌ای هستم که هیچ‌گاه نمی‌میرد. دستورهای مرا اطاعت کن تا تو را زندگی ابدی بخشم. ای فرزند آدم! من هرچه اراده کنم، تنها با دستور من... محقق می‌شود. دستورهای مرا اطاعت کن تا تو را به مقامی برسانم که هرچه اراده کردی، تنها با دستور تو به‌وجود بیاید.[3]

۱. حمد(۱): ۵ و ۶.
۲. «العبودیه جوهر کنهها الربوبیه فما فقد من العبودیه وجد فی الربوبیه و ما خفی عن الربوبیه أصیب فی العبودیه.» (منسوب به امام صادق علیه‌السلام، *مصباح الشریعه*، ص ۸.)
۳. میرزا حسین نوری، *مستدرک الوسایل*، ج ۱۱، ص ۲۵۸.

در روایت دیگری از امام‌صادق علیه‌السلام این مطلب با صراحت بیشتری بیان شده است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خداوند عزوجل می‌فرماید: محبوب‌ترین چیزی که بنده‌ای با آن به من تقرب می‌جوید، انجام واجبات است. بنده با انجام نوافل به اندازه‌ای به من نزدیک می‌شود که محبوب من می‌شود. هرگاه به این مقام رسید، من گوش او و چشم او و زبان او و دست او می‌شوم. اگر مرا بخواند، اجابتش می‌کنم و اگر از من بخواهد، خواسته‌اش را برآورده می‌کنم.[1]

بدین ترتیب روشن می‌شود بندگی خدا عین عزت و رفعت و کمال است، ولی این مقام در صورتی به‌دست می‌آید که بنده آیین بندگی خدا را بداند. به بیان حافظ:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن — که دوست خود روش بنده‌پروری داند

راه و رسم بندگی خدا را از کجا باید جویا شد؟ ما نیز همانند غزالی معتقدیم این کیمیای بندگی که انسان را از حضیض حیوانیت به اوج قرب ربوبی می‌رساند جز در خزانهٔ ربوبیت یافت نمی‌شود و خزانهٔ خدای تعالی در زمین، دل پیغمبران است. پس هرکه این کیمیا جز از حضرت نبوت جوید، راه غلط کرده باشد و آخر کار وی قلاّبی، و حاصل کارش پنداری و گمانی باشد و در موسم قیامت افلاس وی پیدا شود و قلابی وی آشکارا گردد.[2] از این رو راه و رسم بندگی را باید در متون اسلامی، یعنی قرآن و سنت جستجو کرد.

معارف بیان‌شده در قرآن و سنت سه‌گونه‌اند: اعتقادات، احکام و اخلاق. اعتقادات پایه و اساس احکام و اخلاق اسلامی را تشکیل می‌دهد و احکام و اخلاق نیز بیان‌کننده دستورهای عملی‌اند؛ با این تفاوت که احکام بیشتر ناظر به ظاهر اعمال و رفتار بنده است و اخلاق بیشتر ناظر به روح و باطن اعمال او. از این رو می‌توان گفت بخش مهمی از آداب بندگی خدا در اخلاق اسلامی بیان شده و برای دست یافتن به کمال و سعادت راهی جز آشنایی عمیق با علم اخلاق اسلامی و تخلق به فضایل اخلاقی نیست. روایتی نبوی نیز مؤید همین معناست:

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛[3] تنها برای تکمیل فضایل اخلاقی برانگیخته شدم.

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۵۲.
۲. ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ص ۵.
۳. میرزا حسین نوری، *مستدرک الوسایل*، ج ۱۱، ص ۱۸۷.

bozorgmehr.sellfile.ir

اگر مفاد این روایت را ضمیمه آیاتی کنیم که وظیفهٔ پیامبرﷺ را دعوت مردم به بندگی خدا و ابلاغ دستورهای الهی و بیان آیین‌بندگی می‌دانند، روشن می‌شود مکارم اخلاق در واقع همان آیین و رسم بندگی خداست که پیامبرﷺ مبعوث شده تا آن را کامل برای مردم بیان کند.

افزون بر این، بر اساس برخی روایات اخلاق و ایمان معادل یکدیگرند. از امیرالمؤمنین‌ؑ روایت شده است:

أَكْمَلُكُمْ إِيمَاناً أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً؛[1] کامل‌ترین شما از نظر ایمان نیک‌خوترین شماست.

در این روایت حُسن خلق معادل کمال ایمان دانسته شده؛ یعنی هر چه اخلاق فرد نیکوتر باشد، ایمان او نیز کامل‌تر است. در روایت دیگری از پیامبرﷺ می‌خوانیم:

أَقْرَبُكُمْ مِنِّي مَجْلِساً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ؛[2] نزدیک‌ترین افراد به من در روز قیامت کسی است که از همه نیک‌خوتر باشد و بیش از دیگران به خانواده‌اش رسیدگی کند.

بر پایه این روایت رابطهٔ مستقیم و مثبتی میان ایمان و درجات آن با اخلاق و میزان تخلق به آن وجود دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت اخلاق اسلامی و تخلق به آن معادل تدین به دین اسلام است. بنابراین دست‌کم بخش عمده‌ای از آداب دینداری و بندگی را باید در اخلاق اسلامی کاوید.

حال باید پرسید آیا انسان توانایی عمل به دستورهای اخلاقی اسلام، تزکیه نفس از رذایل و آراستن آن به فضایل اخلاقی را دارد؟ به عبارت دیگر، آیا انسان می‌تواند اخلاقی زندگی کند؟

توانمندی انسان برای اخلاقی زیستن

این بحث پیشینه‌ای طولانی دارد و تقریباً همهٔ کتاب‌های اخلاقی به آن پرداخته‌اند.[3]

۱. محمدبن حسن حرّ عاملی، *وسایل الشیعه*، ج ۱۲، ص ۱۵۲.
۲. همان، ص ۱۵۳.
۳. بنگرید به: ابن‌مسکویه، *تهذیب الاخلاق*، مقالهٔ دوم، ص ۵۱؛ ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ج ۱، ص ۶۵؛ ملامهدی نراقی، *جامع السعادات*، ج ۱، ص ۲۲؛ ملااحمد نراقی، *معراج السعاده*، ص ۱۷.

در ادامه می‌کوشیم توانمندی انسان در اخلاقی زیستن را بر اساس متون اسلامی بررسی کنیم.

بر اساس آیات و روایات متعدد، خداوند به انسان توانایی شناخت و تشخیص حق از باطل را عطا کرده است و همچنین او را به حواس پنجگانه مجهز کرده تا دانش‌های مورد نیاز خود را به‌دست آورد. در سورهٔ نحل آمده است:

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛[1] و خدا شما را از شکم مادرانتان ـ در حالی که چیزی نمی‌دانستید ـ بیرون آورد، و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.

افزون بر این، خداوند انسان را با عقل مجهز کرده تا بتواند به باطن عالم محسوس راه یابد. به همین رو خداوند در آیات مختلف از کسانی که اهل تفکر و تعقل نیستند، انتقاد می‌کند:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ؛[2] قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً؛[3] آیا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند.

در این آیات خداوند کسانی را که از قدرت تعقل خود بهره نمی‌گیرند، به چهارپایان مانند می‌کند. در جای دیگری به‌صراحت می‌فرماید:

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛[4] سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن [انسان] الهام کرد.

۱. نحل(۱۶): ۷۸.
۲. انفال(۸): ۲۲.
۳. فرقان (۲۵): ۴۴.
۴. شمس(۹۱): ۷.

bozorgmehr.sellfile.ir

با این همه، خداوند برای هدایت انسان‌ها پیامبرانی برانگیخت تا او را به راه راست هدایت کنند:

رُّسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللّهُ عَزِيزًا حَكِيماً؛[1] پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجّتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.

در روایتی از امام‌صادق علیه‌السلام آمده است:

ای هشام! خدا بر مردم دو حجت قرار داده است: حجت ظاهر و حجت باطن. حجت ظاهر همان فرستادگان و پیامبران و امامان علیهم‌السلام هستند و حجت باطن همان عقل مردم است.[2]

از نظر متون اسلامی عقل که همان پیامبر باطن است، با پیامبر ظاهر (بیان‌کننده دین الهی) ناسازگار نیست و هر دو انسان را به سوی خدا رهنمون‌اند. در روایتی از امام‌باقر علیه‌السلام چنین روایت شده است:

هنگامی که خداوند عقل را آفرید، آن را به سخن درآورد. سپس به او گفت: بیا؛ آمد. سپس فرمود: برو؛ رفت. آن‌گاه فرمود: سوگند به عزت و جلالم که آفریده‌ای محبوب‌تر از تو نیافریده‌ام و تو را جز در آنان که دوستشان می‌دارم، کامل نمی‌کنم! همانا تو را امر می‌کنم و تو را نهی می‌کنم و تو را کیفر می‌دهم و تو را پاداش می‌دهم.[3]

از این روایت می‌توان دریافت که مخاطب واقعی خداوند عقل انسان است و عقل نیز تابع دستورهای اوست.

بنابراین آدمی از نظر توانایی شناخت حق از باطل و شایسته از ناشایسته، هیچ‌گونه ضعفی ندارد؛ زیرا از حواس پنجگانه، عقل، فطرت اخلاقی و راهنمایی‌های پیامبران الهی برخوردار است.

۱. نساء (۴): ۱۶۵.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۵.
۳. همان، ص ۱۰.

افزون بر توانایی شناخت، خداوند به انسان اراده و اختیار نیز عطا کرده تا بر اساس شناخت خود مسیر زندگی‌اش را برگزیند:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛[1] ما انسان را از نطفه‌ای اندرآمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم؛ ما راه را به او نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

بر طبق این آیات، خداوند راه را به انسان می‌نمایاند، اما انتخاب راه برعهدهٔ خود اوست. اختیار و ارادهٔ آدمی دلیل دیگری نیز دارد و آن اینکه انتخاب‌ها و رفتارهای انسان در تعیین سرنوشت او مؤثر است؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است:

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُواْ فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ * وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الظَّالِمِينَ؛[2] اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان کنم و یاورانی نخواهند داشت؛ و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، [خداوند] مزدشان را به تمامی به آنان می‌دهد. و خداوند، بیدادگران را دوست نمی‌دارد.

همین معنا را در آیات دیگری نیز می‌توان یافت:

بَلَى مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛[3] آری، کسی که بدی به‌دست آورد، و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند، و در آن ماندگار خواهند بود؛ و کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند، و در آن جاودان خواهند ماند.

این آیات به‌روشنی بیانگر آن است که سرنوشت انسان و خوشبختی و شوربختی‌اش میوه‌ای است که بر درخت اعمال و رفتار او روییده است. در روایات نیز بدین مطلب تصریح

۱. انسان(۷۶): ۲ و ۳.
۲. آل عمران (۳): ۵۶ و ۵۷.
۳. بقره(۲): ۸۱ و ۸۲.

bozorgmehr.sellfile.ir

شده است. در روایتی آمده است که عمروبن سعید از یاران امام‌صادق‌ؑ می‌گوید: به امام عرض کردم من نمی‌توانم مکرر شما را ملاقات کنم؛ توصیه‌ای بفرمایید تا به آن عمل کنم. امام‌ؑ فرمود: تو را به تقوای خدا و پارسایی و سعی و تلاش [در انجام دستورهای دینی] توصیه می‌کنم. بدان که سعی و تلاش بدون پارسایی سودی ندارد.[1]

این روایت آشکارا بیان می‌دارد که از نظر امام‌صادق‌ؑ رستگاری انسان جز با تلاش در انجام دستورهای خداوند میسر نمی‌شود.

در روایت دیگری از امام‌باقرؑ خطاب به برخی از یاران آن حضرت آمده است:

> به خدا سوگند! بوی شما و روح شما را دوست می‌دارم. شما بر دین خدا و فرشتگان او هستید. مرا با پارسایی و کوشش خود [در انجام دستورهای دینی] یاری کنید.[2]

از آنچه گفتیم، روشن شد که انسان بر اساس متون اسلامی از همهٔ توانایی‌های شناختی، ارادی و عملی برای شناخت فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی و انتخاب فضیلت‌ها و دوری از رذیلت‌ها برخوردار است و از همین رو توانایی اخلاقی زیستن را دارد.

با این وجود، پندارهایی درمورد انسان و اخلاقی زیستن او وجود دارد که چه‌بسا مانع گام برداشتن فرد در مسیر بندگی خدا گردد و پیمودن این مسیر را ناممکن بنماید. در ادامه برخی از آنها را به‌اختصار بیان می‌کنیم:

۱. **خلق و خوی انسان تغییرناپذیر است:** از دیرباز در میان دانشمندان علم اخلاق این بحث مطرح بوده که آیا صفت‌های انسانی قابل‌تغییر است؟ در این باب سه نظریه مطرح است: عده‌ای معتقدند صفات انسانی تغییرپذیر نیستند؛ برخی دیگر صفت‌های انسانی را قابل‌تغییر می‌دانند و بعضی نیز گفته‌اند برخی صفت‌ها تغییرپذیر و برخی نیز تغییرناپذیرند.

کسانی که به تغییرناپذیری اخلاق انسانی معتقدند، می‌گویند اخلاق تابع گوهر انسان است. کسانی که از سرشت پاک و نیک برخوردارند، اخلاقشان نیکوست و آنانی که سرشت

۱. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۷۶.
۲. همان، ص ۱۸۷.

ناپاک دارند، از صفت‌های اخلاقی خوب بی‌بهره‌اند.

چون بود اصل گوهری قابل — تربیت را در او اثر باشد
هیچ صیقل نکو نداند کرد — آهنی را که بدگهر باشد
سگ به دریای هفتگانه مشوی — که چو تر شد پلیدتر باشد
خر عیسی گرش به مکه برند — چون بیاید هنوز خر باشد[1]

از نظر اینان تغییراتی که در اخلاق انسانی به وجود می‌آید، موقتی است؛ زیرا این تغییرات ناشی از عوامل خارجی چون نصیحت و تنبیه است و با از بین رفتن آنها انسان به اخلاق اصلی خود بازخواهد گشت، همانند درجهٔ حرارت آب که با از میان رفتن عامل خارجی به حالت پیشین بازمی‌گردد. خلاصه آنکه از نظر این افراد صفت‌های انسانی تابع نوع آفرینش روح و جسم افراد است و چون نوع آفرینش اینها قابل‌تغییر نیست، صفت‌های انسانی نیز تغییرناپذیرند.

در مقابل، کسانی که قائل به تغییرپذیری اخلاق هستند، می‌گویند اخلاق انسان با سرشت و طینت انسانی ارتباط دارد، اما این بدان معنا نیست که هرگونه سرشت و آفرینش لزوماً به اخلاق و رفتار خاصی منجر شود، بلکه هر گونه‌ای از طینت و آفرینش، آمادگی و استعداد بیشتری برای پذیرش گونه‌های خاصی از صفت‌های اخلاقی را داراست. با این همه، انسان می‌تواند از بروز آن صفت‌ها جلوگیری کرده، صفت‌های دیگری را به وجود آورد. برای مثال، کسی که دچار ضعف اعصاب است، آمادگی بیشتری برای تندخویی دارد، اما همین فرد می‌تواند با تمرین و تکرار از بروز تندخویی جلوگیری کند، همان‌گونه که افرادی که از نظر وراثتی در معرض برخی بیماری‌ها هستند، می‌توانند با اتخاذ تدابیری خاص، مانع بروز آنها شوند.

البته تأثیر عوامل خارجی می‌تواند ثابت و دائمی باشد، نه موقت و گذرا؛ مانند تأثیر تعلیم و تربیت در ایجاد توانایی خواندن و نوشتن. فردی ممکن است در طول دو یا سه سال تعلیم و تربیت، توانایی خواندن و نوشتن و حساب کردن را بیابد و برای همیشه آن را نگاه دارد؛ زیرا بقای آن، مشروط به تمرین و تکرار است، نه تعلیم و تربیت. صفت‌های اخلاقی نیز

۱. سعدی شیرازی، *گلستان*، ص ۱۵۴.

bozorgmehr.sellfile.ir

تحت‌تأثیر رفتارهای خاص و تکرار آن رفتارها به وجود می‌آیند. اگر فردی عمل نیک یا رفتار زشتی انجام دهد، این عمل تأثیری مثبت یا منفی در او بر جای می‌نهد و تکرار آن نیز موجب می‌شود این تأثیر قوی‌تر گشته و کم‌کم کیفیتی خاص (فضیلت یا رذیلت اخلاقی خاصی) در او ایجاد شود. این کیفیت‌ها پس از پیدایش و جاگرفتن در وجود آدمی، به حیات خود ادامه می‌دهند و منشأ رفتارهای متناسب با خود می‌گردند، هرچند منشأ پیدایش آنها از میان رفته باشد.

این نظریه با متون اسلامی نیز سازگار است. اصولاً فرستادن پیامبران و کتاب‌های آسمانی برای هدایت انسان‌ها نشان‌دهندهٔ تغییرپذیری اخلاق و رفتار انسان‌هاست، در غیر این صورت ارسال رسل و انزال کتب امری بیهوده و لغو می‌بود.

پیامبرﷺ می‌فرماید: «من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تکمیل کنم.» که این روایت نیز بیان‌کننده تغییرپذیری اخلاق انسانی است؛ زیرا اگر خلق و خوی انسانی قابل‌تغییر نبود، تکمیل مکارم اخلاقی نیز معنا نداشت.

بدین ترتیب، هم بر اساس متون دینی و هم بر پایه تجربیات و یافته‌های عقلی، اخلاق انسانی تغییرپذیر است، هرچند برخی افراد آمادگی بیشتری برای پذیرش برخی صفت‌ها و رفتارها دارند و برخی آمادگی کمتر.

البته ناگفته نماند آمادگی انسان برای تغییر، همیشه به یک اندازه نیست. انسان‌ها در دوره کودکی و نوجوانی بیشترین آمادگی را برای پذیرش تغییر دارند، اما به‌تدریج از میزان تغییرپذیری کاسته می‌شود و افراد مسن بسیار کمتر از جوانان آمادگی پذیرش تغییر را دارا هستند.

همان‌گونه که گفته شد، دسته سوم از علمای اخلاق معتقدند برخی صفت‌های انسانی قابل‌تغییر و برخی دیگر تغییرناپذیرند. از نظر اینان، صفت‌های فطری انسان تغییرناپذیر و صفت‌های اکتسابی تغییرپذیر هستند. به نظر می‌رسد صفت‌های اخلاقی عمدتاً از صفت‌های اکتسابی‌اند. به همین جهت، این نظریه عملاً در زمینه اخلاق با نظر دوم تفاوتی ندارد.

۲. اخلاقی زیستن مستلزم از بین رفتن شهوت و غضب در انسان است و این محال است: اگر کسی از اخلاق اسلامی چنین پنداری داشته باشد، طبیعی است که اخلاقی زیستن را کاری

ناممکن یا دست‌کم بسیار دشوار تلقی می‌کند. چراکه تنها کسانی از عهدهٔ این کار برمی‌آیند که از دنیا و مردم و جامعه کناره بگیرند.

بر اساس آیات و روایات این باور کاملاً نادرست است. قرآن در آیات مختلفی انسان‌ها را به استفاده از نعمت‌های خداوند در این دنیا دعوت کرده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي الأَرْضِ حَلاَلاً طَيِّباً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛[1] ای مردم، از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید، و از گام‌های شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست.

در این آیه، خداوند به‌صراحت مردم را به استفاده از نعمت‌های دنیا دعوت نموده و تنها آنان را از پیروی شیطان برحذر می‌دارد. در آیهٔ دیگر آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُواْ لِلّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ؛[2] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از نعمت‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید.

این آیه نیز افزون بر دعوت مردم به استفاده از نعمت‌های پاکیزهٔ الهی، آنان را به شکر خداوند فرامی‌خواند. خداوند مردم را از حرام شمردن استفاده از نعمت‌های او باز داشته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تُحَرِّمُواْ طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللّهُ لَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ حَلاَلاً طَيِّباً وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِيَ أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ؛[3] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهایِ پاکیزه‌ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حدّ مگذرید، که خدا از حدّ گذرندگان را دوست نمی‌دارد؛ و از آنچه خداوند روزیِ شما گردانیده، حلال و پاکیزه را بخورید، و از آن خدایی که به او ایمان دارید پروا دارید.[4]

---

۱. بقره(۲): ۱۶۸.
۲. بقره(۲): ۱۷۲.
۳. مائده(۵): ۸۷ و ۸۸.
۴. آیات دیگری از قرآن نیز ما را به بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا فرامی‌خواند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُواْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.»

bozorgmehr.sellfile.ir

در روایات مختلف نیز به بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا تصریح شده، چنان‌که از پیامبرﷺ روایت است که:

خدایا! به نان برکت ده و بین ما و آن جدایی نینداز که اگر نان نبود، نه نماز می‌خواندیم، نه روزه می‌گرفتیم و نه واجبات الهی را انجام می‌دادیم.[1]

در روایتی از امام‌صادق‌ؑ آمده است:

عبدالله بن عباس هنگامی که امیرالمؤمنین ؑ او را به سوی خوارج فرستاد، بهترین لباسش را پوشید و با بهترین عطرهایش خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسب‌هایش سوار شد و به سوی خوارج رفت و در برابر آنها ایستاد. خوارج به او گفتند: ای پسر عباس! تو از نظر ما بهترین مردم هستی، اما با لباس و مرکب ستمگران آمده‌ای. عبدالله بن عباس این آیه را خواند: بگو چه کسی آرایه‌های خداوندی ـ که برای بندگان خود آفریده ـ و روزی‌های پاکیزه او را حرام کرده است؟ لباس بپوش و خود را بیارای که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، ولی [به شرط آنکه] حلال باشد.[2]

این روایت نیز به روشنی بر استفاده از نعمت‌ها در صورتی که مطابق معیارهای الهی از راه حلال به‌دست آمده باشد تأکید دارد.

در نامهٔ امیرالمؤمنین به محمدبن ابی‌بکر خطاب به مردم مصر آمده است:

بدانید ای بندگان خدا که تقواپیشگان خیر جاری و آینده را به‌دست آوردند؛ با اهل دنیا در دنیایشان شریک‌اند، درحالی‌که اهل دنیا در آخرت متقین شریک نیستند. خداوند در دنیا نعمت‌هایی را در اختیار آنها گذاشته که برای زندگی آنها کافی است. ... در بهترین منزل‌ها سکنا گزیدند؛ از بهترین غذاها خوردند؛ با اهل دنیا در دنیاشان شریک شدند و با آنان از بهترین خوردنی‌ها خوردند؛ از بهترین نوشیدنی‌ها نوشیدند؛ از بهترین پوشیدنی‌ها

⇦ (اعراف(۷): ۳۲)؛ «... فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ.» (بقره(۲): ۲۰۰)؛ «وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.» (بقره(۲): ۲۰۱)؛ «يَا بَنِي آدَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وكُلُواْ وَاشْرَبُواْ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.» (اعراف(۷): ۳۱).

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۷۳.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۴۲.

پوشیدند؛ در بهترین خانه‌ها منزل کردند؛ با بهترین زن‌ها ازدواج کردند؛ بر بهترین مرکب‌ها سوار شدند؛ با اهل دنیا از لذت دنیا بهره‌مند شدند و در سرای دیگر در قرب خدایند. از خدا می‌خواهند و خدا خواستهٔ آنان را برمی‌آورد و بهرهٔ آنان را از لذت‌ها نمی‌کاهد. ای بندگان خدا! هر که عاقل است، باید به سوی چنین سرنوشتی اشتیاق یابد.[1]

از مجموع آیات و روایات پیش‌گفته روشن شد که تخلق به اخلاق اسلامی و اخلاقی زیستن نه به معنای کنار نهادن دنیا و عزلت‌گزینی، بلکه به معنای استفاده از نعمت‌های الهی در چارچوب قواعد شرع و توجه به این مطلب است که هدف نهایی زندگی، تمتع از این نعمت‌ها نیست؛ چراکه دنیا و نعمت‌های آن بستری فراهم می‌آورند تا وی در این دنیا در مسیر بندگی خدا ـ که همان مسیر کمال و سعادت است ـ حرکت کند. از این رو در روایتی از امام‌باقرؑ آمده است:

نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى طَلَبِ الْآخِرَةِ؛[2] دنیا مددکار خوبی برای طلب آخرت است.

۳. اخلاقی زیستن با آزادی انسان ناسازگار است: ممکن است برخی بپندارند اخلاقی زیستن به معنای چشم‌پوشی از بزرگ‌ترین موهبت الهی، یعنی آزادی است. باتوجه به مطالبی که در باب هدفمندی انسان و نقش اخلاق و تهذیب اخلاق در رقم زدن سرنوشت انسان گفتیم، روشن است که اخلاق اسلامی درصدد سلب آزادی انسان نیست، بلکه نقش اصلی اخلاق اسلامی هدایت انسان در مسیر بهره‌گیری درست و معقول از این موهبت عظیم الهی است تا به کمال ممکن رسد. به‌عنوان مثال: دانشجویی با آزادی و اختیار و توانایی جسمانی و مالی تصمیم می‌گیرد به زیارت خانهٔ خدا برود، از این رو در یک آژانس زیارتی ثبت‌نام می‌کند. مدیر آژانس به وی می‌گوید یکی از شرایط ثبت‌نام این است که در طول سفر از راهنمایی مدیر کاروان پیروی کند، در غیر این صورت هیچ گونه شکایتی از وی پذیرفته نخواهد بود. اگر دخالت‌های مدیر کاروان و دستورهای او محدود به موارد ضروری باشد، آیا این دانشجو

۱. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۶۶.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۷۳.

bozorgmehr.sellfile.ir

می‌تواند اعتراض کند که این شرط آژانس با آزادی وی سازگار نیست؟ بی‌گمان این کار نه ایجاد محدودیت، بلکه راهنمایی اوست تا بتواند از این سفر بهترین استفاده را ببرد. همین معنا دقیقاً درمورد اخلاق اسلامی و اخلاقی زیستن نیز صادق است. بنابراین اخلاقی زیستن معطل نهادن آزادی انسان نیست، بلکه هدایت و راهنمایی آن در مسیر صحیح برای رسیدن به کمال و سعادت است.

پرسش

۱. در جهان‌بینی اسلامی هدف از آفرینش جهان هستی چیست؟

۲. هدف از آفرینش انسان در جهان‌بینی اسلامی چیست؟

۳. آیین بندگی چیست و چه ارتباطی با هدفمندی انسان دارد؟

۴. چرا انسان توانمندی اخلاقی زیستن را دارد؟

۵. آیا اخلاقی زیستن با آزادی انسان در تعارض است؟

۶. جایگاه اخلاق در جهان‌بینی اسلامی چیست و چه ارتباط و نسبتی با کمال انسان دارد؟

برای پژوهش

اخلاق در مکتب‌های سکولار چه جایگاهی دارد؟ آیا اخلاق در چنین مکتب‌ها و جامعه‌هایی بر بنیادهایی استوار بنا شده است؟

برای مطالعهٔ بیشتر

مرتضی مطهری، *انسان و ایمان*، قم، صدرا.

محمدتقی جعفری، *فلسفه و هدف زندگی*، تهران، کتابخانهٔ صدر.

bozorgmehr.sellfile.ir

فصل سوم

فضیلت‌های اخلاقی ایمانی

bozorgmehr.sellfile.ir

در این فصل می‌کوشیم نخست دورنمایی از فضایل و رذایل اخلاقی را در متون اسلامی یعنی قرآن و روایات ارائه دهیم و سپس فضیلت‌های اخلاقی ایمانی را بیان کنیم. از این رو ابتدا باید صفت‌های اخلاقی بیان‌شده در قرآن و روایات را استخراج و دسته‌بندی نماییم تا تصوری نسبتاً جامع و کامل از اخلاق اسلامی به‌دست آوریم و از میان صفت‌های اخلاقی به صفاتی بپردازیم که بیشتر با آن روبه‌رو هستیم.

دورنمایی از فضایل و رذایل اخلاقی در قرآن و روایات

صفات اخلاقی بیان‌شده در قرآن و روایات، به فضایل اخلاقی عام، ایمانی و اجتماعی تقسیم‌بندی می‌شود. در این تقسیم، فضایل فردی ـ فضایل اخلاقی در رابطهٔ شخص با خود ـ حذف شده است؛ زیرا بسیاری از آنها تنها جنبهٔ فردی ندارند، بلکه در رابطهٔ فرد با دیگران و با خدا نیز مطرح هستند. برخی از فضایل نیز به قسم خاصی اختصاص ندارند و در همهٔ ارتباط‌های انسان با خود، با خدا و با دیگران مطرح می‌باشند، از این رو آنها را تحت عنوان فضایل عام مطرح می‌کنیم.

رذایل اخلاقی نقطهٔ مقابل فضایل هستند و به همین جهت نباید عنوان جداگانه‌ای برای آنها در نظر گرفته شود، اما از آنجا که در متون اسلامی و کتاب‌های اخلاقی بر دوری و مبارزه با برخی از رذایل بسیار تأکید شده است ـ چنان‌که غزالی و فیض کاشانی در کتاب‌های خود بخش خاصی را به رذایل اختصاص داده‌اند ـ و تقسیم رذایل برحسب رابطهٔ چهارگانه نیز صحیح نیست؛ چرا که رذایل بر تمام روابط انسان تأثیر می‌گذارد، ما نیز بخشی را به رذایل اختصاص داده و برخی از مهمترین رذایل اخلاقی را در آن مطرح نموده‌ایم.

bozorgmehr.sellfile.ir

در هر حال، فضایل و رذایل اخلاقی مطرح‌شده در قرآن و روایات به شرح ذیل است:

فضایل اخلاقی عام: تعقل و تفکر، پیروی از دلیل و منطق، حق‌گرایی، صبر و استقامت، ترجیح‌دادن دنیا بر آخرت و فریفتهٔ دنیا نشدن و نیز یکرنگی و عدم‌نفاق.

فضایل اخلاقی ایمانی: یقین، انقیاد در برابر خدا (طاعت و تقوا، دوری از محارم و ادای فرایض)، عبادت خدا، اخلاص، مقدم بودن محبت خدا بر دیگر چیزها و نیز دوستی و دشمنی در راه خدا، توکل، بیم و امید، سپاسگزاری زبانی و عملی، تعظیم شعایر الهی، یاد خدا، توبه و استغفار بعد از هر خطا، رضا به قضای الهی، حسن‌ظن به خدا، اعتراف به تقصیر، انقیاد در برابر پیامبر و امامان علیهم‌السلام، محبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت او علیهم‌السلام و نیز احترام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

فضایل اخلاقی اجتماعی: احسان به والدین، خویشان، یتیمان، بینوایان و...، اعتدال در استفاده از دنیا (اسراف و تبذیر نکردن، زهد، قناعت و کفاف)، اصلاح میان مردم، رعایت عدل و انصاف، دعوت به نیکی‌ها و بازداشتن از بدی‌ها، اهتمام به امور مسلمانان و خیرخواهی آنان، حیا و عفت، وفای به عهد، به نیکی سخن گفتن، عفو و گذشت، دفع بدی به نیکی، حلم و فروبردن خشم، نزاع نکردن، اعراض از جاهلان، کریمانه گذشتن از لغویات، نرمی و رفق و مدارا و خوشرفتاری با مردم، ادای امانت، همیاری در کارهای نیک و نیز رعایت حقوق برادران ایمانی.

رذایل: ارتکاب گناهان به‌ویژه گناهان کبیره، ریا، پیروی از هوای نفس، ریاست‌طلبی، غضب، طمع، حسد، تعصب، عجب، تکبر و تفاخر، سفاهت، قساوت، همنشینی با اهل معصیت، آزار مسلمانان، مکر و خدعه، دروغ، جستجوی عیوب مؤمنان، سرزنش کردن، غیبت، بدگمانی و تهمت، سخن‌چینی، تهدید مؤمن و نیز افشای اسرار.

ازآنجاکه نمی‌توان به‌تفصیل به همهٔ این صفات پرداخت، به‌ناچار باید برخی از مهم‌ترین آنها را که عمومی‌ترند و بیشتر با آنها مواجه هستیم، مورد بررسی قرار داد. از این رو در این فصل به فضایل اخلاقی ایمانی، و در فصل‌های بعد به فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی و رذایل اخلاقی می‌پردازیم.

فضیلت‌های اخلاقی ایمانی

این فضیلت‌ها از آن رو که پایهٔ دیگر صفات اخلاقی را تشکیل می‌دهند، از اهمیت بیشتری

برخوردارند. فضیلت‌های اخلاقی ایمانی صفاتی هستند که با ایمان اسلامی ارتباط وثیقی دارند؛ به‌گونه‌ای که بدون ایمان به خداوند طرح آنها نیز بی‌معنا خواهد بود.

چنان‌که گفته شد، فضیلت‌های اخلاقی ایمانی متعددند، از این رو تنها برخی از مهم‌ترین آنها را بیان کنیم. در بیان هر یک از این فضیلت‌ها ـ جز در مواردی خاص ـ نخست جایگاه و اهمیت فضیلت مورد نظر را در نظام اخلاقی اسلام بررسی می‌کنیم و سپس مفهوم و مصداق‌های آن، منشأ و علت‌ها، آثار و پیامدها و در پایان نیز راه دستیابی به آن صفت را بیان می‌نماییم.

۱. محبت خدا، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام

این صفت در آیات و روایات متعددی مطرح شده است. خداوند از مؤمنان انتظار دارد که او و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از نزدیکان خود و از مال و ثروت و حتی از جان خود بیشتر دوست بدارند:

> قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛[1] بگو: «اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی راکه خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در]آورد.» و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

در آیه‌ای دیگر آمده است:

> وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَشَدُّ حباً لِلّهِ؛[2] و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند، و آنها را چون دوستی خدا، دوست می‌دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیشتری دارند.

---

۱. توبه(۹): ۲۴.
۲. بقره(۲): ۱۶۵.

bozorgmehr.sellfile.ir

البته محبت مؤمن به خدا یک‌سویه نیست، بلکه خداوند نیز مؤمنان را دوست می‌دارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لآئِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛[1] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.

بر اساس این آیه، خداوند نیز مؤمنان را دوست دارد و این دوستی متقابل، فضلی از جانب خداست.

آیات بیان شده در محبت مؤمنان به خدا و پیامبرﷺ است. در باب محبت به اهل‌بیت‌ﷺ خداوند در آیه‌ای از قرآن محبت و دوستی اهل‌بیت‌ﷺ را مزد رسالت پیامبرﷺ بیان می‌کند:

قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛[2] بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی دربارهٔ خویشاوندان.»

در روایتی امام‌کاظم‌ﷺ در پاسخ به این پرسش که برترین چیزی که با آن به خداوند تقرب می‌یابیم، چیست؟ فرمود:

پیروی از خداوند و پیروی از پیامبرﷺ و محبت خداوند متعال و محبت رسول او.[3]

همچنین نقل شده است: جابربن عبدالله انصاری در کوچه‌های مدینه می‌گشت و می‌گفت:

علی بهترینِ مردم است و هر که از پذیرش او سر باز زند، کافر است. ای انصار! فرزندان خود را بر محبت علی‌ﷺ تربیت کنید.[4]

---

۱. مائده(۵): ۵۴.
۲. شوری(۴۲): ۲۳.
۳. میرزا حسین نوری، *مستدرک الوسایل*، ج ۱۱، ص ۲۵۸.
۴. ابوجعفر محمد صدوق، *من لا یحضر الفقیه*، ج ۳، ص ۴۹۳.

در روایتی از پیامبرﷺ آمده است:

محبت علی‌بن ابی‌طالب زشتی‌ها را نابود می‌کند، چنان‌که آتش هیزم را.[1]

همچنین ایشان فرمود:

سوگند به آن‌که مرا به حق برانگیخت! خداوند از هیچ بنده‌ای کار نیکی را نمی‌پذیرد تا از او دربارهٔ محبت علی‌بن ابی‌طالب بپرسد.[2]

اکنون که جایگاه محبت خدا و پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ در اسلام آشکار شد، بهتر آن است که اندکی از مفهوم محبت نیز سخن بگوییم.

مفهوم محبت

محبت در لغت به معنای دوستی و علاقه است که می‌توان آن را به طور کلی به محبت خود و محبت دیگران تقسیم کرد. دوستی دیگران از یک‌سو محبت به پدر و مادر و همسر و فرزند و از سوی دیگر محبت به هم‌وطنان و همنوعان را دربرمی‌گیرد. اما آنچه از ویژگی‌های مؤمن به شمار می‌آید و در متون دینی بر آن تأکید شده، محبت به خداوند و پس از آن محبت به پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ است. البته این بدان معنا نیست که مؤمن به دیگران محبتی ندارد، بلکه آنان را دوست دارد و این محبت در طول محبت وی به خداست. به دیگر سخن، زبان حال مؤمن این است: «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است.»[3]

---

۱. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲۷، ص ۱۳۶.
۲. همان، ص ۳۱۱.
۳. مولوی عشق به خدا را با دیگر عشق‌ها و محبت‌ها مقایسه می‌کند و عشق خدا را بر آنها ترجیح می‌دهد؛ چراکه محبت‌های دیگر فانی و زوال‌پذیرند:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود — عشق نبود عاقبت ننگی بود
زانکه عشق مردگان پاینده نیست — چون که مرده سوی ما آینده نیست
عشق زنده در روان و در بصر — هر دو می‌باشد ز غنچه تازه تر
عشق آن زنده گزین کو باقی است — وز شراب جانفزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیا — یافتند از عشق او کار و کیا

(مولوی، *مثنوی معنوی*، دفتر اول، ص ۱۵.)

bozorgmehr.sellfile.ir

منشأ محبت

علمای اخلاق معتقدند منشأ همه محبت‌ها، فطرت کمال‌جوی آدمی است. به سخن دیگر، خداوند گوهر وجود انسان را چنان سرشته که دوستدار کمال و دشمن نقص است. بدین رو، هر انسانی صرف‌نظر از دین و جهان‌بینی مقبول خود و نژاد و زمان و مکانی که در آن می‌زید، دوستدار کمال است. انسان، زیبایی، توانایی و دانایی را دوست دارد؛ زیرا هر یک از اینها کمال است و از جهل، زشتی، ضعف و مانند آن نیز بیزار است.

بر پایه جهان‌بینی اسلامی خداوند کمال مطلق است و هیچ ضعف و نقصی در او راه ندارد. همه کمال‌های موجود در این جهان نیز جلوه‌ای از کمال خداوند است. بدین سبب، اگر کسی خداوند را چنان‌که باید، بشناسد و بداند او دارای همهٔ صفات کمالی است و همه کمالات دیگر موجودات پرتویی از کمال الهی‌اند، خودبه‌خود شیفته و دوستدار او خواهد شد.[1]

پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ نیز بر پایهٔ جهان‌بینی اسلامی، از همهٔ مردمان برتر و کامل‌ترند. در روایات مختلفی به این مطلب اشاره شده که این بزرگان مقرب‌ترین مردمان نزد خداوند هستند و کلماتی که آدم از پروردگار آموخت و با توسل به آنها از خدا آمرزش خواست و خداوند نیز آن را اجابت کرد، جز نام مبارک پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ نبود. افزون بر این، در روایات اسلامی تصریح شده که هدف از آفرینش آسمان و زمین و جهان هستی، فراهم آمدن زمینه برای آفرینش پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ است.[2] بدین ترتیب، اگر کسی خداوند و پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ او را به‌درستی بشناسد و با صفت‌های کمالی آنها آشنا شود، خودبه‌خود محبت آنان در دل او جای می‌گیرد.

---

۱. این مطلب در ادبیات اسلامی نیز بازتابی گسترده دارد:

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست — منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست
نیست یک مرغ دلی کش نفکندی به قفس — تیر بیداد تو تا پر به پری نیست که نیست
نه همین از غم او سینه ما صد چاک است — داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست
موسی‌ای نیست که دعوی انا الحق شنود — ور نه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
چشم ما دیده خفاش بود ور نه تو را — پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست
گوش اسرار شنو نیست وگر نه اسرار — برش از عالم معنا خبری نیست که نیست

(مرتضی مطهری، مجموعه *آثار*، ج ۳، ص ۶۱۱، به نقل از آثار ملاهادی سبزواری)

۲. بنگرید به: محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۵، ص ۱۲ و ج ۲۴، ص ۲.

در روایتی از پیامبرﷺ آمده است: شعیب چنان به سبب محبت به خدا گریست که چشمانش کور شد. خداوند چشمانش را به او بازگرداند، اما شعیب باز چنان گریه کرد تا کور شد. بار چهارم خداوند به او وحی کرد تا چه زمانی چنین خواهی کرد؟ اگر این گریه از ترس عذاب جهنم است، تو را از آن نجات دادم و اگر برای شوق به بهشت است، آن را در اختیار تو نهادم. شعیب در پاسخ گفت:

> خدایا! تو می‌دانی که گریه من نه برای ترس از جهنم است و نه برای شوق به بهشت، بلکه تنها به سبب محبت توست.[1]

محبت به پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ نیز نمونه‌های بسیاری دارد: هنگامی که در ابتدای بعثت پیامبرﷺ بلال حبشی به او ایمان آورد، ارباب بلال او را به بیابان‌های اطراف مکه می‌برد و برهنه بر روی شن‌های تفتیده می‌خوابانید و سنگی بزرگ بر سینه او می‌گذاشت و از او می‌خواست تا از پیامبرﷺ و دین او بیزاری جوید. اما هر چه بلال را بیشتر شکنجه می‌داد، او در عقیده و محبت خود به خدا و پیامبرﷺ راسخ‌تر می‌شد.[2]

حال‌که منشأ محبت به خدا و پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ معلوم گردید، باید دانست این محبت چه آثار و پیامدهایی دارد؟

آثار و پیامدهای محبت

در روایتی از امیرالمؤمنین‌ﷺ آمده است:

> محبت خدا آتشی است که بر چیزی نمی‌افتد، مگر اینکه آن را می‌سوزاند و نوری الهی است که بر چیزی نمی‌تابد، مگر اینکه آن را روشن می‌کند و نسیمی الهی است که بر چیزی نمی‌وزد، مگر اینکه آن را به حرکت در می‌آورد و آبی الهی است که هر چیزی را حیات می‌بخشد و زمینی الهی است که هر چیزی در آن می‌روید.[3]

---

۱. همان، ج ۱۶، ص ۳۸۰.
۲. جعفر سبحانی، *فروغ ابدیت*، ج ۱، ص ۲۳۱.
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۲۳.

bozorgmehr.sellfile.ir

در روایتی دیگر آمده است:

مردی از پیامبرﷺ راجع به [زمان برپایی] قیامت پرسید. پیامبرﷺ فرمود: برای آن روز چه آماده کرده‌ای؟ مرد گفت: محبت خدا و رسولش را. پیامبرﷺ فرمود: با همان که دوستش می‌داری، محشور می‌شوی.[۱]

بر اساس این روایات محبت به خدا و پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ کاستی‌های محبان را می‌زداید و صفت‌های کمالی را در آنان ایجاد می‌کند. به دیگر سخن، محبت خدا و اولیای الهی افزون بر اینکه خود صفتی مطلوب است، به‌وجودآورنده دیگر فضیلت‌ها و نابودکننده رذیلت‌ها نیز می‌باشد. البته باید دانست تنها محبت واقعی این آثار را درپی دارد. از این رو در منابع دینی برای محبت واقعی خداوند و اولیای او نشانه‌هایی را برشمرده‌اند؛ مانند علاقه به ذکر خدا[۲] و عمل به دستورهای خدا و پیامبر:

قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛[۳] بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید، و خداوند آمرزنده مهربان است.»

برپایه این آیه، محبت خدا مستلزم پیروی از پیامبرﷺ است؛ چراکه پیروی از او خواسته خداست. بنابراین اگر کسی مدعی محبت به خدا باشد، ولی از خدا و رسول او پیروی نکند، درواقع از محبت خدا بی‌بهره است.

حال این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان خود را بدین فضیلت آراست؟

راه رسیدن به محبت خدا و پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ

همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، محبت به کمال، ریشه در فطرت آدمی دارد، از این رو به هر نوع کمالی عشق می‌ورزد. اما به فعلیت رسیدن این ویژگی فطری نیازمند شناخت کمال و صاحبان کمال است و هر اندازه این شناخت دقیق‌تر و عمیق‌تر باشد، محبت نیز ریشه‌دارتر خواهد بود.

۱. همان، ج ۲۷، ص ۸۵.
۲. میرزا حسین نوری، *مستدرک الوسایل*، ج ۵، ص ۷۸۶.
۳. آل‌عمران(۳): ۳۱.

بنابراین اولین گام برای رسیدن به محبت خدا و اولیای او، معرفت به خدا و پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ است که برای ریشه‌دار شدن این شناخت تفکر در صفات آنان و آثار و نشانه‌های عظمت خداوند بسیار مؤثر است. از این رو در روایتی از امام‌صادق‌ﷺ آمده است:

خردمندان کسانی‌اند که [در آفرینش جهان هستی و آفریده‌های خداوند] می‌اندیشند تا از آن، محبت خدا را به ارث برند.[۱]

۲. تسلیم بودن در برابر خدا

این صفت، محوری‌ترین صفت مؤمن است که او را از دیگران متمایز می‌کند. در آیه‌ای از قرآن آمده است:

فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ * الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ؛[۲] پس [بدانید که] خدای شما خدایی یگانه است، پس به [فرمان] او گردن نهید. و فروتنان را بشارت ده؛ همانان که چون [نام] خدا یاد شود، دل‌هایشان خشیت یابد.

در این آیه، خداوند مؤمنان را به تسلیم و فروتنی در برابر خود فرامی‌خواند و ویژگی فروتنان را ترس و خشیت از خدا بیان می‌کند. قرآن در آیهٔ دیگری مؤمنان را به بازگشت به سوی خدا و تسلیم شدن در برابر او پیش از فرارسیدن عذاب الهی، فرامی‌خواند:

وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ؛[۳] و پیش از آنکه شما را عذاب دررسد، و دیگر یاری نشوید، به سوی پروردگارتان بازگردید، و تسلیم او شوید.

افزون بر این، خداوند از پیامبران خود نیز می‌خواهد در برابر او تسلیم باشند و آنان هم به نیکی اجابت کرده‌اند. قرآن در سوره نمل از زبان پیامبراسلامﷺ بیان می‌کند که خداوند به

۱. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۲۵.
۲. حج(۲۲): ۳۴ و ۳۵.
۳. زمر(۳۹): ۵۴.

bozorgmehr.sellfile.ir

وی دستور داده تا تنها پروردگار مکه را بپرستد و از تسلیم شدگان در برابر او باشد:

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛[1] من مأمورم که تنها پروردگار این شهر راکه آن را مقدّس شمرده و هر چیزی از آنِ اوست پرستش کنم، و مأمورم که از مسلمانان باشم.

خداوند به ابراهیم علیه‌السلام می‌فرماید:

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛[2] هنگامی که پروردگارش به او فرمود: «تسلیم شو»، گفت: «به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

ابراهیم علیه‌السلام فرزندان خود را نیز به تسلیم در برابر خداوند فرا می‌خواند:

وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ؛[3] و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند؛ [و هر دو در وصیتشان چنین گفتند:] «ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزید؛ پس، البته نباید جز مسلمان بمیرید.»

اساساً پیروان دین اسلام را از این رو مسلم و مسلمان می‌خوانند که در برابر خدای واحد تسلیم‌اند.

مفهوم تسلیم بودن در برابر خداوند

تسلیم خدا بودن به معنای پیروی بی‌چون و چرا از دستورهای اوست که در متون دینی آن را تعبد و عبادت می‌خوانند. در روایتی از امام‌صادق علیه‌السلام آمده است:

عبادت، سجود و رکوع نیست، بلکه اطاعت است. کسی که مخلوق خدا را به بهای عصیان خدا پیروی کند، در واقع مخلوق را عبادت کرده است.[4]

۱. نمل(۲۷): ۹۱.
۲. بقره(۲): ۱۳۱.
۳. بقره(۲): ۱۳۲.
۴. محمدبن حسن حرّ عاملی، *وسایل الشیعه*، ج ۱۶، ص ۱۵۵.

از همین رو در روایات نیز بر اطاعت و پیروی از خدا بسیار تأکید شده است. امام‌صادق علیه‌السلام در نامه‌ای به اصحاب خود به آنان توصیه می‌کند:

در پیروی از خدا تمام توان خود را به کار گیرید که جز با پیروی از خدا و دوری از حرام‌هایی که در ظاهر و باطن قرآن حرام شده، به خیرهایی که نزد خداست، دست نمی‌یابید.[1]

سعیدبن هلال از یاران امام‌باقر علیه‌السلام می‌گوید: با گروهی از شیعیان بر امام وارد شدیم. ایشان فرمود:

ای شیعیان آل‌محمد! بدانید که ما با خداوند قوم و خویش نیستیم و بر خداوند حجتی نداریم و کسی نمی‌تواند به خداوند تقرب جوید، مگر با پیروی از او. آن‌که مطیع خداوند باشد، ولایت ما برای او سودمند است و آن‌که عاصی بر خداوند باشد، ولایت ما او را سودمند نخواهد بود.[2]

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا اطاعت بی‌قید و شرط از خدا با عاقل بودن انسان ناسازگار نیست؟ در پاسخ باید گفت خداوند از انسان تسلیم و تعبد در برابر خود را خواسته است، اما هیچ‌گاه او را به کاری نامعقول و ناپسند دستور نداده و نمی‌دهد. به‌عکس، خداوند در قرآن به‌صراحت می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛[3] در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.

در آیاتی دیگر به‌صراحت بیان شده که خداوند انسان را به زشتی‌ها فرمان نمی‌دهد، بلکه این شیطان است که چنین می‌کند:

وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءنَا وَاللّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاء

۱. میرزا حسین نوری، *مستدرک الوسایل*، ج ۱۱، ص ۲۵۶.
۲. همان.
۳. نحل(۱۶): ۹۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ؛[1] و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: «پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است.» بگو: «قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟»

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاء وَاللّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلاً وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛[2]
شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی‌دارد؛ و[لی] خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایشگر داناست.

سیرهٔ پیامبراسلامﷺ نیز گویای این مدعاست؛ امام‌صادقؑ می‌فرماید: مردی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول‌خدا! آمده‌ام با شما بیعت کنم. پیامبرﷺ فرمود: بیعت می‌کنم به شرط اینکه پدرت را بکشی. مرد منصرف شد و دست خود را کشید. دوباره گفت: ای رسول‌خدا! با من بیعت کن. پیامبرﷺ فرمود: به این شرط که پدرت را بکشی. مرد گفت: آری، به این شرط که پدرم را بکشم. پیامبرﷺ فرمود: اکنون دانستم کسی را بر خدا و پیامبر و مؤمنان برنمی‌گزینی. ما تو را فرمان نمی‌دهیم پدرت را بکشی، بلکه دستور می‌دهیم او را گرامی بداری.[3]

در واقع هدف پیامبرﷺ از بیان این شرط آن بود که فرد در بیعت خود با پیامبرﷺ هیچ غرض دیگری جز اطاعت از وی در سر نداشته باشد. به دیگر بیان، هدف پیامبرﷺ آزمودن این فرد بوده است؛ چنان‌که وقتی خداوند به ابراهیمؑ دستور داد فرزند خود اسماعیل را قربانی کند، تنها می‌خواست او را در اطاعت بی‌قید و شرط از خود بیازماید.

آثار تسلیم بودن در برابر خدا

در منابع دینی، آثار تسلیم خدا بودن و پیروی از او بیان شده است. در روایتی از امام حسنؑ اطاعت از خدا منشأ عزت و هیبت شمرده شده است[4] و روایتی دیگر پیروی از خدا را سبب

۱. اعراف(۷): ۲۸.
۲. بقره(۲): ۲۶۸.
۳. مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲۴، ص ۲۴۵.
۴. همان، ص ۲۵۸.

مطاع‌شدن انسان دانسته است؛ به‌گونه‌ای‌که هر آنچه بخواهد، محقق می‌شود.[1] در برخی روایات نیز اطاعت از خداوند مایهٔ رضایت خدا و بهشتی شدن انسان بیان شده است.[2]

منشأ تسلیم و راه رسیدن به آن

آنچه باعث می‌شود مؤمن خود را تسلیم خداوند کند و بی‌چون و چرا دستورهای او را بپذیرد، شناخت عمیق و دقیق خداوند و محبت به اوست. مؤمن می‌داند هر حرکتی در این جهان رخ دهد و هر اندیشه‌ای که به ذهنی خطور کند و هر میلی که در قلبی بجوشد، خداوند از آن آگاه است. او بهتر از هر کسی خیر و صلاح انسان، سعادت او و راه رسیدنش به سعادت را می‌داند، از این رو بدیهی است از او اطاعت کند و کاملاً تسلیمش باشد. بنابراین هر اندازه شناخت انسان از خدا ژرف‌تر، دقیق‌تر و فراگیرتر باشد، به همان اندازه نیز تسلیم وی در برابر خداوند نیز بیشتر است.

۳. خوف و رجا (بیم و امید)

در آیات و روایات بسیاری به وجود این دو صفت در مؤمن تصریح شده است. خداوند در قرآن ترس از خدا و روز قیامت را از صفت‌های متقین برمی‌شمارد:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاء وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُم مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ؛[3] به موسی و هارون، فرقان و نور و ذکر و یادآوری برای اهل تقوا فروفرستادیم؛ کسانی که در پنهان از خدا می‌ترسند و از روز قیامت در هراس‌اند.

همچنین یکی از صفات پیامبران الهی را این می‌داند که تنها از خدا می‌ترسند:

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً؛[4]

۱. همان.
۲. همان.
۳. انبیاء(۲۱): ۴۸ و ۴۹.
۴. احزاب(۳۳): ۳۹. در برخی از آیات نیز خداترسی از صفات عاقلان شمرده شده است: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَلاَ يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ.» (رعد(۱۳): ۱۹ ـ ۲۱)؛ «جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ.» (بینه(۹۸): ۸.)

bozorgmehr.sellfile.ir

کسانی که رسالت‌های الهی را به مردم ابلاغ می‌کنند و از خدا می‌ترسند و از کسی جز خدا نمی‌ترسند.

قرآن کریم مردم را به ترس از خدا و نهراسیدن از دیگران فرامی‌خواند:

إِنَّما ذلِكُمُ الشَّيْطانُ يُخَوِّفُ أَوْلِياءَهُ فَلا تَخافُوهُمْ وَ خافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛[1] در واقع، این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند؛ پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید.

و در سورهٔ مائده نیز می‌فرماید:

فَلاَ تَخْشَوُاْ النَّاسَ وَاخْشَوْنِ؛[2] پس، از مردم نترسید و از من بترسید.

مفهوم خوف و رجا

ترس و امید یا خوف و رجا دو حالت نفسانی‌اند که در شرایطی خاص بر انسان عارض می‌شوند. هرگاه کسی بداند یا احتمال دهد در آینده امری ناخوشایند برای او رخ می‌دهد، دچار ترس می‌شود و به‌عکس، اگر بداند یا احتمال دهد امری خوشایند برای او روی خواهد داد، حالت امیدواری بر او عارض می‌شود.

بیم و امید دو بالی هستند که انسان را در مسیر رضای خدا به پرواز درآورده، او را از آسیب‌ها و خطرها حفظ می‌کنند. ترس، انسان را در برابر خطرها هشیار می‌کند و امید نیز به او نشاط و انگیزه فعالیت می‌دهد.

البته باید دانست که ترس از خدا باید به گونه‌ای باشد که امید به رحمت و فضل الهی را در انسان از میان نبرد؛ چنان‌که امید به خدا نیز باید بدان سان باشد که آدمی را به ارتکاب گناهان و سرپیچی از فرمان‌های خداوند واندارد. امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

چنان به خداوند امیدوار باش که جرئت سرپیچی از خداوند را در تو ایجاد نکند و چنان از خداوند بترس که تو را از رحمت خداوند ناامید نکند.[3]

۱. آل عمران(۳): ۱۷۵.
۲. مائده(۵): ۴۴.
۳. محمدرضا حکیمی و دیگران، *الحیاة*، ج ۱، ص ۴۰۷.

به بیان دیگر، این دو حالت در مؤمن کاملاً مساوی‌اند و هیچ‌یک بر دیگری ذره‌ای نمی‌چربد.[1]

بنابراین خوف و رجا، مؤمن را از گناهان بازمی‌دارد و به انجام رفتارهای شایسته و اطاعت از فرمان‌های خدا تشویق می‌کند:

و آنها [=خوف و رجا] دو بال ایمان هستند که بندهٔ مؤمن با آنها به سوی رضای خدا پرواز می‌کند و خوف بازدارنده از عقاب است و امید برانگیزاننده به سوی فضل و رحمت خدا. امید، قلب را زنده می‌کند و ترس، نفس را می‌کشد.[2]

منشأ خوف و رجا

بیم و امید لازمه جدایی‌ناپذیر معرفت به خداست. کسی که خداوند و صفت‌های او را به‌درستی بشناسد، ناگزیر حالت خوف و رجا نیز در او به وجود خواهد آمد:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛[3] از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

در روایات نیز همین معنا آمده است؛ امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

کسی که خدا را بشناسد، از او می‌ترسد و به او امیدوار می‌شود.[4]

آن‌که بداند خداوند او را می‌بیند و سخنان او را می‌شنود و هر کاری انجام دهد ـ خوب یا بد ـ می‌داند، از کارهای ناپسند دست برمی‌دارد. این همان کسی است که از خداوند می‌ترسد و نفس خود را از هواهایش بازمی‌دارد.[5]

بر اساس متون اسلامی، خداوند با وجود بخشندگی و مهربانی بسیار، بسی سختگیر و قهار است؛ از این رو شناخت خداوند و باور به او در انسان حالت ترس و امید را به

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۶۷.
۲. محمدرضا حکیمی و دیگران، *الحیاة*، ج ۱، ص ۴۴۷.
۳. فاطر(۳۵): ۲۸.
۴. محمدرضا حکیمی و دیگران، *الحیاة*، ج ۱، ص ۴۰۷.
۵. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۷۱.

bozorgmehr.sellfile.ir

وجود می‌آورد. در دعای افتتاح می‌خوانیم:

> حمد و ستایش مخصوص خدایی است که در موضع عفو و رحمت، مهربان‌ترین است و در موضع تنبیه و کیفر، شدیدترین.[۱]

در قرآن نیز چنین آمده است:

> [و گر نه] خداوند هرگز نسبت به بندگان [خود] بیدادگر نیست.[۲]
>
> و خداوند بر هر چیزی تواناست.[۳]

از سوی دیگر، خداوند فرموده است آنان‌که از دستورهای او اطاعت کنند، پاداش می‌گیرند و آنان که از دستورهای او سرپیچی کنند، کیفر می‌شوند. بدیهی است کسی که با خدا و صفات او آشنا باشد و به این معرفت، باور قلبی بیابد دچار ترس می‌شود؛ زیرا ممکن است دچار لغزش شود و گناهی مرتکب گردد. افزون بر این، در دل او نهال امید نیز جوانه می‌زند؛ چراکه نیک می‌داند خداوند چنان مهربان و بخشنده است که هیچ کس نمی‌تواند از رحمت و فضل و کرم او ناامید شود چراکه خود او فرموده است:

> قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛[۴] بگو: «ای بندگان من ـ که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید ـ از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.

آثار خوف و رجا

امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

> آن‌که از خدا بترسد، نفسش سخاوتمندانه از دنیا چشم می‌پوشد.[۵]

---

۱. حاج شیخ عباس قمی، *مفاتیح الجنان*.
۲. «... وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ.» (آل عمران(۳): ۱۸۲.)
۳. «... وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (آل عمران(۳): ۱۸۹.)
۴. زمر(۳۹): ۵۳.
۵. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۶۸.

شرفخواهی و نامجویی در قلب کسی که از خدا ترسان و هراسان است، راهی ندارد.[۱]

علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

> آن‌که از خدا بترسد، در صدد تشفی خشم خود برنمی‌آید و ترس او از دیگران کم می‌شود.[۲]

بنابراین اگر کسی مدعی خوف و رجاست، اما رفتارهایی متناسب با آنها از او سرنمی‌زند، در واقع از این صفت بی‌بهره است. امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

> مؤمن، مؤمن نیست، مگر اینکه بیمناک و امیدوار باشد و بیمناک و امیدوار نیست، مگر اینکه برای آنچه از آن می‌ترسد و به آن امیدوار است، عمل کند.[۳]

همچنین یکی از یاران امام‌صادق علیه‌السلام می‌گوید به امام عرض کردم: گروهی از موالیان شما به گناهان اهتمام می‌ورزند و می‌گویند به فضل و رحمت خدا امیدواریم. امام علیه‌السلام فرمود:

> دروغ می‌گویند؛ از موالیان ما نیستند. آنان گروهی‌اند که آمال و آرزوهایشان بر آنان چیره شده است. کسی که به چیزی امید دارد، برای رسیدن به آن تلاش می‌کند و کسی که از چیزی می‌ترسد، از آن فرار می‌کند.[۴]

البته ناگفته نماند که بر اساس متون اسلامی، آمال و آرزو با امید تفاوت دارد. امید چنان‌که پیش‌تر گفتیم، هنگامی بر انسان عارض می‌شود که بداند یا احتمال عقلایی دهد که امر مطلوب وی در آینده رخ خواهد داد. اما آمال و آرزو احتمال غیرواقعی تحقق امر مطلوب در آینده است. از همین رو در زبان عربی به آرزوهای باطل و ناممکن که امکان تحقق آنها وجود ندارد، أمانی گفته می‌شود.[۵]

بنابراین امید، فرزند نگرش واقع‌گرایانه و آرزو، فرزند نگرش غیرواقع‌گرایانه است.

---

۱. همان، ص ۶۹.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۱۹۰.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۷۱.
۴. همان، ص ۶۹.
۵. ابن‌منظور، *لسان العرب*، مادهٔ «معنی»؛ نیز بنگرید به: محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۹، ص ۸۹.

bozorgmehr.sellfile.ir

به همین رو در روایت پیش‌گفته، امام﵇ امیدواری برخی از به‌ظاهر شیعیان که مدعی بودند به لطف و رحمت خدا امیدوارند را آمال و آرزو خوانده، نه امید؛ چه آنکه این امید حاصل نگرش غیرواقع‌گرایانه است و هیچ‌گاه تحقق نمی‌یابد.

راه تحصیل خوف و رجا

با توجه به گفته‌های پیشین، منشأ اصلی خوف و رجا شناخت خدا و ایمان به اوست. از این روی به هر اندازه معرفت و ایمان شخص نسبت به خدا ژرف‌تر باشد، بیم و امیدش نیز قوی‌تر خواهد بود.

راه دیگر دستیابی به صفت خوف و رجا، اندیشیدن دربارهٔ روز قیامت و حالت‌های مردمان و پاداش‌ها و کیفرهای الهی در آن روز است. این تأمل، صفت‌های خوف از عذاب و امید به پاداش‌های الهی را در شخص ایجاد و تقویت می‌کند. افزون بر این، مشاهده و مطالعه حالت‌های ترس و امید مؤمنان و اولیای الهی نیز در این باره مؤثر است.[1]

۴. توکل

توکل از ویژگی‌هایی است که در آیات و روایات بر آن تأکید بسیار شده است. خداوند به کرّات مؤمنان را به توکل بر خدا فراخوانده است:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛[2] خدا[ست که] جز او معبودی نیست، و مؤمنان باید تنها بر خدا اعتماد کنند.

در آیه‌ای دیگر، از زبان یعقوب خطاب به فرزندانش می‌خوانیم:

إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛[3] فرمان جز برای خدا نیست. بر او توکل کردم، و توکل‌کنندگان باید بر او توکل کنند.

۱. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۱۴۰.
۲. تغابن(۶۴): ۱۳.
۳. یوسف(۱۲): ۶۷.

در سوره توبه، خداوند به پیامبرﷺ دستور می‌دهد:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛[1] بگو: «جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی‌رسد. او سرپرست ماست، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند.»

با توجه به این آیات، روشن می‌شود که توکل یکی از ویژگی‌های اصلی مؤمن است. در روایات بسیاری نیز به این مطلب تصریح شده است. امام‌رضا﵇ می‌فرماید:

ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خداوند عزوجل، رضا به قضای او، تسلیم بودن در برابر فرمان‌های او و واگذاری امور به خداوند.[2]

مفهوم توکل

توکل در لغت به معنای واگذاشتن است. از این رو به کسی که انجام برخی کارهای خود را به دیگری وامی‌گذارد، متوَکِّل و به کسی که انجام کار به او واگذار شده است، وکیل می‌گویند. در متون اسلامی نیز توکل در همین معنا به‌کار رفته است با این تفاوت که مؤمن امور خود را به خدا وامی‌گذارد، نه غیرخدا. به دیگر سخن، مؤمن تنها به توانایی و لطف خداوند اعتماد و اطمینان دارد؛ زیرا از نظر او آفریدگار جهان و تمام موجودات تنها خداوند است و حکومت بر این جهان نیز تنها از آنِ اوست. در روایتی می‌خوانیم:

پیامبرﷺ از جبرئیل پرسید: توکل بر خداوند عزوجل چیست؟ جبرئیل گفت: علم به اینکه هیچ آفریده‌ای زیانی و سودی نمی‌رساند و بخشش و منعی نمی‌کند و اینکه از آفریدگان ناامید باشد. هرگاه بنده‌ای چنین باشد، برای کسی جز خداوند کار نمی‌کند و از کسی جز خدا نمی‌ترسد و امید نمی‌بندد و به کسی جز خداوند طمع نمی‌ورزد. این همان توکل است.[3]

برخی پنداشته‌اند توکل بر خداوند بدین معناست که مؤمن برای تأمین نیازهای خود و خانواده‌اش نباید به کار و فعالیت بپردازد؛ چراکه این نیازها با توکل مؤمن به خداوند به خودی

۱. توبه(۹): ۵۱.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۸، ص ۱۳۵.
۳. همان، ص ۱۳۸.

bozorgmehr.sellfile.ir

خود فراهم می‌شود. در صدر اسلام نیز مواردی از این طرز فکر بوده که پیامبرﷺ با آن برخورد نموده است. بعد از نزول آیه «وَ مَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَّهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ» تعدادی از یاران پیامبرﷺ کار و زندگی را رها کرده، کنج عزلت گزیدند و به عبادت مشغول شدند. پیامبرﷺ از این ماجرا مطلع شد و کار آنان را نپسندید و فرمود:

> من مردی را که دهانش را باز کرده و بگوید «خدایا مرا روزی ده»، درحالی‌که کار و تلاش را کنار گذاشته، دشمن می‌دارم.[1]

بر این پایه، توکل به خداوند به معنای رها کردن کار و تلاش برای تأمین نیازهای زندگی نیست، بلکه مؤمن باید افزون بر کار و تلاش، و در کنار آن، تنها به خداوند امیدوار باشد و بداند مؤثر واقعی در جهان تنها اوست. در روایتی آمده است: عربی از پیامبرﷺ پرسید: شترم را عقال کنم و بر خدا توکل کنم، یا او را رها کنم و بر خدا توکل کنم؟ پیامبرﷺ در پاسخ فرمود: عقالش کن و بر خدا توکل کن.[2] امام‌صادقؑ نیز چنین می‌فرماید:

> به‌دست آوردن روزی از راه حلال را وامگذار؛ زیرا تو را در دینداری یاری می‌کند. مرکبت را ببند و توکل کن.[3]

بنابراین توکل به خدا بدین معناست که انسان در رسیدن به هدف‌های خود افزون بر فراهم آوردن اسباب و شرایط لازم، تحقق اهداف خود را تنها منوط به خواست و اراده خدا می‌داند و در این راه تنها به او امیدوار است؛ چرا که می‌داند این اسباب نیز محکوم قدرت و اراده خدایند. از این رو در برخی روایات آمده است که مشیت خداوند بر این قرار گرفته که فعالیت‌ها و پدیده‌های این‌جهانی بر پایه نظام اسباب و مسببات و علل و معلولات جریان یابد.[4] به همین دلیل بدون فراهم آمدن اسباب و شرایط لازم هیچ امری (جز در مواردی معدود مانند معجزه) تحقق نمی‌یابد. بنابراین تفاوت مؤمن و غیرمؤمن در این است که غیرمؤمن همهٔ امید و اتکایش به همین اسباب و شرایط است، ولی مؤمن این اسباب را نیز

۱. میرزا حسین نوری، *مستدرک الوسایل*، ج ۱۳، ص ۱۵.
۲. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۴، ص ۳۶۶۱.
۳. همان.
۴. محمدبن حسن حرّ عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱، ۴۸۶.

محکوم و مقهور قدرت و ارادهٔ خداوند می‌داند. از نظر مؤمن، این شرایط تنها واسطه‌ای است که ارادهٔ خداوند از طریق آنها در این جهان جریان می‌یابد.

ممکن است در اینجا پرسیده شود آیا توکل به خداوند با اعتماد به نفس ـ که در روانشناسی آن را از ویژگی‌های ضروری شخصیت سالم می‌دانند ـ ناسازگار است؟ پاسخ اینکه، اگر اعتماد به نفس به معنای پیدایش این باور در انسان باشد که هر کاری را می‌تواند انجام دهد، گرچه با خواست و اراده خداوند مخالف باشد، چنین اعتماد به نفسی با توکل در تنافی است. در قرآن موارد مختلفی از چنین اعتماد به نفس‌هایی و پایان شوم آنها بیان شده است. برای نمونه، فرعون که در برابر موسیؑ به مخالفت برخاسته و دعوت او را نمی‌پذیرفت، اطمینان داشت که می‌تواند در برابر موسیؑ و خدای او مبارزه کند و بر آنان پیروز شود. اما سرانجام این مبارزهٔ ناشی از اعتماد به نفس، به مرگ فرعون و نابودی حکومت او انجامید. اما اگر اعتماد به نفس بدین معنا باشد که انسان در چارچوب نظامی که خداوند بر این دنیا حاکم کرده، با تلاش و کوشش نیازهای خود را تأمین کند، به هیچ رو با توکل ناسازگاری ندارد.

منشأ توکل

صفت توکل در مؤمن از نوع نگرش او به جهان هستی و جایگاه خدا و انسان و دیگر آفریده‌ها مایه می‌گیرد. بر پایهٔ منابع اسلامی، جهان هستی و تمام موجودات آن آفریدهٔ دست قدرتمند خداوندست. تمام این جهان قلمرو حکومت خدا و همهٔ آنچه روی می‌دهد، محکوم ارادهٔ اوست. به بیانی نیکوتر، مؤثر و فاعل حقیقی در جهان هستی تنها خداوندست و دیگر سبب‌ها و فاعل‌ها سببیت و فاعلیت خود را از خداوند گرفته‌اند، از این رو تا زمانی مؤثر و فاعل‌اند که خداوند اراده کرده و هرگاه خداوند اراده کند، فاعلیت آنها باطل خواهد شد. بر پایهٔ این جهان‌بینی، بدیهی است مؤمن جز بر خداوند اعتماد و اتکا نخواهد کرد. علیؑ منشأ توکل را اعتماد به خدا، یقین و ایمان قوی می‌داند:

> توکل [ناشی] از قوت یقین است؛ حُسن توکل نشان‌دهنده حُسن یقین است؛ آن‌که در ایمان قوی‌تر باشد، به خداوند بیشتر توکل می‌کند، و کسی که به خدا اعتماد داشته باشد، بر او توکل می‌کند.[1]

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۴، ص ۳۶۵۹.

bozorgmehr.sellfile.ir

مراتب و درجات توکل

از مباحث پیشین روشن شد که توکل ریشه در شناخت و ایمان به خدا دارد. دانشمندان مسلمان معتقدند شناخت و ایمان مراتب و درجاتی دارد. از این روی، توکل که ثمره شناخت و ایمان به خداست، نیز دارای مراتب و درجاتی است. در روایتی از امام‌کاظم‌ؑ آمده است:

> توکل بر خداوند درجاتی دارد. یکی از آن درجات این است که در همهٔ امور خود به خداوند اتکا کنی. هر کاری را که دربارهٔ تو انجام داد، راضی باشی و بدانی که جز خیر و نیکی تو را نمی‌خواهد.[1]

برخی علمای اخلاق توکل را دارای سه درجه دانسته‌اند:

۱. انسان به خداوند چنان توکل کند که به وکیل کارآزمودهٔ خود در امور حقوقی اتکا می‌کند که این پایین‌ترین درجه توکل است.

۲. انسان به خداوند چنان اتکا کند و امیدوار باشد که کودک به مادر خود. کودک تمام امید خود را در مادر می‌بیند، از این رو هر خواستهٔ خود را به مادر عرضه می‌کند و تأمین آن را از او می‌خواهد.

۳. انسان برای خود هیچ شأنی قائل نباشد و تمام حرکت‌ها و کارهای خود را از خدا بداند. که این بالاترین مرتبه توکل است.[2]

آثار توکل

در متون اسلامی آثار بسیاری برای توکل برشمرده‌اند که ما در اینجا تنها به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

نخستین نتیجه توکل رهایی از ترس و اضطراب و رسیدن به آرامش است. امام‌صادق‌ؑ می‌فرماید:

> آن‌که کارهای خود را به خداوند واگذارد، در راحت و خوشی و آرامش دائمی است.[3]

۱. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۸، ص ۱۲۹.
۲. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۶۲۰؛ ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۵۴۲ و ۵۴۳.
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۸، ص ۱۴۸.

مؤمن در آرامش است؛ زیرا از کسی جز خدا نمی‌ترسد و از سوی دیگر می‌داند خداوند او را هیچ‌گاه به حال خود رها نمی‌کند و او را در هر حال یاری خواهد کرد:

> وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ؛[1] و یاری کردن مؤمنان بر ما فرض است.

دومین اثر توکل بی‌نیازی از غیرخدا و دستیابی به عزت است. امام‌صادق‌ؑ می‌فرماید:

> بی‌نیازی و عزت در گردش‌اند. پس هرگاه به توکل برسند، در آنجا ساکن می‌شوند.[2]

بدیهی است کسی که در این جهان جز خداوند را مؤثر و فاعل مستقل نمی‌داند، تنها از او امید یاری دارد؛ چراکه می‌داند کسی نمی‌تواند بر خلاف خواست و اراده‌اش کاری انجام دهد و او را یاری کند. بی‌نیازی از دیگران نیز فرد را نزد آنان گرامی و عزیز می‌کند، از آن رو که سرچشمهٔ همهٔ پستی‌ها نیازمندی و گشودن دست نیاز به سوی دیگران است.

سومین اثر توکل قدرتمندی است. از پیامبرﷺ روایت شده است:

> هر که می‌خواهد قدرتمندترین مردم باشد، بر خداوند توکل کند.[3]

توکل موجب می‌شود مؤمن از همهٔ مردم قدرتمندتر گردد؛ زیرا مؤمن، به خالق جهان هستی ـ که حاکم بر همه چیز و سرچشمهٔ همهٔ قدرت‌هاست ـ اتکا دارد.

راه رسیدن به صفت توکل

توکل چنان‌که پیش‌تر گفتیم، نتیجهٔ شناخت خدا و ایمان به اوست. بنابراین برای ایجاد و تقویت این صفت باید معرفت و ایمان خود به قدرت و لطف خداوند را تقویت کنیم. از این رو باید در آفرینش جهان هستی و نشانه‌های قدرت و عظمت خداوند اندیشید. تفکر و اندیشه در این امور به‌تدریج شناخت و ایمان به خدا و قدرت و عظمت او را در انسان تقویت می‌کند. افزون بر این تفکر در حالات متوکلان و لطف و رحمت خداوند نسبت به آنان نیز سودمند است.

۱. روم(۳۰): ۴۷.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۸، ص ۱۲۶.
۳. همان، ص ۱۵۱.

bozorgmehr.sellfile.ir

۵. شکر

شکر وجه تمایز زندگی انسانی از حیوانی است.[۱] و در قرآن و روایات بر آن بسیار تأکید شده است. در برخی آیات، خداوند به‌صراحت انسان را به شکرگزاری از خود فرامی‌خواند:

بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ؛[۲] بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ؛[۳] پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم؛ و شکرانه‌ام را به جای آرید؛ و با من ناسپاسی نکنید.

آنچه به‌روشنی اهمیت این صفت را نشان می‌دهد، این است که خداوند خود را نیز دارای این صفت می‌داند:

مَّا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَآمَنتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيماً؛[۴] اگر سپاس بدارید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟ و خدا همواره سپاس‌پذیر [حق‌شناس] داناست.

قرآن شکرگزاری از خداوند را نتیجهٔ حکمت و فرزانگی می‌داند:

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ؛[۵] و به راستی، لقمان را حکمت دادیم که: خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد، تنها برای خود سپاس می‌گزارد؛ و هر کس کفران کند، در حقیقت، خدا بی‌نیاز ستوده است.

از این آیه برمی‌آید که شکرگزاری از خداوند دستوری تعبدی نیست، و اگر هم دستوری

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۴، ص ۱۴۸۴.
۲. زمر(۳۹): ۶۶.
۳. بقره(۲): ۱۵۲.
۴. نساء(۴): ۱۴۷.
۵. لقمان(۳۱): ۱۲.

نبود، عقل انسان به او فرمان شکرگزاری می‌داد. در روایتی از علی﵇ آمده است:

اولین چیزی که در ارتباط با خدا بر شما واجب است، شکرگزاری از نعمت‌های خدا و جستجوی رضایت اوست.[۱]

اگر خداوند برای سرپیچی از دستورهای خود وعدهٔ عذابی هم نداده بود، انسان برای سپاسگزاری از نعمت‌های او، می‌باید از دستورهای او سرپیچی نکند.[۲]

مفهوم شکر

شکر در لغت به معنای شناخت نعمت و سپاسگزاری از نعمت‌دهنده است. برخی از لغت‌شناسان گفته‌اند شکر به این معناست که فرد با زبان از نعمت‌دهنده سپاسگزاری کند و خود را وقف اطاعت از او کرده، به خود بباوراند که نعمت‌دهنده مولای اوست. شکر خدا نیز به معنای اعتراف به نعمت‌های خداوند و سرپیچی نکردن از دستورهای او است.[۳]

شکر سه عنصر دارد: شناختی، قلبی و رفتاری.[۴] عنصر شناختی شکر این است که آدمی بداند همهٔ نعمت‌ها از آنِ خداوند است و دیگران تنها واسطه‌ای میان خداوند و اویند تا نعمت‌ها به او رسد. عنصر قلبی آن است که انسان با مشاهدهٔ نعمت‌های خداوند دلشاد شود و عنصر عملی نیز آن است که نعمت‌های خداوند را در راهی که او دستور داده، به‌کار برد.

امام‌صادق﵇ می‌فرماید:

کسی که خداوند نعمتی به او عطا کند و او قلباً بداند که خداوند این نعمت را به او داده است، شکر نعمت را به جا آورده است.[۵]

شکر نعمت، دوری از حرام‌هاست و اتمام شکر به این است که بگوید: الحمد لله رب العالمین.[۶]

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۲، ص ۱۴۸۴.
۲. همان.
۳. بنگرید به: ابن‌منظور، *لسان العرب*؛ فخرالدین الطریحی، *مجمع البحرین*.
۴. ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۳۶۰.
۵. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۹۶.
۶. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

شکر هر نعمت ـ هرچند بزرگ باشد ـ این است که خدا را بر آن، سپاس گویی.[۱]

در سیرهٔ معصومان علیهم‌السلام شکر جایگاه ویژه‌ای دارد. به‌عنوان مثال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شبی در خانهٔ عایشه بود. عایشه از ایشان پرسید: چرا خودتان را چنین به زحمت می‌اندازید، با اینکه خداوند همهٔ گناهان شما را آمرزیده است؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جواب فرمود: «آیا نباید بنده‌ای شاکر باشم؟»[۲]

در روایت دیگری آمده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سوار بر شتر در حال مسافرت بود. ناگهان از شتر پیاده شد و پنج بار سجده کرد. هنگامی که سوار شد، اصحاب به او عرض کردند: ای رسول خدا! کاری انجام دادی که ما انجام نمی‌دهیم؟ فرمود:

آری، جبرئیل نزد من آمد و از جانب خداوند بشارت‌هایی داد. برای هر بشارت الهی سجده‌ای کردم.[۳]

هشام‌بن احمر نیز نقل می‌کند:

در اطراف میدنه همراه با امام‌کاظم علیه‌السلام بودیم که ناگهان امام علیه‌السلام از مرکب پیاده شد و به سجده افتاد و سجدهٔ امام طولانی شد. سپس سر برداشت و سوار شد. عرض کردم: فدایت شوم! سجده را طولانی کردی؟ فرمود: نعمت‌هایی را که خداوند به من عطا کرده بود، به خاطر آوردم و دلم خواست از خداوند سپاسگزاری کنم.[۴]

منشأ شکر

چرا مؤمن شکرگزار نعمت‌های خداوند است؟ از نظر قرآن تفاوت مؤمن و کافر در سپاسگزاری مؤمن، و ناسپاسی کافر در برابر خداوند است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛[۵] ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

۱. همان.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۹۵.
۳. همان، ص ۹۸.
۴. همان، ص ۹۹.
۵. انسان(۷۶): ۳.

در آیه‌ای دیگر آمده است:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ؛[۱] پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم؛ و شکرانه‌ام را به جای آرید؛ و با من ناسپاسی نکنید.

گاه نیز شکر و کفر در مقابل هم به کار رفته‌اند:

قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ؛[۲] کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.» پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم. و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد، و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.»

بنابراین ریشهٔ ایمان، روحیهٔ سپاسگزاری است و ریشهٔ کفر روحیهٔ ناسپاسی. از این رو باید گفت سپاسگزاری در برابر نعمت و نعمت‌دهنده از بدیهیات است؛ اساساً تفاوت زندگی انسانی و حیوانی در شکرگزاری کردن یا نکردن است. از این رو، کسانی که در برابر نعمت‌های خداوند ناسپاس‌اند یا نعمت‌های خداوند را نمی‌شناسند و از آن غافل‌اند، همان طغیان‌گران‌اند.

بنابراین دلیل شکرگزاری مؤمن در برابر نعمت‌های خداوند عبارت است از:

۱. فطرت انسانی سالم که شاکر بودن در برابر نعمت و صاحب نعمت را اقتضا می‌کند؛
۲. شناخت نعمت‌های الهی و اینکه همهٔ آنها از آنِ خداوند است؛
۳. توجه به نعمت‌های الهی.

مراتب و درجات شکر

شکر نیز مانند دیگر صفت‌های ایمانی مراتب و درجاتی دارد. به هر میزان که شناخت فرد از نعمت‌های خداوند ژرف‌تر و دلشادی او صافی‌تر و استفاده او از نعمت‌ها در مسیر مطلوب

۱. بقره(۲): ۱۵۲.
۲. نمل(۲۷): ۴۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

خداوند باشد، درجه شکر او نیز بالاتر خواهد بود. غزالی منشأ دلشادی کسی که نعمتی به او می‌رسد را یکی از این سه چیز می‌داند: ۱. نیازی از نیازهای او تأمین شده است؛ ۲. وی آن نعمت را نشانهٔ توجه و عنایت خداوند به خود می‌داند؛ ۳. آن را وسیله‌ای می‌داند برای تقرب بیشتر به خداوند.[۱] دلشادی اول اساساً شکر نیست، دومی نیز گرچه شکر است، هنوز به اوج آن نرسیده اما سومی بالاترین مرتبه شکر است. در روایات آمده است: حقِ شکرگزاری از خداوند، آن است که انسان بداند نمی‌تواند نعمت‌های خداوند را چنان‌که بایسته است، شکر بگوید؛ زیرا شکرگزاری از نعمت‌های خداوند نیز نعمتی دیگر از جانب اوست بر انسان.[۲]

آثار شکر

در روایات علاوه بر آثار اخروی شکر به آثار دنیوی آن نیز اشاره شده که مهم‌ترین آن افزایش نعمت و دوام آن است. در آیات و روایات بر این موضوع تأکید شده که شکرگزاری در برابر نعمت‌ها موجب افزایش نعمت می‌شود:

> وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ؛[۳] و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.

در روایات نیز همین مضمون بیان شده است. پیامبرﷺ می‌فرماید:

> خداوند باب شکر را بر بنده‌ای نمی‌گشاید تا باب زیادی نعمت را بر او ببندد.[۴]

در روایتی دیگر از امام‌صادقؑ می‌خوانیم:

> آن را که بر تو نعمتی داده است، سپاس بگزار و بر آن که سپاس می‌گزارد، نعمت ده، که

۱. ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۳۶۰.
۲. امام‌صادقؑ فرمود: «خداوند به موسی وحی فرستاد که ای موسی! مرا چنان‌که باید، شکر کن. موسی عرض کرد: خدایا! چگونه تو را چنان‌که سزاوار تو است شکر کنم، درحالی‌که هر شکری که به‌جا می‌آورم، نعمتی است که به من عطا می‌کنی؟ خداوند فرمود: موسی! اکنون که دانستی شکر تو هم نعمتی است از سوی من، شکر مرا به‌جا آوردی.» (محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۹۸.)
۳. ابراهیم(۱۴): ۷.
۴. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۹۴.

> نعمت‌ها هرگاه شکرگزاری شوند، زوال نمی‌پذیرند و هرگاه ناسپاسی شوند، دوام نمی‌آورند. شکر موجب زیادی نعمت و مانع دگرگونی آنهاست.[۱]

راه رسیدن به صفت شکر

چنان‌که در بحث منشأ شکر بیان شد، علت ناسپاسی مردمان، یا ناآگاهی آنان از نعمت‌های خداوند است (چرا که نمی‌دانند همهٔ نعمت‌ها از سوی اوست)، یا غفلت آنان از این نعمت‌ها و یا آنکه در برابر خدا سر عصیان و طغیان دارند که برای به‌دست آوردن صفت شکر باید موانع پیش‌گفته مرتفع شود.

عالمان اخلاق راه‌هایی برای این منظور پیشنهاد کرده‌اند:

نخست اینکه انسان، خداوند و نعمت‌های او را بشناسد و بداند هر نعمتی که به او می‌رسد، از جانب خداست. آسان‌ترین راه برای شناخت نعمت‌های خداوند، تفکر در جهان آفرینش و موجودات آن است و اینکه خداوند چگونه امکانات و ابزارهای لازم برای تأمین نیازهای هر موجودی را فراهم آورده و منابع مورد نیاز آنها را در محیط پیرامونشان آفریده است.

دوم اینکه انسان توجه کند که خداوند نعمت‌های بسیاری در اختیار مردم نهاده که از آنها غافل‌اند. برای مثال، هوا، آب، چشم، گوش، عقل و دیگر اعضای بدن که همه از نعمت‌های بزرگ الهی است، اما از آنجا که این نعمت‌ها از همان آغاز همراه آدمی بوده، اساساً آنها را نعمت نمی‌شمارد. غزالی نقل می‌کند که فردی نزد بزرگی، از بینوایی خود گله می‌کرد. بدو گفت: خواهی که چشم نداشته باشی و در برابر، ده‌هزار درهم داشته باشی؟ مرد گفت: نه. گفت: عقل؟ گفت، نه. گفت: گوش و دست و پای؟ گفت نه. گفت: پس خداوند پنجاه هزار درهم مال نزد تو دارد؛ چرا از او گله می‌کنی؟[۲]

۶. صبر و استقامت

شاید در قرآن و روایات، پس از ایمان به خدا هیچ صفتی مانند صبر ستایش و به آن توصیه نشده است. شهید مطهری می‌نویسد: قرآن‌کریم در سوره عصر ضمن تأکید،

۱. همان.
۲. ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ص ۳۸۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

با یک قسم می‌فرماید: بشر بدون داشتن چهار خصلت، زیانکار و بدبخت است: ایمان، عمل صالح، تشویق و واداشتن به حق و تشویق و توصیه به خویشتن‌داری و استقامت و صبر.[۱] از این رو، خداوند به کرّات پیامبرﷺ و مؤمنان را به صبر و پایداری فراخوانده است:

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلاَ تَطْغَوْاْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛[۲] پس، همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن، و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند] و طغیان مکنید که او به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

در آیه‌ای دیگر نیز پیامبرﷺ را به صبر می‌خواند و از ناشکیبایی برحذر می‌دارد:

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ؛[۳] پس در [امتثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز، و مانند همدم ماهی [یونس] مباش؛ آنگاه که اندوه‌زده ندا درداد.

مؤمنان را به صبر و توصیهٔ دیگر مؤمنان به صبر دعوت می‌کند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛[۴] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید.

در جایی دیگر، به مؤمنان دستور می‌دهد از صبر و نماز یاری گیرند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ؛[۵] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از شکیبایی و نماز یاری جویید؛ زیرا خدا با شکیبایان است.

۱. مرتضی مطهری، *حکمتها و اندرزها*، ص ۴۳.
۲. هود(۱۱): ۱۱۲.
۳. قلم(۶۸): ۴۸.
۴. آل عمران(۳): ۲۰۰.
۵. بقره(۲): ۱۵۳.

در دیدگاه قرآن، هیچ‌یک از پیامبران و پیروانشان جز با پایداری و صبر در برابر مشکلات به پیروزی نرسیده‌اند:

وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا اسْتَكَانُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ؛[۱] و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند، و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.

در روایات نیز بر صبر و پایداری، بسیار تأکید شده است. امام‌صادقؑ می‌فرماید:

نسبت صبر به ایمان، مانند سر به بدن است. چنان‌که هرگاه سر نابود شود، بدن هم نابود می‌شود، هرگاه صبر از میان برود، ایمان نیز از میان می‌رود.[۲]

امام سجادؑ نیز چنین می‌فرماید:

نسبت صبر به ایمان چون سر به بدن است و کسی که صبر ندارد، ایمان ندارد.[۳]

امام‌باقرؑ در توصیف قلب مؤمن می‌فرماید:

قلب نورانی، قلب مؤمن است. اگر چیزی به او داده شود، سپاس می‌گزارد و اگر به سختی‌ای مبتلا شود، صبر می‌کند.[۴]

در روایتی دیگر از امام‌صادقؑ آمده است:

گرامی‌ترین مردم نزد خداوند کسی است که هرگاه به او عطایی شود، شکر گزارد و هرگاه [به مصیبتی] مبتلا شود، صبر کند.[۵]

۱. آل عمران(۳): ۱۴۶.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۸۸.
۳. همان، ص ۸۹.
۴. همان، ص ۴۲۲.
۵. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۱۸۴.

bozorgmehr.sellfile.ir

مفهوم صبر

صبر در لغت به معنای حبس کردن و بازداشتن است.[۱] بنابراین اگر کسی خود را از انجام کاری بازدارد، صبر کرده است. دانشمندان علم اخلاق معتقدند:

> صبر عبارت است از ثبات نفس و مضطرب نگشتن آن در بلاها و مصیبت‌ها و مقاومت کردن در برابر حادثه‌ها و سختی‌ها.[۲]

غزالی صبر را به معنای پایداری انگیزه دینی در برابر انگیزه‌های نفسانی و شیطانی می‌داند.[۳] بنابراین صبر بدین معناست که انسان در مقام پیروی از دستورهای خداوند، در برابر سختی‌ها و مصیبت‌ها از جمله وسوسه‌های شیطان، پایداری و مقاومت کند و از راه طاعت خدا منحرف نشود. گویی نفس انسان پیوسته صحنهٔ کارزار میان لشکریان عقل و جهل است. در این کارزار، فرشتگانْ حامی لشکریان عقل‌اند و شیطان‌ها حامی لشکریان جهل. اگر انسان تسلیم وسوسه‌های شیطان و لشکریان جهل شود، از مرتبه انسانیت به حیوانیت و بلکه پایین‌تر از آن سقوط می‌کند.[۴] اما اگر در برابر این وسوسه‌ها بایستد و از دستورهای عقل پیروی کند، به‌تدریج به درجات بالاتر نائل می‌گردد.

چرا صبر در نظام اخلاقی اسلام از چنین رفعتی برخوردار است؟ در پاسخ باید به دو نکته اشاره کرد: نخست آنکه دینداری به معنای شناخت خداوند و پذیرش یگانگی ربوبیت او و تسلیم شدن در برابر دستورهای اوست. مؤمن کسی است که هم به خداوند معرفت دارد، هم او را ربِ یگانهٔ جهان می‌داند و هم از او پیروی می‌کند.[۵] دوم آنکه پیروی از دستورهای خداوند جز با پایداری در برابر وسوسه‌های شیطان و لشکریان جهل ممکن نیست. از این رو در روایات، رابطه صبر با ایمان را چونان رابطه سر با بدن دانسته‌اند.

۱. بنگرید به: فخرالدین الطریحی، *مجمع البحرین*.
۲. ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۶۴۳.
۳. ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۲۲۰.
۴. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ و در حقیقت، بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل‌ماندگانند.» (اعراف(۷)؛ ۱۷۹.)
۵. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۶.

افزون بر این، رابطهٔ فضیلت‌های اخلاقی با صبر نیز چون رابطهٔ صبر با ایمان است؛ زیرا هیچ کار پسندیده اخلاقی جز با صبر و استقامت در برابر لشکریان جهل انجام‌پذیر نیست و از این روست که برخی از علمای اخلاق گفته‌اند: «اکثر اخلاق داخل در صبر است.»[۱]

منشأ صبر

در برخی روایات به منشأ و علت‌های صبر و استقامت اشاره شده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روایتی یقین و ایمان به خدا را سرچشمه صبر می‌داند.[۲] در روایتی دیگر، ریشه صبر را یقین نیکو به خداوند بازگو می‌کند.[۳] از این روایات روشن می‌شود که منشأ اصلی صبر در مؤمن، ایمان و یقین به خداست. مؤمن که خدا را می‌شناسد و به صدق وعده‌های او اطمینان دارد و می‌داند خداوند در مقابل همهٔ زحمت‌ها و سختی‌ها و تلخی‌هایی که وی در راه اطاعتِ او متحمل می‌شود، پاداشی درخور عطا خواهد کرد، در برابر همه اینها به نیکی مقاومت می‌کند. تاریخ اسلام نشان می‌دهد مؤمنان واقعی در برابر سختی‌ها چون کوه استوارند و هیچ‌گونه سختی نمی‌تواند آنان را از پیمودن مسیر خدا بازدارد.

درجات و مراتب صبر

صبر نیز چون دیگر صفت‌های ایمانی مراتب و درجاتی دارد. برخی دانشمندان اخلاق، مراتب چهارگانهٔ صبر را این‌گونه بیان کرده‌اند:

> نخست صبر در طاعت که سیصد درجه در ثواب بیفزاید؛ دوم صبر از آنچه حرام است که ششصد درجه بیفزاید؛ سوم صبر در معصیت در اول آن، که نهصد درجه بیفزاید و چهارم صبر بر بلا که درجه صدیقان است.[۴]

همچنین نراقی بر پایهٔ انگیزه شخص صابر، صبر را سه درجه می‌داند:

> نخست صبر برای نشان دادن قوت نفس خود به مردم. این صبر عوام است که جز این دنیا را

۱. ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۶۴۴.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و درر الکلم*، ص ۲۸۰.
۳. همان، ص ۲۸۱.
۴. ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۳۵۲.

bozorgmehr.sellfile.ir

نمی‌بینند؛ دوم صبر برای رسیدن به پاداش‌هایی که خداوند وعده کرده است. این صبر زاهدان و پرهیزکاران است که خداوند فرموده است: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛[1] سوم، خوشحال شدن از سختی‌ها و بلاها بدین سبب که هر چه از دوست رسد، نیکوست.[2]

در روایات نیز مراتبی برای صبر بیان شده است. در روایتی از پیامبرﷺ آمده است:

صبر سه گونه است: صبر در مصیبت و صبر بر طاعت و صبر در معصیت. کسی که در هنگام مصیبت و سختی، صبر پیشه کند تا به‌خوبی آن را برگرداند، خداوند برای او سیصد درجه می‌نویسد که فاصله هر درجه با دیگری به اندازهٔ فاصله میان زمین و آسمان است. کسی که بر طاعت و پیروی از خداوند متعال صبر کند، خداوند برای او ششصد درجه می‌نویسد که فاصله هر درجه با دیگری به اندازهٔ فاصله میان زمین تا عرش است و کسی که از معصیت خداوند صبر کند، خداوند برای او نهصد درجه می‌نویسد که فاصله هر درجه با دیگری به اندازه فاصلهٔ زمین تا انتهای عرش است.[3]

انواع صبر

صبر، افزون بر درجات و مراتب، انواعی نیز دارد. امام علی‌ؑ می‌فرماید:

صبر دو گونه است: صبر در هنگام مصیبت و سختی که خوب و نیکوست و نیکوتر از آن، صبر در هنگام سرپیچی از دستورهای خداوند متعال است.[4]

در برخی آیات قرآن از صبر جمیل سخن به میان آمده است. خداوند در سوره معارج به پیامبرﷺ چنین دستور می‌دهد:

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا؛[5] پس صبر کن، صبری نیکو.

۱. زمر(۳۹): ۱۰.
۲. ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۶۴۵.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۹۱.
۴. همان.
۵. معارج(۷۰): ۵.

یعقوب هنگامی که برادران یوسف پیراهن آلوده به خون دروغین یوسف را برای او آوردند، گفت: نفستان این کار را برای شما زیبا جلوه داده است؛ پس صبر جمیل باید:

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ؛[1] و پیراهنش را [آغشته] به خونی دروغین آوردند. [یعقوب] گفت: «[نه] بلکه نَفْس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو [برای من بهتر است.] و بر آنچه توصیف می‌کنید، خدا یاری‌ده است.»

از این آیات روشن می‌شود که صبر دو گونه است: صبر جمیل (نیکو) و صبر غیرجمیل (زشت). در روایتی از امام‌باقرؑ آمده است:

صبر نیکو آن است که شخصِ مبتلا به سختی و مشقت، نزد مردم زبان به شکایت و گلایه نگشاید.[2]

بر پایه این روایت، صبرِ زشت آن است که شخص مصیبت را تحمل کند، اما همراه با گله و شکایت. در روایتی دیگر آمده است: امام‌کاظمؑ به سماعه فرمود: چرا حج نکردی؟ عرض کرد: فدایت شوم! بدهی زیادی دارم و دارایی‌ام از میان رفته است، ولی بدهی‌ام برایم سنگین‌تر از نابود شدن دارایی است؛ به‌گونه‌ای‌که اگر کسی از یارانمان مرا به حج نفرستد، توانایی حج گزاردن ندارم. امامؑ فرمود: اگر صبر پیشه کنی، مورد غبطهٔ دیگران واقع خواهی شد و اگر صبر پیشه نکنی، خداوند مقدّرات خود را انجام خواهد داد، راضی باشی یا نباشی.[3]

آثار صبر

صبر آثار ارزشمندی دارد که اولین اثر آن رسیدن به هدف است، در واقع به هیچ هدفی جز با صبر و استقامت نمی‌توان دست یافت. در روایات نیز بر این موضوع تأکید شده است. از

۱. یوسف(۱۲): ۱۸.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۹۲.
۳. همان، ص ۹۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

امام علی﵇ روایت شده است:

صبر و استقامت، پیروزی است و شتاب کردن نیز مخاطره نمودن است.[۱]

صبر ضامن پیروزی است.[۲]

دومین اثر صبر، عزت و سربلندی است. امیرالمؤمنین﵇ می‌فرماید:

آن‌که صبر و قناعت پیشه کند، عزیز و سربلند می‌شود.[۳]

سومین اثری که در متون اسلامی برای صبر بیان شده، به‌دست آوردن پاداش الهی است:

وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا؛[۴] و به [پاس] آنکه صبر کردند، بهشت و پرنیان پاداششان داد.

أُوْلَئِکَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَاماً؛[۵] اینانند که به [پاس] آنکه صبر کردند، غرفه[های بهشت را] پاداش خواهند یافت و در آنجا با سلام و درود مواجه خواهند شد.

راه دستیابی به صفت صبر

با توجه به مطالبی که دربارهٔ منشأ صبر بیان شد، نخستین و مهم‌ترین راه برای ایجاد این صفت، تقویت یقین و ایمان به خداست؛ دانشمندان علم اخلاق راه‌های دیگری نیز برای ایجاد و تقویت این صفت پیشنهاد کرده‌اند. نراقی پنج راه برای دستیابی به صفت صبر برشمرده است:

۱. ملاحظه کردن احادیثی که دربارهٔ مصیبت‌ها و سختی‌ها و حکمت آنها وارد شده است؛

۱. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۸۳.
۲. همان.
۳. همان، ص ۲۸۴.
۴. انسان(۷۶): ۱۲.
۵. فرقان(۲۵): ۷۵.

۲. مطالعهٔ احادیثی که در خصوص فضیلت صبر و پیامدهای نیکوی آن در دنیا و آخرت آمده است؛

۳. توجه به اینکه زمان مصیبت و بلا اندک و کوتاه است؛

۴. دانستن این نکته که جزع و بی‌تابی سودی ندارد؛

۵. ملاحظه کردن حال کسانی که به بلاهایی مبتلا شده و صبر پیشه کرده‌اند.[۱]

غزالی نیز در *کیمیای سعادت* آورده است:

برای دستیابی به صفت صبر (پایداری انگیزه دینی در برابر انگیزه شیطانی) باید انگیزهٔ دینی را تقویت و انگیزهٔ شیطانی را تضعیف نمود و این در هر موردی متفاوت است. برای مثال، اگر کسی می‌خواهد در مقابل شهوت جنسی پایداری کند، نخست باید این انگیزه را تضعیف کند. برای این کار می‌باید از خوردن غذاهای مقوی دوری نماید و روزه بگیرد؛ به صحنه‌های مهیج شهوت ننگرد و با ارضای آن از راه حلال آن را تسکین دهد. از سوی دیگر، باید انگیزهٔ جنگیدن و مقاومت در برابر شهوت را در لشکر فرشتگان ایجاد و تقویت کند و این حاصل نمی‌شود، جز با تأمل در فایدهٔ مقاومت و صبر و دانستن این مطلب که لذت حاصل از گناه، موقت و ناپایدار و پیامدهای آن مستمر و پایدار است. افزون بر این، باید با تمرین مقاومت در برابر انگیزه‌های شیطانی و درگیر شدن با آنها، خود را تقویت نماید.[۲]

۷. اخلاص

اخلاص یکی از ویژگی‌های بنیادین مؤمن است و در متون دینی بر آن بسیار تأکید شده است. خداوند در قرآن به پیامبرﷺ دستور می‌دهد خالصانه خدا را بپرستد:

فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ * أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ؛[۳] پس خدا را ـ در حالی که اعتقاد [خود] را برای او خالص‌کننده‌ای ـ عبادت کن؛ آگاه باشید: آیینِ پاک از آنِ خداست.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ * وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ؛[۴] بگو: «من

۱. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۶۵۵ـ۶۵۲.
۲. بنگرید به: ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ج ۲، ص ۳۵۵.
۳. زمر(۳۹): ۲ و ۳.
۴. زمر(۳۹): ۱۱ و ۱۲.

bozorgmehr.sellfile.ir

مأمورم که خدا را ـ در حالی که آیینم را برای او خالص گردانیده‌ام ـ بپرستم؛ و مأمورم که نخستینِ مسلمانان باشم.»

البته این دستور تنها اختصاص به پیامبراسلامﷺ ندارد، بلکه همهٔ پیامبران پیشین نیز از این ویژگی برخوردار بوده‌اند:

وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسى إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً؛[1] و در این کتاب از موسی یاد کن، زیراکه او پاکدل و فرستاده‌ای پیامبر بود.

درباره حضرت یوسفؑ نیز می‌فرماید:

إِنَّه كان من عِبادِنَا المُخلَصين؛[2] چراکه او از بندگان مخلص ما بود.

افزون بر پیامبران، پیروان آنان نیز می‌باید در برابر خداوند اخلاص ورزند. خداوند در قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد:

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛[3] پس خدا را پاکدلانه فراخوانید، هر چند ناباوران را ناخوش افتد.

همچنین خداوند دربارهٔ اهل کتاب (پیروان دین‌های آسمانی) می‌فرماید:

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ؛[4] و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند، و در حالی که به توحید گراییده‌اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند.

در حدیثی قدسی آمده است:

اخلاص سِرّی از سِرهای من است که آن را در قلب بندگانی که دوستشان می‌دارم، قرار می‌دهم.[5]

۱. مریم(۱۹): ۵۱.
۲. یوسف(۱۲): ۲۴.
۳. غافر(۴۰): ۱۴.
۴. بینه(۹۸): ۵.
۵. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۲۴۲.

در سخنان معصومانؑ نیز اخلاص از جایگاهی ویژه و ممتاز برخوردار است. امیرالمؤمنینؑ می‌فرماید: «زینت قلب‌ها اخلاص در ایمان است»؛[1] «برترین آیین، اخلاص است»؛[2] «اخلاص از پایه‌های دین است»؛[3] «چیزی برتر از اخلاص در عمل وجود ندارد»؛[4] و همچنین «اخلاص از نشانه‌های متقی است.»[5]

از امام‌باقرؑ روایت شده است: «برترین عبادت، اخلاص است.»[6] امام‌صادقؑ نیز می‌فرماید:

خداوند بر بنده‌ای نعمتی عطا نکرده برتر از اینکه در قلب او چیزی جز خداوند نباشد.[7]

مفهوم اخلاص

اخلاص در لغت به معنای پیراستن از آمیزه‌هاست. در اخلاق اسلامی نیز مراد از اخلاص همین معناست، اما، با اندکی اختلاف. نراقی در این باره می‌گوید:

اخلاص عبارت است از خالص ساختن قصد از غیرخدا و پرداختن نیت از ماسوی‌الله، و هر عبادتی که قصد در آن به این حد نباشد، از اخلاص عاری است.[8]

غزالی نیز در *کیمیای سعادت* می‌گوید:

اخلاص و صدق، صفت نیت است و نیتْ روح همهٔ اعمال است و اهمیت قلب از آن است که جایگاه نیت است. آنچه انسان را برمی‌انگیزد تا به انجام کاری بپردازد، آن نیت است که گاه از آن به غرض، قصد و نیت نیز تعبیر می‌کنند. اگر غرض یک چیز باشد، آن خالص است و اگر بیش از یک چیز باشد، ناخالص است.[9]

۱. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکم*، ص ۸۳.
۲. همان، ۸۵.
۳. همان.
۴. همان، ص ۹۳.
۵. همان، ص ۷۳.
۶. همان، ص ۲۵۰.
۷. همان.
۸. ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۴۸۶.
۹. بنگرید به: ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ج ۱، ص ۴۵۳ و ۴۵۴.

bozorgmehr.sellfile.ir

با توجه به این دو تعریف، اخلاص آن است که مؤمن در انجام هر کاری، قصد و نیت خود را از هر چیزی جز خداوند پیراسته کند. بنابراین اگر کسی کاری را برای خدا انجام ندهد، یا کاری را هم برای خدا و هم برای خشنود کردن دیگران و یا هم برای رسیدن به مال و جاه و هم برای خداوند انجام دهد، درشمار مخلصان نیست.

ناگفته نماند که نیت و قصد ـ چنان‌که غزالی می‌گوید ـ انگیزه‌ای است که انسان را به کاری وامی‌دارد. از این رو، اگر کسی به زبان بگوید: «من برای رضای خداوند نماز را طولانی می‌کنم.»، اما در واقع آنچه او را به این عمل وامی‌دارد، این باشد که خود را نزد مردم فردی عابد معرفی کند، چنین کسی از اخلاص به‌دور است. بنابراین نیت و قصد نه زبانی، بلکه قلبی و معنوی است. اگر بخواهیم روانشناسانه سخن بگوییم، نیت و قصد همان انگیزه است و انگیزه آن است که باعث می‌شود انسان به کاری اقدام کند.

نکته دیگر آنکه ارزش هر عمل، بسته به نیت است. در روایتی از پیامبرﷺ آمده است:

> همانا ارزش عمل به نیت است و برای هر کسی است، آنچه نیت کرده. کسی که برای خدا و رسولش مهاجرت کند، مهاجرت او به سوی خدا و رسول خواهد بود و کسی که برای نیل به امری دنیایی یا ازدواج با زنی مهاجرت کند، مهاجرت او به سوی همان‌ها خواهد بود.[1]

بر اساس این روایت، قصد و نیت از عمل مهم‌تر است. ممکن است دو کس رفتاری یکسان انجام دهند، اما چه‌بسا رفتار یکی در نظر خداوند بسیار ارزشمند و رفتار دیگری بی‌ارزش باشد. در تاریخ اسلام نمونه‌های فراوانی از این دست می‌بینیم. برای مثال، امام‌علی‌ؑ در حال رکوع، انگشتری خویش را به نیازمندی بخشید و در شأن این عمل آیه‌ای نازل شد. پس از وی، بسیاری انگشترهایی چه‌بسا گران‌تر به نیازمندان بخشیدند، اما در شأن هیچ‌یک آیه‌ای نازل نشد؛ زیرا رضای خدا را مطمع‌نظر نداشتند. در روایتی از پیامبرﷺ آمده است:

> در روز قیامت، مردی را می‌آورند که شهید شده است. خداوند نعمت‌هایی را که در دنیا به او عطا کرده، معرفی می‌کند و او می‌پذیرد. آن‌گاه خداوند می‌فرماید: با این نعمت‌ها چه

۱. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

> کردی؟ عرض می‌کند: در راه شما جهاد کردم تا شهید شدم. خداوند می‌فرماید: دروغ می‌گویی! تو جنگیدی تا بگویند «با جرئت بودی» و گفتند. سپس دستور می‌دهد او را به رو در آتش افکنند ... .[1]

دیگر نکته آنکه، نیت و رفتار هر کس تابع شخصیت و شاکله اوست. خداوند می‌فرماید:

> قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ؛[2] بگو: «هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می‌کند.»

کسی که در زندگی به چیزی جز هوا و هوس نمی‌اندیشد، هر آنچه انجام دهد، در راستای تأمین هواهای خود خواهد بود و به‌عکس. «از کوزه همان برون تراود که در اوست.» از این رو، در روایتی از امام‌صادقؑ می‌خوانیم:

> دوستی دنیا سرچشمه تمام خطاهاست.[3]

البته باید دانست پیراستن نیت از آلودگی‌ها و آراستن آن به اخلاص کاری بس دشوار است؛ چراکه این کار مستلزم آن است که فرد وجود خود را از دوستی دنیا و غیرخدا پاک کند و این جز با تلاش و مجاهدت بسیار حاصل نخواهد شد.

منشأ اخلاص

در روایات معصومانؑ به برخی از عوامل مؤثر در پیدایش اخلاص اشاره شده است. امیرالمؤمنینؑ در روایتی یقین را منشأ اخلاص می‌داند[4] و در روایتی دیگر نیز اخلاص را نتیجهٔ علم می‌شمارد.[5]

با توجه به آنچه گفته شد، سرچشمه اخلاص از یک‌سو پاک‌شدن قلب انسان از آلودگی‌ها و

۱. همان.
۲. اسراء(۱۷): ۸۴.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۱۵.
۴. ابن‌شعبة حرانی، *تحف العقول*، ص ۱۴۹.
۵. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۶۴.

bozorgmehr.sellfile.ir

توجه به دنیاست و از سوی دیگر رو آوردن به خدا و پر شدن قلب آدمی از محبت او. آنچه انسان را یاری می‌دهد تا به این هدف بزرگ نایل شود، دو چیز است: علم و یقین به خداوند. درواقع بدون نور علم و جاذبهٔ یقین، هیچ‌گاه انسان نمی‌تواند از این دنیا بِبُرد و به خداوند بپیوندد.

مراتب و درجات اخلاص

اخلاص نیز چون دیگر فضیلت‌ها مراتب و درجاتی دارد. نراقی معتقد است بالاترین درجهٔ اخلاص آن است که نیت فرد در انجام عمل تنها رضای خداوند متعال باشد، بی‌آنکه به پاداش و کیفر عمل توجهی کند، اما پایین‌ترین مرتبه‌اش این است که فرد برای رسیدن به ثواب یا دوری از عقاب خداوند کاری را انجام دهد.[۱]

در روایتی از امام‌صادق‌ؑ آمده است:

> عابدان سه دسته‌اند: گروهی از ترس، خداوند عزوجل را عبادت می‌کنند که این عبادت بردگان است؛ گروهی برای رسیدن به پاداش، خداوند تبارک و تعالی را عبادت می‌کنند که این عبادت مزدوران است؛ گروهی نیز از سر محبت، خداوند را عبادت می‌کنند که این عبادت آزادگان است و این برترین عبادت است.[۲]

این روایت که مربوط به عبادت و درجات آن است، بیانگر درجات و مراتب اخلاص نیز هست. بر اساس این روایت، اخلاص سه درجه دارد: پایین‌ترین درجه، آن است که قصد شخص تنها فرار از عذاب خداوند باشد؛ درجه متوسط آن است که هدف، رسیدن به پاداش‌های خداوند باشد و بالاترین مرتبه نیز آن است که فرد خداوند را نه برای ترس از عذاب و نه به خاطر شوق به بهشت، بلکه برای محبت او عبادت کند.

آثار و پیامدهای اخلاص

در روایات برای اخلاص آثاری بیان شده است که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۴۸۷.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۲۳۶.

یکی از آثار اخلاص این است که شخص را سزاوار پاداش‌های الهی و در رأس آنها سزاوار بهشت می‌کند. در روایتی از امیرالمؤمنین‌ؑ می‌خوانیم:

> کسی که در طاعات خود، نیت خالص تقدیم ندارد، به پاداش‌های الهی دست نمی‌یابد.[۱]

در روایتی از امام‌صادق‌ؑ آمده است:

> پروردگار شما بخشنده است و برای اندک هم سپاسگزار است. بنده‌ای دو رکعت نماز برای رضای خداوند می‌خواند و خداوند بدان سبب او را وارد بهشت می‌کند.[۲]

از دیگر آثار اخلاص، حکمت است؛ یعنی علم به صلاح و فساد و اینکه چگونه رفتار کند تا به سعادت رسد. در روایات آمده است:

> اگر کسی چهل روز خود را برای خدا خالص کند، خداوند او را به دردها و درمان‌ها آشنا کرده و چشمه‌های حکمت را از قلب او بر زبانش جاری می‌کند.[۳]

مهم‌ترین اثر اخلاص، رساندن آدمی به سعادت است. امام علی‌ؑ می‌فرماید:

> اخلاص نشانه سعادت است.[۴]

در روایات برای اخلاص نشانه‌هایی نیز بیان شده است:

> عمل خالص آن است که نخواهی کسی جز خداوند عزوجل تو را بر آن بستاید.[۵]

۱. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۹۲.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۲۵۰.
۳. برای مثال به این دو روایت بنگرید: «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍؑ قَالَ مَا أَخْلَصَ عَبْدُ الْإِیمَانَ بِاللَّهِ أَرْبَعِینَ یَوْماً أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدُ ذِکْرَ اللَّهِ أَرْبَعِینَ یَوْماً إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَ بَصَّرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَثْبَتَ الْحِکْمَةَ فِی قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ.»؛ «عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِؑ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عزوجل أَرْبَعِینَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ یَنَابِیعُ الْحِکْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.» (همان، ص ۲۴۳.)
۴. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۱۵۵.
۵. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۲۳۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

بر پایهٔ این روایت، بهترین نشانهٔ عمل خالص آن است که انسان آن را تنها برای خوشایند خدا انجام دهد. غزالی از کسی نقل می‌کند:

> سی ساله نماز را قضا کردم، که همه در صف پیشین کرده بودم. از آنکه یک روز دیرتر رسیدم [و] در صف بازپسین بماندم، در باطن خود خجالتی یافتم از مردمان که گویند دیر آمده است. [پس] بدانستم که شرب من همه از نظر مردمان بوده است تا مرا در صف پیشین بینند.[1]

راه رسیدن به اخلاص

نیت خالص ـ چنان‌که در بحث منشأ اخلاص بازگفتیم ـ از شاکله الهی سرچشمه می‌گیرد که بر پایه محبت خداوند است. بنابراین برای خالص شدن «چاره‌ای نیست جز اینکه انسان کاری کند که علاقه و محبت به دنیا در وی از میان برود و علاقه و محبت به خدا جایگزین آن شود. در این صورت هر کاری انجام دهد برای رضای خدا خواهد بود.»[2]

۸. اعتدال (میانه‌روی)

اعتدال در اسلام جایگاهی ویژه دارد؛ تا آنجا که خداوند مسلمانان را امتی میانه و الگو برای دیگران معرفی می‌کند:

> وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا؛[3] و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد.

میانه‌روی و اعتدال بر همهٔ ابعاد زندگی آدمی از جمله رابطهٔ انسان و دنیا سایه گسترده است. از نظر اسلام، انسان باید از دنیا و نعمت‌های آن بهره‌مند شود تا زندگی

۱. ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ج ۱، ص ۴۷۴.
۲. همان، ص ۴۷۳.
۳. بقره(۲): ۱۴۳.

خود ادامه دهد. از این رو، آیاتی متعدد انسان را به استفاده از نعمت‌های دنیا و عمران و آبادی آن فرامی‌خواند:

> يَا بَنِي آدَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وكُلُواْ وَاشْرَبُواْ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ * قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِي لِلَّذِينَ آمَنُواْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛[1] ای فرزندان آدم، جامه خود را در هر نمازی برگیرید، و بخورید و بیاشامید و[لی] زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد؛ [ای پیامبر] بگو: «زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟» بگو: «این [نعمت‌ها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و روز قیامت [نیز] خاصّ آنان می‌باشد.» این گونه آیات [خود] را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان می‌کنیم.

با این همه، خداوند به کرّات به انسان یادآوری می‌کند دنیا و نعمت‌های آن در مقایسه با جهان آخرت ارزشی ندارند:

> وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛[2] این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می‌دانستند.

> يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ؛[3] ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی [ناچیز] است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.

از دیگر سو، قرآن آدمی را از فریفته شدن به این دنیا و باقی دانستن آن برحذر می‌دارد:

> يَا أَيُّهَا النَّاسُ ... إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا؛[4] ای مردم، ... وعدهٔ خدا حق است. زنهار تا این زندگی دنیا شما را نفریبد، و زنهار تا شیطان شما را مغرور نسازد.

۱. اعراف(۷): ۳۱ و ۳۲.
۲. عنکبوت(۲۹): ۶۴.
۳. غافر(۴۰): ۳۹.
۴. لقمان(۳۱): ۳۳.

bozorgmehr.sellfile.ir

این بینش نسبت به زندگی دنیا و نعمت‌های آن، اقتضا می‌کند که مؤمن در استفاده از آن، راه اعتدال را پیش گیرد؛ یعنی نه به افراط رود و نه به تفریط. این نگاه نیز در روایات معصومان علیهم‌السلام آمده است. به عنوان مثال در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مسلمانی از انصار فوت کرد در هنگام مرگ پنج یا شش برده‌ای که داشت ـ و همه دارایی او بود ـ آزاد کرد و برای فرزندان خردسال خود چیزی باقی ننهاد. هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این ماجرا آگاه شد، فرمود: «اگر من از این ماجرا اطلاع می‌یافتم، اجازه نمی‌دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید. او فرزندان خردسال خود را [بی‌مال] رها کرده تا از مردم گدایی کنند.»[1]

همچنین امام‌صادق علیه‌السلام در پاسخ به صوفیانی که بهره‌مندی از دنیا را مخالف اسلام می‌دانستند، فرمود:

> شما در فضل و زهد سلمان و ابوذر تردید ندارید. سلمان هرگاه مستمری خود را می‌گرفت، به مقدار نیاز یک سال خود از آن برمی‌داشت تا مستمری سال آینده‌اش برسد.[2]

اما با این وصف، معصومان علیهم‌السلام نیز مردمان را از دلبستگی به دنیا باز می‌داشتند و آنان را به میانه‌روی در برخورداری از دنیا فرامی‌خواندند. امام‌صادق علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید:

> اگر گله‌ای از گوسفندان بدون چوپان باشند و دو گرگ یکی از ابتدای گله و دیگری از انتها به آن حمله کنند، ضرر این دو گرگ به گله بیش از ضرر مال و جاه‌دوستی مسلمان به دین او نیست.[3]

ایشان همچنین دربارهٔ میانه‌روی می‌فرماید:

> میانه‌روی امری است که خداوند عزوجل آن را دوست می‌دارد و اسراف امری است که خداوند آن را دشمن می‌دارد.[4]

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۶۷.
۲. همان، ص ۶۸.
۳. همان، ج ۲، ص ۳۱۵.
۴. همان، ج ۴، ص ۵۳.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز چه زیبا فرموده است:

> میانه‌روی، ثروتمندی است و اسراف، نیازمندی و فقر.[1]

مفهوم میانه‌روی

حد وسط دو چیز را میانه می‌گویند. علمای اخلاق معتقدند هر کاری دو حد نهایی دارد: افراط و تفریط. اعتدال و میانه‌روی میانه افراط و تفریط است. به عنوان مثال اعتدال در خوردن حد وسط پرخوری(افراط) و کم‌خوری(تفریط) است.

البته باید توجه داشت که میانه و عدالت اخلاقی با میانهٔ حسابی متفاوت است، از این رو نمی‌توان برای آن عدد و رقم خاصی تعیین کرد. برای مثال، نمی‌توان برای میانه‌روی در غذا خوردن، وزن یا عدد مشخص کرد و گفت نیم کیلو غذا یا ده لقمه برای هر وعده میانه‌روی است؛ زیرا حد افراط و تفریط برحسب افراد و موقعیت‌های گوناگون متفاوت است.

در برخی آیات و روایات به این موضوع اشاره شده است. خداوند در وصف «عبادُالرحمٰن» می‌فرماید:

> وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَاماً؛[2] و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو [روش] حد وسط را برمی‌گزینند.

امام‌صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه معنای اعتدال را این‌گونه شرح داده است: «ایشان این آیه را تلاوت کرد و مشتی سنگریزه برداشت و مشت خود را بست (به گونه‌ای که چیزی از آنها نریخت) و فرمود: این سختگیری است که خداوند در قرآن بیان کرده است. سپس مشتی دیگر برداشت و مشت خود را باز کرد (آن‌گونه که همهٔ آنها ریخت) و فرمود: این اسراف است.

۱. همان.
۲. فرقان(۲۵): ۶۸.

bozorgmehr.sellfile.ir

آن‌گاه مشتی دیگر برداشت و مقداری از آن را ریخت و مقداری را نگاه داشت و فرمود: این میانه‌روی و اعتدال است.»[۱]

بر مبنای آنچه گفتیم، میانه‌روی و اعتدال در بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا، حد وسط اسراف و سختگیری است. در برخی روایات معیار روشن‌تری برای اسراف بیان شده است. مطابق این روایات، اسراف در مواردی است که استفاده از نعمت موجب تضییع مال و به خطر افتادن سلامتی انسان شود.[۲]

منشأ اعتدال

از منظر اسلام، دنیا و نعمت‌های آن آفریدهٔ خداوند و ارزشمندند. و از همین روست که خداوند آدمی را به اعتدال در روی‌آوردن به دنیا فرا می‌خواند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي الأَرْضِ حَلاَلاً طَيِّباً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛[۳] ای مردم، از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید، و از گام های شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست.

از سوی دیگر، گرچه دنیا و نعمت‌های آن برای زندگی این جهانی امری ضروری است، ارزش و اهمیت آن نه ذاتی، بلکه عرضی است؛ بدین معنا که این نعمت‌ها به خودی خود ارزشی ندارند و تنها مقدمه‌ای هستند برای رساندن آدمی به سعادت اخروی.

کسی که دنیا و نعمت‌هایش را این‌گونه ببیند، نه آن را به‌کلی رها می‌کند و نه خود را به دنیا می‌فروشد، بلکه به اندازهٔ نیاز از آن بهره می‌گیرد. از این رو در منابع اسلامی نیز از اسراف و زیاده‌روی در استفاده از نعمت‌های دنیوی نهی شده و مؤمن را اهل عدالت، قناعت و زهد دانسته‌اند.

آثار اعتدال

۱. **آرامش خاطر:** در روایات متعددی آمده است که دلبستگی به دنیا برای انسان

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۴، ص ۵۴.
۲. همان.
۳. بقره(۲): ۱۶۹.

دل‌مشغولی‌های بی‌پایان و آرزوهای دست‌نیافتنی درپی می‌آورد.[۱] اما کسی که دلبسته دنیا نباشد، از این گرفتاری‌ها رسته است و با آرامش خاطر زندگی خواهد کرد.

۲. **دوری از گناهان:** در روایات است که دلبستگی به دنیا و شهوت‌های دنیوی سرچشمه تمام گناهان و خطاهاست.[۲] آدم‌ﷺ بدان رو از دستور خداوند سرپیچی کرد که شیفتهٔ درخت ممنوعه شد و هابیل از آن روی قابیل را کشت که به برادر خود حسد ورزید و این روند همچنان تا به امروز ادامه دارد. بنابراین کسی که دل در گرو دنیا نداشته باشد و به اندازه کفاف خود قناعت کند، از بسیاری از گناهان نیز به دور خواهد بود. بدین سبب، در روایتی از امام سجاد‌ﷺ آمده است:

پس از معرفت خداوند عزوجل و معرفت پیامبر هیچ عملی برتر از دشمنی دنیا نیست.[۳]

۳. **بی‌نیازی از دیگران:** کسی که در زندگی میانه‌روی پیشه کند و از اسراف و تبذیر بپرهیزد، هیچ‌گاه نیازمند دیگران نمی‌شود. در روایات بسیاری به این موضوع اشاره شده است. امام‌صادق‌ﷺ فرمود:

اگر کسی میانه‌روی کند، ضمانت می‌کنم فقیر نشود.[۴]

مرده ریگ اسراف، نیازمندی است و مرده ریگ میانه‌روی، بی‌نیازی.[۵]

راه رسیدن به اعتدال

نخستین گام در این راه کسب بینش صحیح نسبت به دنیا و نعمت‌های آن است. اگر کسی نگرشی اسلامی نداشته باشد، نمی‌تواند در بهره‌برداری از نعمت‌های دنیا به این اصل پایبند باشد. دومین گام، مهار کردن گرایش‌های طبیعی در انسان است. انسان هیچ‌گاه از نعمت‌های

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۲۰.
۲. همان، ص ۳۱۵.
۳. همان، ص ۳۱۷.
۴. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۴، ص ۵۳.
۵. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

این دنیا دل‌زده نمی‌شود و دوست دارد تا آخرین حد ممکن از آنها بهره‌مند شود. بنابراین بدون مهار کردن این میل‌ها نمی‌توان به اعتدال پایبند بود. سومین گام، تمرین و تکرار است که موجب می‌شود میانه‌روی در استفاده از نعمت‌های دنیا به طبیعت ثانوی انسان تبدیل گردد.

پرسش

۱. فضایل و رذایل اخلاقی را تقسیم‌بندی کنید و برخی از مهم‌ترین آنها را نام ببرید.

۲. چرا فضیلت‌های اخلاقیِ مطرح‌شده در این فصل را فضایل اخلاقی ایمانی نامیده‌ایم؟

۳. مفهوم و جایگاه فضیلت‌های اخلاقی ایمانی را در نظام اخلاقی اسلام بیان کنید؟

۴. مبنا و منشأ فضیلت‌های اخلاقی ایمانی را توضیح دهید؟

۵. آثار فضیلت‌های اخلاقی ایمانی را با استناد به متون اسلامی بیان کنید؟

۶. چگونه می‌توان صفات اخلاقی را در خود پرورش داد؟

برای پژوهش

یکی از مشکلات اساسی هر جامعه این است که برخی از مردم ارزش‌های اخلاقی را رعایت نمی‌کنند. به نظر شما علل و ریشه‌های این معضل چیست و چگونه می‌توان آن را از میان برد؟

برای مطالعه بیشتر

محمدبن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ترجمهٔ سیدجواد مصطفوی، ج ۳ و ۴.

جلال‌الدین مجتبوی، *علم اخلاق اسلامی*، حکمت.

امام‌خمینی، *چهل حدیث*، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام‌خمینی.

bozorgmehr.sellfile.ir

فصل چهارم

فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی

bozorgmehr.sellfile.ir

چنان‌که پیش از این در فصل سوم نیز گفته شد، صفت‌های اخلاقی مثبتی که مؤمن در تعامل با دیگران رعایت می‌کند متعددند از این رو تنها نُه صفت از مهم‌ترین آنها را به‌اختصار بیان می‌کنیم.

۱. احسان

یکی از اصول حاکم بر رفتار مؤمن احسان و نیکی است. در آیاتی متعدد خداوند به‌صراحت فرموده است نیکی‌کنندگان را دوست می‌دارد:

وَأَنفِقُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَلاَ تُلْقُواْ بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ وَأَحْسِنُوَاْ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ؛[1] و در راه خدا انفاق کنید، و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید، و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

الَّذِینَ یُنفِقُونَ فِی السَّرَّاء وَالضَّرَّاء وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ؛[2] همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم در می‌گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد.

همچنین در برخی آیات، خداوند به نیکی‌کنندگان مژده می‌دهد:

لَن یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَکِن یَنَالُهُ التقوا مِنکُمْ کَذَلِکَ سَخَّرَهَا لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ

---

۱. بقره(۲): ۱۹۵.
۲. آل عمران(۳): ۱۳۴.

bozorgmehr.sellfile.ir

عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ؛[1] هرگز [نه] گوشت‌های آنها و نه خون‌هایشان به خدا نخواهد رسید، ولی [این] تقوای شماست که به او می‌رسد. این گونه [خداوند] آنها را برای شما رام کرد، تا خدا را به پاس آنکه شما را هدایت نموده به بزرگی یاد کنید، و نیکوکاران را مژده ده.

در پاره‌ای آیات نیز مردم را به نیکی دستور می‌دهد:

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛[2] در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پندگیرید.

احسان به والدین، خویشاوندان، یتیمان و نیازمندان نیز سفارش شده است:

وَاعْبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالاً فَخُورًا؛[3] و خدا را بپرستید، و چیزی را با او شریک مگردانید؛ و به پدر و مادر احسان کنید؛ و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایهٔ خویش و همسایهٔ بیگانه و همنشین و در راه‌مانده و بردگانِ خود [نیکی کنید] که خدا کسی را که متکبّر و فخرفروش است دوست نمی‌دارد.

البته، این دستور، ویژهٔ دین اسلام نیست، بلکه خداوند پیروان دیگر ادیان را نیز بدین فضیلت سفارش نموده است:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بنی‌اسرائیل لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ...؛[4] و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: «جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید... .»

۱. حج(۲۲): ۳۷.
۲. نحل(۱۶): ۹۰.
۳. نساء(۴): ۳۶.
۴. بقره(۲): ۸۳.

در سخنان پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ نیز بر احسان، بسیار تأکید شده است. امام‌صادق‌ﷺ به نقل از پیامبرﷺ می‌فرماید:

آیا شما را خبر دهم که بهترین آفریده‌های خداوند در دینا و آخرت چه کسانی هستند؟ بخشودن کسانی که به تو ستمی روا داشته‌اند و نیکی به کسانی که به تو بدی کرده‌اند و عطا کردن به کسی که از تو مالی را دریغ کرده است.[1]

امیرالمؤمنین‌ﷺ نیکی کردن را غنیمت، برترین ایمان، برترین شرف، رأس ایمان، زینت اسلام و برترین منقبت می‌داند.[2] همچنین در روایتی دیگر ایشان می‌فرماید: «اگر احسان به شکل انسانی ظاهر می‌شد، بی‌تردید در زیبایی نظیری نداشت.»[3] و در جایی دیگر می‌فرماید: «پاداشی نزد خداوند سبحان بزرگ‌تر از پاداش حاکم عادل و مرد نیکوکار نیست.» در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: «دو چیز است که عملی معادل آن نیست: نیکو ورع داشتن و نیکی کردن به مؤمنان.»[4]

در برخی روایات احسان از ویژگی‌های شخص کریم و بزرگوار شمرده شده است:

کریم آن است که به دیگران احسان کند.[5]

پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ برای کسانی که به والدین خود نیکی می‌کردند، احترام ویژه‌ای قائل بودند. عماربن حیان می‌گوید: به امام‌صادقﷺ خبر دادم که پسرم اسماعیل به من نیکی می‌کند. امامﷺ فرمود: من او را دوست می‌داشتم و اکنون محبت من نسبت به او افزون شد. خواهر رضاعی پیامبرﷺ نزد او آمد. هنگامی که چشم پیامبرﷺ به او افتاد، شاد شد و بالاپوش خود را پهن کرد و او را بر آن نشاند و با او به گفتگو نشست. خواهر رضاعی پیامبرﷺ پس از مدتی برخاست و رفت و برادرش آمد. اما پیامبرﷺ با او مانند خواهرش رفتار نکرد. از

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۰۷.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۸۲.
۳. همان، ص ۳۸۳.
۴. همان.
۵. همان، ص ۳۸۴.

bozorgmehr.sellfile.ir

ایشان پرسیدند: چرا با وی مانند خواهرش رفتار نکردی؟ فرمود: زیرا خواهرش بیش از وی به والدینش احسان می‌کند.[۱]

مفهوم احسان

احسان در لغت به معنای نیکی کردن است. این واژه گاهی در مورد چگونگی و نوع کاری که فرد انجام می‌دهد، به‌کار می‌رود و گاه نیز درمورد نوع تعامل فرد با دیگران. درمورد اول، احسان یا به معنای انجام کار خوب است یا به معنای خوب انجام دادن کار. اما در مورد دوم به معنای انجام کاری برای دیگری بدون چشم‌داشت است. تفاوت احسان با عدل نیز در همین است. عدل به این معناست که حق هر صاحبِ حقی ادا شود؛ به این بیان که اگر کسی به شما نیکی کرد، شما در مقابل به همان اندازه به او نیکی کنید، یا اگر برای شما کاری انجام داد، مزد او را بپردازید. اما احسان آن است که برای دیگری کاری انجام دهید، اما نه در برابر کاری که او برای شما انجام داده و نه در برابر مزدی که به شما پرداخته است.[۲]

در قرآن احسان در هر سه معنا به کار رفته است. در روایت است از پیامبرﷺ دربارهٔ آیهٔ «لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً.»[۳] پرسیدند که نیکوکاری به چه معناست؟ پیامبرﷺ پاسخ داد: تا شما را بیازماید که کدام‌یک از شما عاقل‌تر، از محرمات الهی پرهیزکننده‌تر و به طاعات الهی شتابان‌تر است.[۴] بر اساس این روایت، احسان به معنای «کار نیکو انجام دادن» و «نیکو انجام دادن» به کار رفته است. در برخی آیات نیز احسان درمورد دوم، یعنی در تعامل شخص با دیگران به کار رفته است. علامه طباطبایی در ذیل آیهٔ «إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبىٰ...»[۵] می‌فرماید: مراد از احسان، نیکی کردن به دیگران است، نه نیکو انجام دادن کار.[۶]

حال که معنای احسان را دریافتیم، می‌باید به بیان مصداق‌های آن بپردازیم تا روشن شود

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۶۱.
۲. بنگرید به: محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۳۵۴ و ج ۱، ص ۵۱۷.
۳. کهف(۱۸): ۷.
۴. محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۳، ص ۲۵۹.
۵. نحل(۱۶): ۹۰.
۶. محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۳۵۴.

نیکی کردن شامل چه رفتارهایی است. مصداق‌های احسان را تحت دو عنوان احسان به مردم و احسان به والدین بیان می‌کنیم.

مصداق‌های احسان به مردم

۱. کمک به مردم در هنگام سختی‌ها: در روایات به کرّات بر این موضوع تأکید شده است. امام‌صادقؑ از پیامبرﷺ نقل فرمود:

> کسی که مؤمنی را یاری کند، خداوند هفتاد و سه مشکل از مشکلات او را حل می‌کند؛ یک مشکل در دنیا و هفتاد و دو مشکل در آخرت در هنگام بلیه عظمی.[۱]

در روایتی دیگر از امام‌صادقؑ آمده است:

> کسی که به فریاد برادر مؤمنِ درمانده و سردرگریبان خود ـ در هنگام شدت گرفتاری‌اش ـ برسد و ناراحتی او را برطرف و او را یاری کند تا به خواسته خود برسد، خداوند در برابر این کار برای او هفتاد و دو رحمت الهی می‌نویسد. یکی از این رحمت‌ها در دنیا شامل حال او می‌شود و امر معیّشت او را اصلاح می‌کند و هفتاد و یک رحمت دیگر برای آخرت او برای سختی‌های روز قیامت ذخیره می‌شود.[۲]

۲. تلاش برای رفع نیازمندی‌های مردم: از امام‌کاظمؑ روایت شده است:

> خداوند در روی زمین بندگانی دارد که برای رفع نیازمندی‌های مردم می‌کوشند. اینان در روز قیامت [از سختی‌ها و بلاها] در امان‌اند. کسی که مؤمنی را شاد کند، خداوند روز قیامت دل او را شاد می‌کند.[۳]

در روایتی از امام‌صادقؑ آمده است:

> برآوردن حاجت مؤمنِ بهتر از آزاد کردن هزار برده و بهتر از صدقه دادن هزار بارِ اسب در راه خداست.[۴]

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۰۰.
۲. همان.
۳. همان، ص ۱۹۳.
۴. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

۳. گرامی داشتن مؤمنان: امام‌صادق‌ؑ به نقل از پیامبرﷺ می‌فرماید:

> کسی که برادر مسلمان خود را با سخنی ملاطفت‌آمیز و با رفع مشکلش گرامی بدارد، تا هنگامی که در این حال است، در سایه رحمت خداوند قرار دارد.[۱]

۴. خدمت به مردم: امیرالمؤمنین‌ؑ از قول پیامبرﷺ فرمود:

> هر مسلمانی که گروهی از مسلمانان را خدمت نماید، خداوند در بهشت به تعداد آنها به او خدمتکار می‌بخشد.[۲]

مصداق‌های احسان به والدین

در روایتی از امام‌صادق‌ؑ برخی از مهم‌ترین مصداق‌های احسان به والدین بیان شده است لذا با توجه به جامعیت این روایت، در اینجا به نقل آن بسنده می‌کنیم: ابی‌ولّاد می‌گوید: از امام‌صادق‌ؑ درمورد این سخن خداوند عزوجل «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً» پرسیدم که احسان به والدین چیست؟ امام‌ؑ فرمود: احسان این است که با آنها به خوبی رفتار کنی و پیش از آنکه چیزی را که مورد نیازشان است از تو بخواهند، برای آنان تهیه کنی، هرچند خود آنان بتوانند آن را تهیه کنند. مگر خداوند نمی‌فرماید «به [مقام] نیکوکاری نمی‌رسید، تا اینکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید؟» سپس امام فرمود: اما این سخن خداوند که «اگر یکی یا هر دوی آنها به سن پیری رسیدند، به آنان اُف نگو و آنان را از خود مران»، مراد این است که اگر پدر و مادر موجب آزار و زحمت تو شدند، به آنان اُف نگو و اگر تو را زدند، آنان را از خود مران» و اینکه خداوند فرمود: «به آنان سخنی نیکو بگو»، مراد این است که اگر تو را زدند، بگو خداوند شما را بیامرزد. این سخن در این مقام، سخن نیکوست. این سخن خداوند نیز که «در برابر آنان متواضع باش و بال رحمت بر آنان بگشای»، بدین معنا است که جز با چشم رأفت و مهربانی به آنان نگاه مکن و صدایت را بیش از صدای آنها بالا مبر و دستت را بالاتر از دست آنها بلند نکن و بر آنها مقدم نشو.[۳]

---

۱. همان، ص ۲۰۷.
۲. همان، ص ۲۰۸.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۵۷.

در برخی روایات، احسان به والدین بر جهاد نیز مقدم شده است. امام‌صادق‌ؑ فرمود:

> مردی خدمت پیامبرﷺ رسید و عرض کرد: ای رسول‌خدا! به جهاد در راه خدا علاقه و برای این کار نشاط دارم. پیامبرﷺ به او فرمود: در راه خدا جهاد کن. اگر کشته شوی، زنده‌ای و در نزد خداوند روزی می‌خوری و اگر [بیرون از میدان جنگ] بمیری، مزد تو به عهده خداوند است و اگر [سالم] برگردی، مانند روزی که متولد شدی، از گناهان پاک برگشته‌ای. مرد عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادری دارم سالخورده که گمان دارند به من اُنس گرفته‌اند و دوست ندارند به جهاد بروم. پیامبرﷺ فرمود: نزد آنان بمان. سوگند به آن‌که جانم در دست اوست! اُنس گرفتنِ یک‌شبانه روز آنان با تو بهتر از یک سال جهاد در راه خداست.[۱]

منشأ احسان

اسلام در اولویت‌بندی احسان به دیگران، والدین را در اولویت نخست و پس از آن خویشاوندان و در رتبه سوم احسان به دیگران را قرار داده است. علامه طباطبایی در ذیل آیهٔ ۸۳ از سورهٔ بقره[۲] می‌فرماید:

> خداوند در این آیه، به ترتیب اهمیت، به مردم دستور داده نخست به والدین، سپس به خویشاوندان احسان کنند. در میان خویشاوندان نیز یتیمان را بر دیگران مقدم کرده و در آخر فقرا را بیان کرده است.[۳]

در موارد متعددی نیز خداوند احسان به والدین را پس از پرستش خداوند یگانه بیان کرده که این خود گویای مدعای ماست. از سوی دیگر، نیز خداوند به‌کرّات عقوق والدین را بعد از شرک به خداوند بیان کرده که نشان می‌دهد عقوق والدین از بزرگ‌ترین گناهان است.[۴]

---

۱. همان، ص ۱۶۱.
۲. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي‌إِسْرَائِيلَ لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً وَأَقِيمُواْ الصَّلَوةَ وَآتُواْ الزَّكَوةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنكُمْ وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ؛ و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید، و با مردم [به زبانِ] خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید؛ آنگاه، جز اندکی از شما، [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید.» (بقره(۲): ۸۳.)
۳. محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۲۲۱.
۴. بنگرید به: همان، ج ۷، ص ۳۹۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

اما چرا احسان به والدین از چنین جایگاه بلندی در نظام اخلاقی اسلام برخوردار است؟ در پاسخ می‌توان به دو مطلب اشاره کرد: نخست آنکه از یک‌سو به مقتضای حکم عقل، پاداش نیکی جز نیکی نیست و شرع نیز همین حکم را تأیید می‌کند:

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؛[1] مگر پاداش احسان جز احسان است؟

از سوی دیگر، پدر و مادر پس از خداوند بزرگ‌ترین ولی‌نعمت فرزندان هستند؛ زیرا اصل وجود آنها از والدین است و پس از آن نیز پرورش فرزندان و رشد آنها مرهون زحمات آنهاست. بنابراین فرزندان نیز به حکم عقل می‌باید به والدین خود نیکی کنند.

دوم آن‌که، اگر فرزندان به والدین خود نیکی نکنند ـ چنان‌که علامهٔ طباطبایی گفته است ـ افراد انگیزه‌ای برای تشکیل خانواده و توالد و تربیت فرزندان نخواهند داشت و درنتیجه به‌تدریج جامعه بشری از میان خواهد رفت.[2]

احسان به دیگران نیز امری ضروری است؛ چراکه آنان همنوعان انسان هستند، و جملگی‌شان فرزندان یک پدر و مادرند که این مستلزم احسان و نیکی به آنهاست. بدین سبب، امام‌علی‌ﷺ در نامهٔ خود به مالک‌اشتر می‌نویسد:

قلب خود را از مهربانی و محبت و لطف به آنان [= مردم مصر] مالامال کن و چون گرگ آدمخواری مباش که خوردن مردم را غنیمت می‌شمارد؛ چراکه مردم دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند یا همنوع تو.[3]

در این روایت، امامﷺ احسان و محبت به مردم مصر را بر دو پایهٔ برادری دینی و همنوعی استوار می‌کند. در روایتی از امام‌صادقﷺ آمده است:

همانا مؤمنان برادرند؛ فرزندان یک پدر و مادرند و هرگاه یکی از آنها دچار مشکلی شود، دیگران نیز دچار بی‌خوابی می‌شوند.[4]

۱. الرحمن(۵۵): ۶۰.
۲. بنگرید به: محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۷، ص ۳۹۶.
۳. *نهج‌البلاغه*، ص ۴۲۷.
۴. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۶۵.

در این روایت نیز امامﷺ همدردی مؤمنان با یکدیگر را ناشی از داشتن یک پدر و مادر می‌داند.

البته بدیهی است خویشان هر فردی به سبب نزدیکی و تعامل بیشتری که با فرد دارند، در مقایسه با دیگران سزاوارتر به احسان هستند. ازاین‌رو در قرآن خویشان در رتبه دوم قرار گرفته‌اند.

آثار احسان

احسان به دیگران پیامدهای بسیاری دارد که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. **همراهی خداوند:** بر اساس برخی از آیات، خداوند همواره همراه نیکی‌کننده است و او را در مشکلات یاری می‌کند:

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَواْ وَّالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ؛[1] در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و [با] کسانی [است] که آنها نیکوکارند.

۲. **محبوبیت:** کسی که به دیگران نیکی می‌کند، محبوب آنها می‌شود. امیرالمؤمنینﷺ می‌فرماید:

با احسان دل دیگران به‌دست می‌آید.
احسان و نیکی به دیگران سبب محبت است.
آن‌که احسانش زیاد شود، مردم او را دوست می‌دارند.[2]

۳. **بزرگی و عظمت:** کسی که به مردم نیکی کند، در نظر آنان بزرگی و عظمت می‌یابد. در کلمات گهربار امیرالمؤمنینﷺ آمده است:

نیکی عین آقایی است.
به مردم نیکی کن تا ارج و قَدرت افزون گردد.

۱. نحل(۶۰): ۱۲۸.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۸۵.

bozorgmehr.sellfile.ir

هرگاه نیکی‌ها افزون و تحمل زیاد شود، جلالت و بزرگی محقق می‌شود.
بزرگی و بلندی مرتبه با احسان است.[۱]

۴. جلب نعمت و دفع بلا: کسی که به دیگران نیکی می‌کند، دیگران نیز در مقابل به او نیکی می‌کنند و از این راه نعمت‌های وی زیاد و بلاها از او دفع می‌گردد. علی علیه‌السلام می‌فرماید:

نیکی کن تا به تو نیکی کنند.
نیکی نعمت‌ها را جاری و بلاها را برمی‌گرداند.[۲]

۵. سرکوبی دشمنان و اصلاح آنان: معمولاً مردم می‌پندارند بهترین راه برای از میان برداشتن دشمنی‌ها و کارهای ناشایست، مقابله‌به‌مثل است؛ حال آنکه بر اساس مبانی دینی، بهترین راه برای مقابله با زشت‌کاری‌ها نیکی‌کردن است، زیرا این کار موجب می‌شود دور و تسلسل باطلِ خشونت و زشت‌کاری قطع شود و از سویی دشمن نیز به خود آمده، از کرده‌های خود پشیمان گردد. البته این روش همیشه و درمورد همهٔ افراد کارایی ندارد، اما در بیشتر موارد موفقیت‌آمیز است. سیرهٔ پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بر همین اصل استوار بود؛ چنان‌که به هنگام فتح مکه همه مشرکان را بخشید. علی علیه‌السلام می‌فرماید:

نیکی کردن تو به دشمنان و حسودانی که با تو حیله کرده‌اند، برای آنان بسیار ناراحت‌کننده‌تر از زشت‌کاری تو به آنهاست و این کار آنان را به اصلاح فرامی‌خواند.[۳]

راه نیکوکار شدن

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، احسان به دیگران از دو چیز مایه می‌گیرد: نخست احسانی که دیگران به شخص کرده‌اند و دوم همنوعی و ریشه در پدر و مادر واحد داشتن. بنابراین نخستین شرط برای ایجاد انگیزهٔ احسان به دیگران، توجه یافتن به این مطلب است. اما این به‌تنهایی کافی نیست؛ زیرا چه‌بسا موانعی در کار است که نمی‌گذارند انگیزه احسان به فعلیت برسد.

۱. همان.
۲. همان.
۳. همان، ص ۳۸۷.

یکی از موانع مهم احسان به دیگران، به‌ویژه والدین، تکبر و غرور است. خداوند در ادامه آیه‌ای که در آن به احسان به والدین و نزدیکان امر می‌کند، می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالاً فَخُورًا؛[۱] خداکسی راکه متکبر و فخرفروش است دوست نمی‌دارد.

برخی مفسران گفته‌اند با توجه به این آیه، تکبر یکی از مهم‌ترین علت‌های سرباز زدن از ادای حقوق مردم به‌ویژه والدین است.[۲]

بنابراین برای رسیدن به مقام احسان می‌باید نخست به منشأ احسان، یعنی ولی‌نعمتی و همنوعی دیگران توجه یافت و سپس مانع احسان، یعنی تکبر و غرور را از میان برداشت.

۲. عدل و انصاف

عدل و انصاف از دیرباز در اخلاق جایگاه والایی داشته‌اند. بسیاری از مباحث در آثار افلاطون و ارسطو به چیستی جامعهٔ عادل، فرد عادل، چگونگی تربیت انسان عادل و چگونگی تشکیل جامعه عادل اختصاص یافته است.

در اخلاق اسلامی نیز عدالت جایگاهی ممتاز دارد. خداوند در قرآن‌کریم همه را به عدل فرامی‌خواند:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛[۳] در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پندگیرید.

به‌ویژه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به رعایت عدالت میان مردم دستور می‌دهد:

وَقُلْ آمَنتُ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِن كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ؛[۴] و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم.»

۱. نساء(۴): ۳۶.
۲. بنگرید به: مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۳، ص ۳۸۷.
۳. نحل(۱۶): ۹۰.
۴. شوری(۴۲): ۱۵.

bozorgmehr.sellfile.ir

در آیاتی دیگر، خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد پیوسته و در هر شرایطی عدالت را رعایت کنند:

> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاء لِلّهِ وَلَوْ عَلَى أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعُواْ الْهَوَى أَن تَعْدِلُواْ وَإِن تَلْوُواْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا؛[1] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد. اگر [یکی از دو طرفِ دعوا] توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است؛ پس، از پیِ هوس نروید که [درنتیجه از حق] عدول کنید. و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید، قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

در آیه‌ای دیگر چنین امر می‌کند:

> إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيرًا؛[2] خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها ردّ کنید؛ و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. در حقیقت، نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. همانا خداوند شنوای بیناست.

در روایات نیز بر صفت عدالت بسیار تأکید شده است؛ آن‌گونه که پیامبرﷺ در سفارش به امیرالمؤمنینؑ می‌فرماید:

> ای علی! سرور رفتارها سه خصلت است: انصاف با مردم و مواسات با برادر دینی خود برای رضای خداوند و یاد خداوند در هر حال.[3]

در این روایت، رعایت عدل و انصاف جزئی از حقیقت ایمان به شمار آمده است.

۱. نساء(۴): ۱۳۵.
۲. نساء(۴): ۵۸.
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۲، ص ۲۷.

امیرالمؤمنینؑ دربارهٔ عدل می‌فرماید:

> عدل رأس ایمان و مجمع نیکی‌ها و برترین مراتب ایمان است.[1]

> عدل بهترین خوی است.[2]

در روایتی دیگر می‌خوانیم: ابومالک از امام‌سجادؑ پرسید: همهٔ شرایع دین اسلام کدام است؟ امامؑ فرمود: «سخن به حق گفتن و داوری به عدالت کردن و وفای به عهد کردن.»[3]
امام‌باقرؑ نیز در روایتی می‌فرماید:

> کسی که با نیازمند مواسات کند و با مردم به انصاف رفتار کند، حقیقتاً مؤمن است.[4]

مفهوم عدل و انصاف

عدل و داد متضاد جور و ستم است. در کتاب‌های لغت در معنای عدالت گفته‌اند: عدل آن است که نیکی را به نیکی، و بدی را به بدی پاسخ دهی.[5]

همچنین عدالت یعنی به حق حکم و داوری کردن.[6] به خداوند نیز از این رو عادل می‌گویند که در داوری‌ها و حکم‌های خود بر کسی ستم روانمی‌دارد. بدین سبب، در زبان عربی عادل به کسی گفته می‌شود که در رفتارهای خود از حق عدول نمی‌کند و در داوری میان مردم نیز به حق حکم می‌کند. بدیهی است رفتار و منش چنین فردی مقبول مردم واقع می‌شود و تنها اوست که شایستگی دارد در دادگاه حاضر شود و گواهی دهد.

انصاف نیز مترادف عدل است. در روایات متعددی امام علیؑ بر این مطلب تأکید فرموده است که در اینجا به دو نمونه بسنده می‌کنیم:

> عدل همان انصاف است.[7]

۱. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۴۴۶.
۲. همان.
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۲، ص ۲۶.
۴. همان، ص ۲۵.
۵. فخرالدین الطریحی، *مجمع البحرین*، ماده «عدل».
۶. فخرالدین الطریحی، *مجمع البحرین*؛ ابن‌منظور، *لسان العرب*.
۷. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۲، ص ۲۹.

bozorgmehr.sellfile.ir

عدل آن است که در داوری انصاف را رعایت کنی و از جور و ستم دوری کنی.[۱]

عدل در کتاب‌های اخلاق به معنای دیگری به کار می‌رود و آن عبارت است از صفتی نفسانی که بر اثر پیروی کامل قوهٔ عامله از قوهٔ عاقله به وجود می‌آید.[۲] البته برخی گفته‌اند عدالت آن است که همهٔ قوای نفسانی، یعنی غضبیه و شهویه پیرو قوهٔ عاقله باشند.[۳] این معنا، از آثار افلاطون و ارسطو وارد فرهنگ اسلامی شده و افزون بر اینکه چندان با فرهنگ اسلامی سازگار نیست، ابهام و دشواری‌هایی نیز دارد، از این رو در تفسیر آن قول‌های گوناگونی مطرح شده است.[۴]

در فقه، عدل در معنای دیگری به کار می‌رود و آن پیروی از دستورهای خداوند و دوری کردن از گناهان کبیره است. علامه طباطبایی می‌گوید: عدالت فقهی ملکه‌ای نفسانی است که مانع از ارتکاب گناهان کبیره می‌شود.[۵] وی در ادامه می‌افزاید:

> این معنا از عدالت همان است که از معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام برمی‌آید. در جامعهٔ دینی، تنها افرادی مقبول و مرضی مردم واقع می‌شوند که رفتارشان مطابق دستورهای شرع باشد و از ارتکاب محرمات الهی بپرهیزند.[۶]

در علم کلام نیز عدل در دو معنا به کار می‌رود: یکی ادای حقِ صاحبِ حق (اعطا کل ذی حق حقه) و دوم هر چیزی را در جای مناسب خود قرار دادن (وضع کلی شیء فی موضعه) که معنای دوم، معنای اول را دربر می‌گیرد و شامل تمام رفتارهای درست و بجا نیز می‌شود.[۷]

بنابراین، عدالت گاه به معنای رعایت حقوق دیگران و گاهی نیز به معنای رفتار درست است که رعایت حقوق دیگران بخشی از آن می‌باشد.

۱. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۴۴۶.
۲. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعاده*، ص ۱۸.
۳. همان.
۴. روانشناسی قدما از انسان و قوای نفسانی او امروزه موردقبول نیست، این معنا از عدالت هم اعتبار خود را از دست داده است.
۵. محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۶، ص ۲۱۹.
۶. همان.
۷. محمدتقی مصباح یزدی، *آموزش عقاید*، ج ۱، ص ۱۹۲.

چنین می‌نماید که در فرهنگ اسلامی عدالت به معنای رفتار درست است که شامل رعایت حقوق دیگران و داوری به‌حق نیز می‌شود. ممکن است پرسیده شود آیا این معنا با آنچه در روایات آمده، سازگار است؟ در پاسخ باید گفت چون دستورهای اسلام بر اساس مصالح و مفاسد واقعی صادر شده و از دیگر سو در برخی آیات به‌صراحت آمده است که خداوند به عدالت و نیکی دستور می‌دهد، عدالت به معنای «رفتار درست» با عدالت به معنای «پیروی از دستورهای الهی» با یکدیگر ناسازگار نیستند. اگر در روایات آمده است که عدالت یعنی عمل به دستورهای خدا و دوری از محرمات الهی، از آن روست که این دستورها انسان را به رفتارهای درست فرامی‌خواند و از رفتارهای نادرست بازمی‌دارد. گواه این ادعا آیه‌ای است از قرآن:

> إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبىٰ وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛[۱] در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.

با این همه، واژه عدالت در متون اسلامی بیشتر درمورد رعایت حقوق دیگران به کار رفته و ناظر به تعامل انسان با دیگران است. به این سبب مبحث عدالت را در بخش اخلاق اجتماعی آورده‌ایم.

منشأ عدل

انسان فطرتاً شیفتهٔ عدل و داد است و از بیداد و ستم بیزار، اما با این وجود موانع تحقق عدالت بسیار است.

یکی از مهم‌ترین موانع عدالت‌ورزی، گرایش‌های نفسانی است. چه بسیار افرادی که برای ارضای امیال نفسانی، دستان خود را به ظلم و ستم آلوده‌اند. قرآن در شرح حال انبیا بر این مطلب تأکید دارد که مخالفان پیامبران الهی عمدتاً کسانی بوده‌اند که دستورهای الهی

۱. نحل(۱۶): ۹۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

را با امیال نفسانی خود در تضاد می‌دیدند و از همین رو در مقابل دعوت آنان می‌ایستادند. در مسائل فردی و شخصی نیز همین امر مانع عدالت‌ورزی است. خداوند در قرآن پس از دستور به قیام برای عدالت از مؤمنان می‌خواهد برای خدا گواهی دهند و در ادامه هشدار می‌دهد:

فَلاَ تَتَّبِعُواْ الْهَوَى أَن تَعْدِلُواْ؛[1] پس، از پیِ هوس نروید که [درنتیجه از حق] عدول کنید.

مانع دوم عدالت‌ورزی رابطهٔ خویشاوندی و دوستی است. انسان با خویشاوندان خود رابطه صمیمی و چه‌بسا منافع مشترکی دارد که این امر موجب می‌شود از اجرای عدالت درمورد آنان سر باز زند. خداوند در قرآن به مؤمنان هشدار می‌دهد و از آنان می‌خواهد عدالت را در همه حال و درمورد همه حتی خویشان و نزدیکان خود رعایت کنند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيّاً أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا؛[2] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد. اگر [یکی از دو طرفِ دعوا] توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است.

سومین مانعی که در قرآن بیان شده، دشمنی و خصومت است. خداوند مؤمنان را به رعایت عدل فرامی‌خواند و به آنان هشدار می‌دهد مبادا دشمنی با گروهی مانع عدالت‌ورزی آنان شود:

وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلاَّ تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتقوا وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛[3] نباید دشمنیِ گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۱. نساء(۴): ۱۳۵.
۲. نساء(۴): ۱۳۵.
۳. مائده(۵): ۸.

آثار عدل

عدل یکی از زیباترین، پرطرفدارترین و پرکاربردترین واژه‌هاست. هر کسی از شنیدن عدل به وجد می‌آید و عادل را می‌ستاید. در طول تاریخ نیز انقلاب‌ها و رخدادهای مهمی برای تحقق عدالت به وقوع پیوسته است.

به نظر می‌رسد یکی از دلایل این همه شور و شوق و علاقه به عدالت، آثار نیکو و مبارک آن است. در روایات اسلامی نیز برای عدالت آثاری برشمرده‌اند که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. **بزرگی و سروری:** در روایات متعددی به این مطلب اشاره شده که عدل‌ورزی موجب حکومت یافتن فرد بر دیگران و موجب بزرگی و سروری است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

اعدل تحکم؛[1] عدالت بورز تا حاکم شوی.

من عدل عظم قدره؛[2] آن که عدالت ورزد، قدر و ارج می‌یابد.

امام‌باقر علیه‌السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

هان! آن‌که با مردم انصاف را رعایت کند، جز بر عزتش نمی‌افزاید.[3]

۲. **برکت و دوام نعمت:** در روایتی از امام‌علی علیه‌السلام آمده است:

بالعدل تتضاعف البرکات؛[4] با عدل، برکت و نعمت چندین برابر می‌شود.

امام‌رضا علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

رعایت عدل و احسان نشانهٔ دوام نعمت است.[5]

۱. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۴۴۷.
۲. همان.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۴۵.
۴. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۴۴۷.
۵. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۲، ص ۲۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

۳. غلبه و پیروزی: در روایتی آمده است:

هیچ دو نفری نیست که در امری اختلاف کنند و یکی از این دو خواهان انصاف و عدالت باشد و دومی نپذیرد، جز آنکه پیروزی با خواهان عدل خواهد بود.[۱]

۴. بهبود وضعیت مردم: در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است:

فی العدل صلاح [=إصلاح] البریه؛[۲] بهبود وضعیت مردم [یا اصلاح آنان] در عدالت است.

۵. رواج احکام الهی: در روایتی می‌خوانیم:

العدل حیاة الأحکام؛[۳] عدل موجب زنده شدن و رونق احکام الهی است.

۶. رضای الهی: عدالت‌ورزی افزون بر آثار مادی و دنیوی پیش‌گفته، موجب رضایت الهی نیز می‌شود. امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

بنده مسلمانی نیست که در رفتار خود با خداوند خالصانه عمل کند و حق خداوند را از نفس خود بگیرد و حقی را که خداوند برای نفس او معین کرده ادا کند، جز اینکه خداوند به او دو ویژگی عنایت می‌کند: رزقی الهی که به آن قناعت کند و به دیگران نیازمند نباشد، و رضایتی الهی که او را نجات دهد.[۴]

راه عادل شدن

برای دستیابی به عدالت رعایت دو نکته ضروری می‌نماید: نخست شناختن حقوق دیگران؛ زیرا چنان‌که پیش‌تر گفته شد، عدالت به معنای رعایت حق دیگران است. دوم، غلبه بر موانعی که در مسیر عدالت‌ورزی وجود دارد، که این نیازمند تمرین و تکرار است.

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۴۷.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۴۴۸.
۳. همان.
۴. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۲، ص ۲۵.

در روایتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معیار شناسایی رفتار عادلانه را این‌گونه بیان فرموده است:

اعرابی‌ای نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد، درحالی‌که حضرت آماده عزیمت برای غزوه بود. اعرابی افسار مرکب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرفت و عرض کرد: ای رسول‌خدا! مرا کاری بیاموز که با آن وارد بهشت شوم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «به گونه‌ای با دیگران رفتار کن که دوست داری دیگران با تو رفتار کنند و به گونه‌ای با دیگران رفتار مکن که دوست نداری با تو رفتار کنند.»[۱]

۳. امر به معروف و نهی از منکر

دعوت به نیکی و بازداشتن از بدی، از آموزه‌های مهم دین اسلام است. خداوند در قرآن مسلمانان را به سبب اینکه به کارهای پسندیده فرمان می‌دهند و از کارهای ناپسند منع می‌کنند، بهترین امت می‌خواند:

كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ؛[۲] شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند بازمی‌دارید.

قرآن فراخواندن به نیکی و بازداشتن از بدی را یکی از ابتدایی‌ترین ویژگی‌های زنان و مردان مؤمن برشمرده است:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ أُوْلَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛[۳] و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و نماز را بر پا می‌کنند و زکات می‌دهند، و از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد، که خدا توانا و حکیم است.

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۴۶.
۲. آل عمران(۳): ۱۱۰.
۳. توبه(۹): ۷۱.

bozorgmehr.sellfile.ir

قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد همواره گروهی از آنان عهده‌دار این وظیفه باشند:

وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُوْلَـئِكَ هُـمُ الْمُفْلِحُونَ؛[1] و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگارانند.

در سخنان اولیای دین نیز بر این ویژگی بسیار تأکید شده است. پیامبراکرمﷺ فرمود:

هر کسی مردم را به کارهای پسندیده فرابخواند و از کارهای ناشایست بازدارد، جانشین خدا و فرستاده او در زمین است.[2]

امام‌علی‌ؑ نیز می‌فرماید:

امربه‌معروف برترین اعمال مردم است.[3]

هدف و غایت دین امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و برپاداشتن حدود الهی است.[4]

امام‌باقرؑ در بیانی می‌فرماید:

امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر واجبی عظیم است که دیگر واجب‌های الهی با آن برپا می‌شود. امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر راه پیامبران و روش صالحان است؛ واجب بزرگی است که به وسیلهٔ آن دیگر فریضه‌ها اقامه، راه‌ها امن، درآمدها حلال، مظالم بازگردانده، زمین آباد و حق از دشمنان گرفته و کارها مستقیم می‌شود.[5]

اهمیت این مسئله تا بدانجاست که پیامبرﷺ فرمود:

همانا خداوند عزوجل مؤمن سست را که دین ندارد، دشمن می‌دارد. عرض کردند: ای

۱. آل عمران(۳): ۱۰۴.
۲. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۱۹۴۰.
۳. همان، ص ۱۹۴۱.
۴. همان.
۵. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۵۶.

رسول‌خدا! مؤمنی که دین ندارد، کیست؟ فرمود: کسی است که از کارهای ناشایست منع نمی‌کند.[1]

مفهوم امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر

معروف در لغت به معنای «شناخته‌شده» است. بنابراین هر رفتاری که در میان مردم رایج باشد معروف است. اما به‌تدریج موارد کاربرد این واژه محدود و تنها به رفتارهایی اطلاق شد که از نظر مردم پسندیده است. از این رو، معروف معادل رفتار پسندیده و امربه‌معروف به معنای دستور دادن به رفتارهای پسندیده است.

منکَر نیز در لغت به معنای ناشناخته است و هر رفتار ناشناخته را منکر گویند و چون عموم مردم معمولاً از رفتارهای ناپسند پرهیز می‌کنند آن رفتارها در میان مردم ناشناخته و منکر است. موارد کاربرد این واژه نیز به‌تدریج محدود و تنها به رفتارهای ناپسند اطلاق شد؛ بنابراین نهی از منکر بازداشتن و منع کردن از رفتارهای ناپسند است.

در نظام اخلاقی اسلام معیار پسندیده و ناپسندیده بودن رفتار، منابع دینی است. معروف آن است که در منابع دینی به‌عنوان رفتار پسندیده معرفی شده و منکر نیز آن است که در منابع دینی ناپسند شمرده شده است. از این رو، برخی در تعریف امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر گفته‌اند:

امربه‌معروف عبارت است از ارشاد به راه‌های رشد و نجات‌بخش و نهی‌ازمنکر عبارت است از منع از آنچه با شریعت موافق نیست.[2]

آثار امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر

۱. اجرا شدن دستورهای دینی و رواج آنها: در روایات متعددی آمده است که امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر موجب می‌شود دیگر فرایض دینی نیز مورد توجه و عمل قرار گیرند و درنتیجه

۱. همان، ص ۵۹.
۲. قاسمعلی کوچنانی، *فرهنگ اخلاق*، ص ۳۹ و ۴۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

احکام الهی در جامعه رواج و رونق بیابند. در روایت است:

> امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر راه پیامبران و روش صالحان است؛ واجب بزرگی است که به وسیله آن دیگر فریضه‌ها اقامه می‌شوند.[۱]

۲. آبادی زمین و برقراری عدالت: امربه‌معروف موجب می‌گردد زمین آباد شده و عدالت و داد در جامعه حاکم شود. در روایتی از امام‌باقر﵇ می‌خوانیم:

> به وسیله امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر راه‌ها امن، درآمدها حلال، مظالم بازگردانده، زمین آباد و داد مظلومان از ظالمان گرفته می‌شود و کارها درست می‌گردد.[۲]

۳. تقویت مؤمنان و تضعیف منافقان: چنان‌که گفتیم، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر موجب رواج دستورهای دینی در جامعه می‌شود که این امر خود باعث تقویت مؤمنان نیز می‌گردد و آنها را در جامعه پرارج‌تر می‌کند. در مقابل، موجب تضعیف منافقان نیز هست؛ زیرا آنان به انجام دستورهای الهی چندان تمایلی ندارند. امیرالمؤمنین﵇ می‌فرماید:

> آن‌که به نیکی‌ها امر کند، مؤمنان را تقویت کرده است.[۳]

۴. حاکمیت یافتن مؤمنان: در روایات متعددی به این موضوع تصریح شده که ترک امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر موجب حاکمیت یافتن اشرار بر جامعه اسلامی می‌شود. پیامبرﷺ می‌فرماید:

> هرگاه مردم امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر نکنند و از نیکان اهل‌بیتم پیروی نکنند، خداوند اشرارشان را بر آنها حاکم می‌کند. در این صورت، نیکان آنان، فرامی‌خوانند ولی پاسخی نمی‌شنوند.[۴]

این روایت به‌روشنی بیان می‌دارد که عمل به این فرضیه در جامعه موجب حاکمیت یافتن مؤمنان و ترک آن نیز باعث حاکمیت یافتن اشرار می‌شود.

---

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۵۶.
۲. همان.
۳. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۱۹۴۱.
۴. همان.

شرایط امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر

آیات و روایاتی که در مباحث پیشین آوردیم، آشکارا وجوب و ضرورت عمل به این وظیفهٔ اخلاقی را بیان می‌کنند. از همین رو، علمای اسلامی جملگی معتقد به وجوب این عمل هستند. البته باید دانست که وجوب این عمل، کفایی است؛ بدین معنا که اگر گروهی یا فردی به این وظیفه عمل کردند، لازم نیست دیگران بدان اقدام کنند.[۱] افزون بر این، باید توجه داشت که امر کردن به واجبات و نهی کردن از محرماتْ واجب است و امر کردن به مستحبات و نهی کردن از مکروهات نیز امری مستحب.

با این همه، عمل به این وظیفه شرایطی دارد که بدون آنها کسی نمی‌تواند بدان اقدام کند:

۱. بداند عملی را که شخص دیگر انجام داده حرام، یا عملی را که ترک کرده، واجب است.

۲. باید احتمال دهد امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر بر فرد امر یا نهی‌شده تأثیر می‌گذارد. بنابراین اگر بداند امر و نهی او بی‌فایده است، نباید به این کار اقدام کند.

۳. اگر بداند امر و نهی او موجب می‌شود خود وی یا نزدیکانش متحمل ضرر مالی یا جانی شوند، این وظیفه از او ساقط می‌شود. البته این شرط در صورتی است که ترک امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر موجب از میان رفتن اصل دین یا ایجاد بدعت و تحریف در دین نشود.

۴. باید بداند فردی که مرتکب حرام شده یا واجبی را ترک کرده، از آن کار پشیمان نیست و قصد تکرار آن را دارد.[۲]

در روایات نیز به این شرایط اشاره شده است: از امام صادق﵇ پرسیدند: آیا امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر بر همهٔ مسلمانان واجب است؟ فرمود: خیر. از وی پرسیدند: چرا؟ فرمود: «امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر تنها بر مسلمان قدرتمند مُطاعِ آگاه به معروف و منکر واجب است، نه بر مسلمان ضعیفی که راه به جایی ندارد.»[۳]

راه و روش امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر

در اینجا دو پرسش مطرح می‌شود: نخست اینکه چرا برخی در انجام این وظیفه سستی

---

۱. بنگرید به: امام خمینی﵀، *تحریرالوسیله*، ج ۱، ص ۴۴۴.
۲. بنگرید به: همان، ص ۴۵۳.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۶۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

می‌کنند؟ دیگر اینکه چگونه باید دیگران را به نیکی‌ها امر و از زشتی‌ها باز داشت؟

برای پاسخ به پرسش اول می‌توانیم از برخی روایات بهره گیریم. در روایات متعددی به این موضوع اشاره شده که سستی در انجام امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، از ترس ضرر جانی و مالی ناشی می‌شود. در روایتی آمده است:

> امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر مرگ انسان را نزدیک و روزی او را دور نمی‌کند، بلکه پاداش الهی را مضاعف و مزد را بیشتر می‌کند.[۱]

علمای اخلاق نیز معتقدند: سبب کوتاهی کردن در امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، یا ضعفِ نفس است یا طمع مالی.[۲]

بنابراین کسی که می‌خواهد خود را برای انجام این وظیفه آماده کند، نخست باید ترس جانی و مالی و طمع از دیگران را از خود دور کند که این جز با قوت نفس و مجاهده به‌دست نمی‌آید.

علمای اسلامی در پاسخ به پرسش دوم، با استناد به روایات معصومین علیهم‌السلام معتقدند امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر مراتبی دارد:

۱. **انکار قلبی**: که کاری انجام دهد که نشان‌دهنده انزجار قلبی او از کار ناپسند است. مثلاً در مواجهه با صحنه‌ای ناشایست می‌تواند چشم خود را ببندد، روی ترش کند، روی بگرداند یا از آن مجلس خارج شود.[۳]

۲. **امر و نهی زبانی**: در صورتی که امر و نهی پیشین مؤثر واقع نشد، می‌باید وی را با گفتار از کار ناشایست بازدارد و به کار نیک امر کند. البته امر و نهی زبانی نیز مراتبی دارد: نخست باید با سخن نرم و با موعظه و ارشاد او را امر و نهی کند، اما اگر مؤثر نیفتاد، با امر و نهی و در صورت کارگر نیفتادن، با سخن خشن و تهدید او را امر و نهی کند.[۴]

۳. **امر و نهی عملی**: در این مرحله شخص می‌تواند با اعمال قدرت فرد را از کار زشت باز

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۱۹۴۴.
۲. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۳۹۸.
۳. بنگرید به: امام خمینی رحمه‌الله، *تحریرالوسیله*، ج ۲، ص ۴۵۷.
۴. بنگرید به: همان، ص ۴۵۸.

داشته و به کار نیک وادارد. اما باید دانست این مرحله بر عهدهٔ حاکم شرعی است و تنها با اجازه او می‌توان بدان اقدام کرد.[۱]

۴. اصلاح میان مردم

اصلاح میان مردم از اموری است که در قرآن بر آن بسیار تأکید شده است. خداوند در سورهٔ انفال می‌فرماید:

> يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُواْ اللّهَ وَأَصْلِحُواْ ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ؛[۲] [ای پیامبر،] از تو دربارهٔ غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: «غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد. پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید، و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»

در آیه دیگری آمده است:

> إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛[۳] در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.

در آیهٔ دیگری خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد اگر دو گروه از مؤمنان به جنگ با یکدیگر برخاستند، میان آن دو صلح و آشتی برقرار کنند و اگر یکی از آن دو در صدد ستم بر دیگری برآمد، باید به جنگ با آن گروه برخیزند:

> وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛[۴] و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز]

۱. بنگرید به: همان، ص ۴۶۰.
۲. انفال(۸): ۱.
۳. حجرات(۴۹): ۱۰.
۴. حجرات(۴۹): ۹.

bozorgmehr.sellfile.ir

یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن [طایفه‌ای] که تعدّی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد.

در سخنان معصومان علیهم‌السلام نیز بر این امر بسیار تصریح شده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

اصلاح میان مردم شعبه‌ای از نبوت است.[1]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

اصلاح میان دو نفر برتر از یک سال نماز و روزهٔ مستحب است.[2]

اصلاح میان مردم و برطرف کردن اختلاف میان آنان چنان پراهمیت است که امام‌صادق علیه‌السلام دستور می‌دهد برای رفع اختلاف میان مردم از اموال شخصی آن حضرت هزینه شود. امام‌صادق علیه‌السلام به مفضل می‌فرماید:

هرگاه دیدی میان دو نفر از شیعیان ما اختلاف است، از اموال من به آنها بپرداز و اختلاف آنها را رفع کن.[3]

۵. عفت

بسیاری از دانشمندان علم اخلاق عفت را یکی از چهار صفت بنیادین اخلاقی به شمار آورده‌اند. در فرهنگ اسلامی نیز عفت به‌ویژه عفت دامن و شکم، جایگاهی ممتاز دارد. خداوند در قرآن به کرّات مؤمنان را به رعایت عفت در روابط جنسی و کسب مال فراخوانده است:

قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ۞ وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لاٰ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ ...

۱. ابن‌ابی الجمهور الاحسائی، *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ۲۶۶.
۲. همان.
۳. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۲، ص ۱۶۲۲.

وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛[1] به مردان با ایمان بگو: «دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه‌تر است، زیرا خدا به آنچه می‌کنند آگاه است»؛ و به زنان با ایمان بگو: «دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند... .» ای مؤمنان، همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید، امید که رستگار شوید.

همچنین یکی از صفت‌های مؤمنان رستگار را پاکدامنی آنان می‌شمارد:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۞ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ... ۞ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۞ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۞ فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاء ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ؛[2] به راستی که مؤمنان رستگار شدند؛ همانان که در نمازشان فروتنند... ؛ و کسانی که پاکدامنند؛ مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست؛ پس هر که فراتر از این جُوید، آنان از حد درگذرندگانند.

در سخنان معصومان علیهم‌السلام نیز بدین صفت پرداخته شده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

بیشترین چیزی که به سبب آن امت من وارد جهنم می‌شوند شکم و دامن است.[3]

بر امتم پس از خودم از سه چیز می‌ترسم: گمراهی پس از راهیابی، فتنه‌های گمراه کننده و شهوت شکم و دامن.[4]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

مجاهدی که در راه خدا شهید می‌شود، پاداشش بیش از کسی نیست که در عین توانایی بر گناه، عفت می‌ورزد. چه‌بسا شخص عفیف فرشته‌ای از فرشتگان باشد.[5]

۱. نور(۲۴): ۳۰ و ۳۱.
۲. مؤمنون(۲۳): ۷ ـ ۱.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۸۰.
۴. همان.
۵. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۰۰۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

امام‌باقر﵇ نیز چنین فرمود:

خداوند به چیزی برتر از عفت شکم و دامن عبادت نشده است.[۱]

همچنین در روایتی از ابوبصیر نقل شده است که مردی به امام‌باقر﵇ عرض کرد: من کم‌عمل هستم و روزه کم می‌گیرم، ولی امیدوارم جز حلال نخورم. امام﵇ به او فرمود: «چه کوششی [در راه خدا] برتر از عفت شکم و دامن است؟»[۲]

مفهوم عفت

عفت در لغت به معنای بازداشتن نفس از کارهای ناپسند و زشت است[۳] و در علم اخلاق به حالتی نفسانی گفته می‌شود که بر اثر اعتدال قوهٔ شهویه به وجود می‌آید و انسان را از افراط و تفریط در شهوت بازمی‌دارد. بزرگان علم اخلاق برآن‌اند که اعتدال در قوهٔ شهویه زمانی حاصل می‌شود که قوهٔ شهویه در کنترل قوهٔ عاقله قرار گیرد.

عفت بدین معنا عام و شامل همهٔ رفتارهایی است که به قصد ارضای میلی نفسانی انجام می‌شود. با این همه بیشتر دانشمندان اخلاق، عفت را تنها درمورد شهوت خوردن و آشامیدن و شهوت جنسی به کار می‌برند. برای نمونه، نراقی در باب عفت می‌گوید: عفت عبارت است از فرمانبرداری قوهٔ شهویه از قوهٔ عاقله به گونه‌ای که قوه شهویه در امور مربوط به خوردن و آشامیدن و مسائل جنسی پیرو امر و نهی عقل باشد.[۴] شاید این کاربرد انحصاری بدین‌رو باشد که قوی‌ترین و مهم‌ترین میل نفسانی در انسان میل به خوردن و رابطهٔ جنسی است.

عفت به معنای پیش‌گفته (اعتدال در خوردن و آشامیدن و رابطهٔ جنسی) تنها ناظر به کمیت ارضای شهوت خوردن و شهوت جنسی است و به کیفیت آن نظر ندارد. از این رو، اگر کسی از غذایی که متعلق به دیگری است، بدون اجازه او به اندازه‌ای بخورد که سیر شود یا با زنی که همسر شرعی او نیست، به اندازه‌ای که شهوت جنسی او ارضا شود رابطه داشته باشد،

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۸۰.
۲. همان.
۳. ابراهیم انیس و دیگران، *المعجم الوسیط*، ذیل مادهٔ عفف.
۴. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۲۴۳.

از قلمرو عفت خارج نشده است؛ حال آنکه در نظام اخلاقی اسلام، عفت یعنی بازداشتن نفس از محرمات الهی و محدود کردن نفس به اموری که خداوند انجام آن را جایز دانسته است. به همین رو، فارابی در تعریف عفت گفته است: عفیف انسانی است که به آنچه سنت در باب خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و روابط جنسی لازم شمرده عمل کند، بی‌آنکه شوق و شهوتی زاید بر آنچه سنت ایجاب کرده، داشته باشد.[۱] بنابراین اگر کسی که بسیار گرسنه است، لقمه‌ای از غذای دیگری بدون اجازه او بخورد، کاری خلاف عفت انجام داده، مگر اینکه بداند او راضی است. همین مطلب دربارهٔ شهوت جنسی نیز صادق است. گواه این ادعا سخنی است که قرآن در باب خوردن و آشامیدن می‌فرماید: از نعمت‌های پاکیزه و حلال بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید.[۲] در این آیات برای ارضای میل به خوردن دو نوع شرط بیان شده: شرط کیفی که همان حلال و پاکیزه بودن غذاست و شرط کمّی که به اندازه خوردن و زیاده‌روی نکردن است.

سرچشمه‌های عفت

در سخنان معصومان﵈ به برخی از ریشه‌های عفت اشاره شده که آنها را فهرست‌وار بیان می‌کنیم:

۱. عقل و خرد: در روایتی از امیرالمؤمنین﵇ آمده است:

کسی که خردمند و عاقل است، عفت می‌ورزد.[۳]

۲. خودشناسی: امام علی﵇ می‌فرماید:

برای کسی که خود را شناخته، شایسته است ملازم قناعت و عفت باشد.[۴]

۱. قاسمعلی کوچنانی، *فرهنگ اخلاق*، ص ۳۸۲.
۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُواْ لِلّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از نعمت‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید.» (بقره(۲): ۱۷۲.)؛ «يَا بَنِي آدَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛ ای فرزندان آدم، جامه خود را در هر نمازی برگیرید، و بخورید و بیاشامید و[لی] زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.» (اعراف(۷): ۳۱.)
۳. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۰۰۶.
۴. همان، ص ۲۰۰۹.

bozorgmehr.sellfile.ir

۳. قناعت: در روایاتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خوانیم:

کسی که نفس خود را به قناعت وادارد، نفسش او را بر پاکی و عفت یاری می‌کند.[۱]

ریشهٔ عفت قناعت است.[۲]

راضی بودن به مقدار کفایت به عفت می‌انجامد.[۳]

۴. غیرت: در روایتی می‌خوانیم:

عفت مرد به اندازه غیرت اوست.[۴]

مطابق این روایت، شخص غیرتمند، عفیف و پاکدامن است و شخص بی‌غیرت نیز آلوده دامن. در روایتی دیگر عفت نشانه غیرت به شمار آمده است.[۵]

آثار عفت

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، عفت به معنای رعایت اعتدال در استفاده از نعمت‌های حلال است که در مقابل آن، شره و خمود قرار دارد. شره افراط در شهوت شکم و دامن است و خمود نیز تفریط در این دو.[۶]

شُبّر دربارهٔ آثار سوء زیاده‌روی در شهوت شکم می‌گوید: شکم سرچشمهٔ شهوات و محل روییدن جمیع آفات و دردهاست. در صورتی که به شهوت شکم پاسخ مثبت دهی، به دنبال آن شهوت دامن و حرص و ولع به رابطهٔ جنسی پدید می‌آید. هنگامی که این دو شهوت با هم جمع شوند، انسان به مال و جاه رغبت می‌یابد؛ چراکه این دو، ابزار افزونیِ خوراکی‌ها و شهوت‌رانی است و چون در صدد جمع مال برآید، انواع ظلمت‌ها و اقسام رقابت‌ها پدید می‌آید

۱. همان، ص ۲۰۰۸.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.
۵. همان.
۶. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۲۳۹ـ۲۳۴.

و از اینها است که آفت ریا و آشوب تفاخر و تکاثر و تکبر متولد می‌شود. این صفات انسان را به کینه و حسد و بغض و دشمنی می‌خوانند و سپس صاحب خود را در ورطه سرکشی، گناه، فحشا و منکرات غوطه‌ور می‌سازند.[۱]

در مقابل، اعتدال در خوردن و آشامیدن و گرسنگی آثار مفیدی دارد؛ از جمله صفای قلب، درخشش و تیزبینی، رقت قلب و آمادگی برای درک لذت مناجات با خداوند، انکسار و تواضع و از میان رفتن حالت گردنکشی، درهم شکستن میل به گناه، دفع خواب و دوام بیداری و نیز سلامتی بدن و دفع امراض.[۲]

در سخنان معصومان علیهم‌السلام نیز برخی از آثار عفت بیان شده است:

با عفت ورزیدن، اعمال انسان [از آلودگی‌ها] پاک می‌شود.[۳]

آن‌که از سوغات عفت و قناعت بهره‌مند است، عزت نیز همراه اوست.[۴]

ریشه عفت، قناعت و میوه آن کاهش ناراحتی و غم است.[۵]

عفت، نفس انسان را [از آلودگی‌ها] حفظ و از پستی‌ها پاک می‌کند.[۶]

راه رسیدن به صفت عفت

برخی از بزرگان اخلاق راه‌هایی برای غلبه بر شهوت خوردن و آشامیدن و نیز شهوت جنسی و درنتیجه رسیدن به عفت به دست داده‌اند. نراقی معتقد است:

راه مقابله با غلبهٔ شهوت خوردن و آشامیدن آن است که شخص در آثار سوء زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن تأمل کند.[۷]

۱. عبدالله شُبّر، *اخلاق*، ص ۲۱۳.
۲. بنگرید به: همان، ص ۲۱۶ـ۲۱۴.
۳. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۰۰۹.
۴. همان.
۵. همان، ص ۲۰۰۸.
۶. همان، ص ۲۰۰۹.
۷. ملااحمد نراقی، *معراج السعادة*، ص ۲۳۸.

bozorgmehr.sellfile.ir

این کار موجب می‌شود در وی انگیزه‌ای برای مهار میل به خوردن و آشامیدن ایجاد شود. البته این کار به‌تنهایی مؤثر نیست، بلکه می‌باید با تمرین و تکرار، میانه‌روی را در خود تثبیت کند؛ به گونه‌ای که این رفتار بخشی جدایی‌ناپذیر از وجود او شود. در این صورت، وی بی‌هیچ سختی و بدون تأمل، اعتدال در خوردن و آشامیدن را رعایت خواهد کرد. جالب اینکه نراقی و دیگر بزرگان برای تمرین و تکرار این رفتار، قاعده‌ای مشخص کرده‌اند که برگرفته از روایات است. نراقی می‌گوید:

> معیار آن است که تا بسیار گرسنه و تشنه نشده، نخورد و نیاشامد و تا وقتی که هنوز میل به غذا دارد، از خوردن و آشامیدن دست بکشد.[1]

از نظر نراقی روش مقابله با سلطهٔ شهوت جنسی آن است که نخست شخص در آثار و پیامدهای سوء آن بیندیشد؛ دوم از عوامل تحریک و تشدید کننده شهوت جنسی (مانند نگریستن و فکر کردن به جنس مخالف و مسائل جنسی و سخن گفتن و خلوت کردن با نامحرم) دوری کند و سوم آنکه در صورت ضرورت، شهوت جنسی را با گرسنگی تضعیف‌کند.[2]

روایات نیز راه‌هایی برای ایجاد عفت و دوری از افراط و تفریط در شهوت جنسی به‌دست داده‌اند. برای نمونه در روایتی می‌خوانیم: مردی نزد پیامبرﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! من توانایی مالی ندارم تا ازدواج کنم و از این وضعیت نزد شما شِکوه دارم. پیامبرﷺ فرمود: «موهای بدنت را متراش و پیوسته روزه بگیر.» مرد چنین کرد و شدت شهوت جنسی او از میان رفت.[3] افزون بر این، برخی دستورها مانند حرمت نگاه به نامحرم، محدودیت در روابط زن و مرد بیگانه و ضرورت حجاب برای زنان، عاملی مؤثر در پیشگیری و بازدارندگی از تحریک و تشدید شهوت جنسی است.

۶. سخنان نیکو گفتن

یکی از ویژگی‌های انسان که او را از دیگر موجودات متمایز کرده و بر آنها برتری داده، توانایی

۱. همان، ص ۲۴۴.
۲. بنگرید به: همان، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۵۶۴.

سخن گفتن است تا از آن برای بیان مقاصد و رفع نیازهای خود یاری بگیرد. این توانایی نیز مانند دیگر توانایی‌های بشری، هم می‌تواند در مسیر صحیح به کار گرفته شود و هم در مسیر باطل. در قرآن کریم بر استفاده صحیح از زبان و سخنان نیکو گفتن بسیار تأکید شده است. خداوند به مؤمنان توصیه می‌کند با نزدیکان، یتیمان و نیازمندان به نیکی سخن بگویند:

> وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُوْلُواْ الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُواْ لَهُمْ قَوْلاً مَّعْرُوفاً؛[1]
> و هرگاه، خویشاوندان یتیمان و مستمندان در تقسیم [ارث] حاضر شدند، [چیزی] از آن را به ایشان ارزانی دارید و با آنان سخنی پسندیده گویید.

در آیه‌ای دیگر، خداوند به فرزندان دستور می‌دهد با والدین پیر خود بزرگوارانه سخن بگویند و از تندی با آنها بپرهیزند:

> وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلاً كَرِيماً؛[2] و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.

و در آیه‌ای دیگر به همه بندگان خود دستور می‌دهد با یکدیگر به نیکی سخن بگویند:

> وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِيناً؛[3] و به بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است بگویند»، که شیطان میانشان را به هم می‌زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

در روایات نیز مؤمنان به سخن نیکو گفتن امر شده‌اند. در روایتی از پیامبراکرمﷺ آمده است:

> سوگند به آن‌که جانم در دست اوست! مردم هزینه‌ای محبوب‌تر از سخن خیر نمی‌کنند.[4]

۱. نساء(۴): ۸.
۲. اسراء(۱۷): ۲۳.
۳. اسراء(۱۷): ۵۳.
۴. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۷۴۲.

bozorgmehr.sellfile.ir

در روایت دیگری آمده است مردی از پیامبرﷺ دربارهٔ برترین اعمال پرسید. پیامبرﷺ فرمود: «اطعام کردن و پاکیزه سخن گفتن.»[۱]

امیرالمؤمنین‌ؑ نیز می‌فرماید:

سه چیز از درهای نیکی است: سخاوت و سخن پاکیزه و صبر بر اذیت.[۲]

به خودت اجازه نده مرتکب سخن یا رفتار زشت شوی.[۳]

امام‌صادقؑ نیز در روایتی شیعیان را به‌شدت از سخن زشت و بیهوده برحذر داشته است:

ای شیعیان! مایه زینت ما باشید، نه مایه ننگ ما. با مردم به نیکی سخن بگویید و زبان خود را نگهدارید و آن را از سخنان بیهوده و زیاده بازدارید.[۴]

مفهوم سخن نیکو

برای اینکه بدانیم چه سخنی نیکوست، خداوند در قرآن معیاری برای تشخیص سخن نیک از بد بیان کرده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيدًا؛[۵] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید.

علامه طباطبایی دربارهٔ این آیه می‌فرماید:

سدید از سَداد به معنای درستی و راهیافتگی است. پس قول سدید آن است که اولاً مطابق با واقع است؛ ثانیاً بیهوده نیست و ثالثاً پیامد نامناسب ندارد.[۶]

۱. همان.
۲. همان.
۳. همان، ج ۳، ص ۲۷۴۳.
۴. همان، ص ۲۷۴۲.
۵. احزاب(۳۳): ۷۰.
۶. محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۶، ص ۳۴۷.

بر پایهٔ این آیه، سخن نیک، سخن راستی است که نه بیهوده است و نه پیامدی منفی در پی دارد.

امام‌باقرؑ نیز در تفسیر آیهٔ «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً.»[۱] می‌فرماید:

بهترین سخنی را که دوست دارید به شما بگویند، به مردم بگویید.[۲]

در این روایت نیز معیار دیگری برای تشخیص سخن نیک از بد بیان شده که البته با آنچه در قرآن آمده، تعارضی ندارد، بلکه ابزاری برای تشخیص مصداق‌های قاعده قرآنی است.

افزون بر این، در روایات برخی مصداق‌های سخن خوب نیز بیان شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. سخن از روی علم و آگاهی: در روایات متعددی به این موضوع اشاره شده که انسان باید بر اساس علم و آگاهی سخن بگوید. مثلاً امام‌باقرؑ فرمود:

خوش ندارم زبان شخص بیش از علم او باشد؛ چنان‌که خوش ندارم علم او بیش از عقلش باشد.[۳]

در روایت دیگری آمده است:

آنچه به آن علم نداری، مگو.[۴]

۲. بجا سخن گفتن: امیرالمؤمنینؑ می‌فرماید:

آنچه بدان علم نداری، مگو و هر چه را نیز می‌دانی، مگو که خداوند بر اعضای تو واجباتی مقرر کرده و در روز قیامت به آنها بر تو احتجاج می‌کند.[۵]

۱. بقره(۲): ۸۳.
۲. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۷۴۲.
۳. همان، ص ۲۷۳۷.
۴. همان، ص ۲۷۳۹.
۵. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

از این روایت به‌روشنی برمی‌آید که سخن راست را نیز باید در جای خود گفت و نباید به این دلیل که سخنی راست است، آن‌را در هر جایی بیان کرد.

۳. به اندازه سخن گفتن: در برخی روایات آمده است که در سخن گفتن نباید زیاده‌روی یا کوتاهی کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> سخن میان دو دوست بدگرفتار است: زیاده‌روی و کم‌گویی. زیاده‌گویی بیهوده‌گویی است و کم‌گویی عجز و ناتوانی.[۱]

۴. نداشتن پیامدهای سوئی چون شرمندگی، سرزنش و پشیمانی: در روایاتی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمده است:

> سکوتی که مایهٔ وقار تو باشد، بهتر از کلامی است که مایهٔ ننگ توست.[۲]

> سکوتی که سلامت تو را در پی داشته باشد، بهتر از سخنی است که سرزنش در پی بیاورد.[۳]

> سکوتی که مایه کرامت تو باشد، بهتر از گفتاری است که موجب پشیمانی باشد.[۴]

از آنچه گفتیم، روشن شد که سخن نیکو سخنی است استوار و محکم که راست و سودمند باشد. یکی از راه‌های تشخیص سخن استوار از غیراستوار ملاحظهٔ آن است که آیا دوست داریم کسی آن سخن را به ما بگوید، همین نشانهٔ استوار بودن آن است. راه‌های دیگر نیز توجه به معیارهایی است که در روایات بیان شده؛ مانند عالمانه بودن، بجا بودن، به اندازه بودن و نداشتن پیامد سوء.

آثار سخن نیکو

در منابع اسلامی به برخی از آثار سخن نیکو اشاره شده است. در قرآن‌کریم می‌خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ

۱. همان.
۲. همان، ص ۲۷۴۱.
۳. همان.
۴. همان.

وَمَن يُطِعْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيماً؛[۱] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید؛ تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید، و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان بَرَد قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است.

بر پایهٔ این آیه، سخن استوار و نیکو دو اثر بسیار مهم دارد: اصلاح رفتارهای آدمی و بخشوده شدن گناهان. علامه طباطبایی می‌گوید:

> هرگاه آدمی خود را ملزم به سخن استوار و محکم کند، از سخنان دروغ و لغو و کلامی که پیامدهای سوء دارد، بازمی‌ماند و با رسوخ این صفت در وی، از رفتارهای زشت و نادرست و بیهوده نیز دست برمی‌دارد و از [آنها]... پشیمان می‌شود و توبه می‌کند.[۲]

بدین ترتیب سخن نیکو، هم رفتار را اصلاح می‌کند و هم موجب بخشوده شدن گناهان پیشین می‌گردد.

در سورهٔ اسراء نیز به یکی دیگر از آثار سخن نیکو اشاره شده است:

وَ قُلْ لِعِبادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوًّا مُبِيناً؛[۳] و به بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است بگویند»، که شیطان میانشان را به هم می‌زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

بر اساس این آیه، خداوند به مؤمنان فرمان می‌دهد سخن نیکو بگویند تا میان آنان اختلاف نیفتد. بنابراین یکی دیگر از آثار سخن نیکو، جلوگیری از ایجاد فتنه و اختلاف میان مردم است.

در سخنان معصومان علیهم‌السلام نیز به برخی از آثار سخن نیکو اشاره شده است. امام‌علی علیه‌السلام می‌فرماید:

> مردم را به‌خوبی مخاطب قرار دهید و با آنان به‌خوبی سخن بگویید تا پاسخی زیبا بشنوید.[۴]

۱. احزاب(۳۳): ۷۰ و ۷۱.
۲. محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۶، ص ۳۴۷.
۳. اسراء(۱۷): ۵۳.
۴. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۷۴۳.

bozorgmehr.sellfile.ir

کسی که نیکو سخن بگوید، همیشه پیروز است.[۱]

کسی که زبانش شیرین است، دوستانش بسیار است.[۲]

زبانت را به نیکو سخن گفتن عادت ده تا از سرزنش شدن در امان باشی.[۳]

زبانت را به نرم‌گویی و سلام کردن عادت ده تا دوستداران تو افزون و دشمنان تو کم گردند.[۴]

امام‌باقر علیه‌السلام نیز در روایتی می‌فرماید:

سخن نیکو مال را افزون می‌کند؛ روزی را رشد می‌دهد؛ اجل را به تأخیر می‌اندازد؛ شخص را محبوب خانواده و خویشانش می‌سازد و او را وارد بهشت می‌کند.[۵]

از همین روست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

سخن زشت مگو، هر چند از پاسخ دادن عاجز باشی.[۶]

راه نیکو سخن گفتن

زبان عضوی است که استفاده کردن از آن بسیار آسان و قلمرو آن بسیار وسیع است. دیگر اعضای انسان مانند چشم، گوش و حسِ لامسه، تنها در اموری خاص کاربرد دارند، اما زبان را می‌توان دربارهٔ همه موجودات مادی و معنوی، دنیایی و اخروی، گذشته، حال و آینده به‌کار برد. از دیگر سو، هر سخنی که از زبان صادر شود، بر همهٔ اعضای آدمی تأثیر می‌گذارد. از این روست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

هنگامی که صبح می‌شود، همهٔ اعضا به زبان می‌گویند از خدا بترس و متعرض ما نشو که اگر

۱. همان.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.
۵. همان.
۶. همان، ص ۲۷۳۵.

تو در مسیر صحیح حرکت کنی، ما نیز در مسیر صحیح خواهیم بود و اگر منحرف شوی، ما نیز منحرف خواهیم شد.[۱]

حال باید پرسید چگونه می‌توان زبان را مهار کرد؟ مهم‌ترین و کارآمدترین شیوه برای مهار زبان آن است که پیش از سخن گفتن باید دربارهٔ آن اندیشید تا روشن شود آیا سخن موردنظر نیکوست، یا اینکه پیامد زیانباری دارد. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است:

زبان عاقل پشت قلب او، و قلب احمق پشت زبان اوست.[۲]

مراد امام علیه‌السلام این است که عاقل پیش از آنکه سخنی بگوید، آن را از صافی عقل خود می‌گذراند تا اگر سخن نیکو و مناسب بود، آن را بر زبان آورد و یا از بیان آن خودداری کند. به‌عکس، نادان نخست سخن می‌گوید، آن‌گاه دربارهٔ درستی یا نادرستی آن اندیشه می‌کند. از این رو، عاقل از بیان سخنان زشت در امان است و نادان پیوسته گرفتار لغزش‌های زبان.

مطلب دیگری که چه‌بسا غفلت از آن موجب بی‌توجهی به زبان و مهار آن می‌شود، این است که معمولاً آدمی سخن را بخشی از عمل و رفتار خود به شمار نمی‌آورد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی می‌فرماید:

کسی که گفتارش را [بخشی] از رفتارش بداند، گفتارش کم می‌شود، مگر در موارد نیاز.[۳]

بنابراین راه دیگر برای مهار زبان این است که بدانیم سخن گفتن نیز بخشی از اعمال و رفتار ماست و در مقابل آن مسئول هستیم.

۷. عفو و گذشت

عفو و گذشت یکی از مکارم اخلاقی است که در منابع دینی به آن بسیار سفارش شده است.

۱. همان، ج ۴، ص ۲۷۷۸.
۲. همان.
۳. همان، ج ۳، ص ۲۷۳۸.

bozorgmehr.sellfile.ir

خداوند در قرآن‌کریم پیامبرﷺ را به گذشت از آزارها و کارشکنی‌های اهل‌کتاب فرامی‌خواند:

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛[1] بسیاری از اهل کتاب ـ پس از اینکه حق برایشان آشکار شد ـ از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند که شما را، بعد از ایمانتان، کافر گردانند. پس عفو کنید و درگذرید، تا خدا فرمان خویش را بیاورد، که خدا بر هر کاری تواناست.

همچنین خداوند به پیامبرﷺ دستور می‌دهد:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ؛[2] گذشت پیشه کن، و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان رُخ برتاب.

خداوند در قرآن به کرّات مؤمنان را با ویژگی عفو و گذشت وصف می‌کند:

الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛[3] همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم در می‌گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد.

در برخی آیات نیز به‌صراحت مؤمنان را به عفو و گذشت امر می‌کند:

وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛[4] باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزنده مهربان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛[5] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حقیقت برخی از همسران

۱. بقره(۲): ۱۰۹.
۲. اعراف(۷): ۱۹۹.
۳. آل عمران(۳): ۱۳۴.
۴. نور(۲۴): ۲۲.
۵. تغابن(۶۴): ۱۴.

شما و فرزندان شما دشمن شمایند، از آنان بر حذر باشید، و اگر ببخشایید و درگذرید و بیامرزید، به راستی خدا آمرزنده مهربان است.

وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ؛[1] و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی‌دارد.

در سخنان معصومانﷺ نیز این صفت بسیار ستوده شده است. پیامبرﷺ می‌فرماید:

به مکارم اخلاق توجه کنید که خداوند عزوجل مرا برای آنها برانگیخت و برخی از مکارم اخلاق آن است که آدمی کسی را که به او ستمی کرده است، ببخشاید؛ به کسی که از او دریغ کرده، اعطا کند؛ با کسی که رابطه‌اش را با او قطع کرده، رابطه برقرار کند و آن را که از او عیادت نکرده عیادت کند.[2]

امیرالمؤمنینﷺ می‌فرماید:

عفو تاج مکارم اخلاق است.[3]

امام‌صادقﷺ نیز در روایتی می‌فرماید:

برای خداوند جرعه‌ای محبوب‌تر از جرعه‌ای خشم نیست که شخص آن را به صبر یا به حلم فروبرد.[4]

مفهوم عفو و گذشت

عفو، صفح، غفران، حلم و کظم‌غیظ واژه‌هایی هستند با معانی نزدیک به هم. عفو به معنای بخشیدن خطای خطاکار و تنبیه نکردن او و معادل گذشت‌کردن در زبان فارسی است. در قرآن

۱. شوری(۴۲): ۴۰.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۸۶، ص ۴۲۰.
۳. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۰۱۲.
۴. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۸۶، ص ۴۱۳.

bozorgmehr.sellfile.ir

گاه واژه صفح و غفران نیز در این معنا به کار رفته است. صفح در لغت به معنای صرف‌نظر کردن و مترادف با عفو است.[۱]

اما برخی مفسران گفته‌اند عفو به معنای تنبیه نکردن و بخشیدن خطاکار و صفح نیز به معنای بخشیدن خطاکار بدون سرزنش کردن اوست. در روایتی از امام‌سجاد علیه‌السلام آمده است: «صفح به معنای عفو و گذشت بدون سرزنش است.»[۲] بنابراین صفح، برتر از عفو است که در برخی آیات مؤمنان بدان سفارش شده‌اند.

غفران نیز به معنای پوشاندن است. از این رو غفران گناه به معنای پوشاندن گناه و گذشتن از آن است در سورهٔ آل‌عمران، فروبردن خشم مقدم بر عفو آمده است؛ زیرا فروبردن خشم و واکنش نشان ندادن به‌تنهایی دلالتی بر پاکی درون از قصد انتقام و کینه ندارد. به بیان دیگر، این تقدم بیانگر آن است که متقین نه‌تنها خشم خود را فرومی‌برند، بلکه از خطای خطاکار نیز می‌گذرند. حلم نیز به معنای شتاب نکردن در تنبیه و مهار کردن خشم است که از نظر معنا، با فروبردن خشم نزدیکی بسیار دارد.

از آنچه بیان شد، روشن می‌شود که مورد عفو و فروبردن خشم و حلم جایی است که کسی در حق شخصی مرتکب رفتاری زشت شود. بنابراین مؤمنان در برابر رفتار یا سخن زشت دیگران، نخست حلم پیشه می‌کنند و خشم خود را فرومی‌خورند و سپس وی را می‌بخشند و از تنبیه وی ـ با اینکه توانایی آن را دارند ـ صرف‌نظر می‌کنند.

البته، باید دانست که عفو و گذشت در جایی نیکوست که خطاکار در حق دیگری کار زشتی را مرتکب شده باشد (حق الناس)، اما اگر خطای او تخلف از قانون الهی است (حق الله)، عفو و گذشت امری پسندیده نیست.[۳] از این رو در روایتی آمده است:

> پیامبر هیچ‌گاه از کسی برای تضییع حق خودش انتقام نگرفت، بلکه عفو و صرف‌نظر می‌کرد.[۴]

۱. ملامحسن فیض کاشانی، *صافی*، ج ۱، ص ۱۶۲.
۲. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۰۱۴.
۳. ملامحسن فیض کاشانی، *صافی*، ج ۱، ص ۱۶۲.
۴. محمدحسین طباطبایی، *سنن النبی* صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۱۲۲.

افزون بر این، عفو و گذشت در صورتی پسندیده است که موجب جری شدن خطاکار و رواج خطا نشود. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است:

> عفو و گذشت موجب فساد شخص پست می‌شود، چنان‌که موجب اصلاح شخص بزرگوار می‌شود.[۱]

آثار عفو و گذشت

۱. اجر و پاداش الهی: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

> هرگاه خشم، شما را تحت فشار قرار داد، با عفو و گذشت آن را دفع کنید. در روز قیامت منادی ندا می‌دهد: «هر که پاداش او برعهده خداوند است برخیزد.» [و] جز عفوکنندگان برنخیزند. آیا سخن خداوند [در قرآن] را نشنیده‌اید [که] «فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ.»[۲]

۲. از میان رفتن کینه‌ها: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است:

> عفو و گذشت کنید تا کینه‌های میان شما از میان برود.[۳]

۳. عزت و سرافرازی: در روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است:

> عفو و گذشت داشته باشید که عفو و گذشت جز بر عزت شخص نمی‌افزاید. پس یکدیگر را عفو کنید تا خداوند شما را عزیز کند.[۴]

۴. طول عمر: در روایتی دیگر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم:

> کسی که عفو و گذشتش زیاد باشد، عمرش طولانی خواهد بود.[۵]

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۰۱۵.
۲. همان، ص ۲۰۱۲.
۳. همان.
۴. همان، ص ۲۰۱۳.
۵. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

۵. جذب مردم و اصلاح آنان: در روایتی آمده است: مردی خدمت پیامبرﷺ رسید و از خدمتکاران خود گله‌داشت. پیامبرﷺ فرمود: آنها را عفو کن و از خطاهایشان بگذر تا قلب‌هایشان اصلاح شود. مرد عرض کرد: ای رسول‌خدا! آنان در بی‌ادبی با یکدیگر تفاوت دارند. حضرت فرمود: از آنها بگذر.[۱]

۶. جلب حمایت مردم: عفو و گذشت موجب می‌شود مردم از عفوکننده، به هنگام رویارویی با جاهلان حمایت کنند. در روایتی امیرالمؤمنینؑ می‌فرماید:

> نخستین عوضی که شخص بردبار از این ویژگی خود به‌دست می‌آورد، این است که مردم در مقابله با جاهل، طرفدار وی خواهند بود.[۲]

منشأ عفو و گذشت و راه رسیدن به آن

انسان به صورت طبیعی بدی را به بدی پاسخ می‌دهد و نیکی را به نیکی؛ همان‌گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید:

> هَلْ جَزَاء الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؛[۳] مگر پاداش احسان جز احسان است؟

> وَالَّذِينَ كَسَبُواْ السَّيِّئَاتِ جَزَاء سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا؛[۴] و کسانی که مرتکب بدی‌ها شده‌اند، [بدانند که] جزای [هر] بدی مانند آن است.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا اسلام برخلاف این قاعده و رویهٔ طبیعی، ما را به عفو و گذشت فرامی‌خواند؟ پاسخ این پرسش تا حدی در مباحث مطرح‌شده در آثار عفو و گذشت روشن شد. با این همه، در برخی آیات و روایات نیز چرایی عفو و گذشت بیان شده است:

> وَلَا يَأْتَلِ أُوْلُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُوْلِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛[۵] و سرمایه‌داران و

۱. همان، ص ۲۰۱۵.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۸۶، ص ۴۲۵.
۳. الرحمن(۵۵): ۶۰.
۴. یونس(۱۰): ۲۷.
۵. نور(۲۴): ۲۲.

> فراخ‌دولتان شما نباید از دادنِ [مال] به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند، و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزنده مهربان است.

این آیه به‌طور ضمنی یکی از علل عفو و گذشت را دستیابی به عفو و رحمت الهی می‌داند. در آیه‌ای دیگر، خداوند اعتقاد به معاد را عامل عفو و گذشت می‌شمرد:

> وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ؛[۱] و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم، و یقیناً قیامت فرا خواهد رسید. پس به خوبی صرف‌نظر کن.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

> خداوند به پیامبرﷺ می‌فرماید: «از آزار مشرکان دلتنگ مباش که ما این جهان را بیهوده نیافریده‌ایم و آنان در روز قیامت به سزای اعمالشان خواهند رسید. پس از آنها درگذر و عفوشان کن.»[۲]

بدین‌ترتیب، این آیه نیز یکی از دلایل عفو و گذشت را بیان می‌کند و آن اینکه خداوند در روز قیامت سزای رفتارهای زشت‌کاران را خواهد داد. به سخن دیگر، از آنجا که مؤمن معتقد به خداوند و عدالت اوست و ایمان دارد که هر کسی سزای عملش را در این سرا یا سرای آخرت خواهد دید، از خطای خطاکار می‌گذرد.

در نامهٔ امیرالمؤمنینؑ به مالک‌اشتر نیز مطلبی آمده است که یکی دیگر از دلایل لزوم عفو و گذشت را بیان می‌دارد:

> و بر مردم همچون درنده‌ای زیان‌رسان مباش که خوردن آنان را غنیمت می‌شمارد، که آنان دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند یا همنوع تو. خطاهایی از آنها سرخواهد زد و علت‌هایی بر آنها عارض خواهد شد و به‌عمد یا خطا دچار لغزش خواهند شد. پس چنان

۱. حجر(۱۵): ۸۵.
۲. بنگرید به: محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۱۹۹.

bozorgmehr.sellfile.ir

عفو و گذشت خود را شامل حال آنان کن که دوست داری خداوند عفو و گذشت خود را شامل حال تو کند.[۱]

امام﵇ در این نامه منشأ عفو و گذشت را دو چیز می‌داند:

۱. مردم یا برادران دینی یکدیگرند یا همنوع، و همین اقتضا دارد تا جایی که ممکن است از خطاهای یکدیگر چشم پوشند.

۲. انسان همواره در معرض لغزش و خطاست. به همان‌سان که خداوند از خطاهای ما می‌گذرد، بندگان او نیز باید از خطاهای یکدیگر درگذرند.

پس از این توضیحات، حال باید پرسید چگونه می‌توان خود را به این فضیلت آراست؟ پاسخ این است که، اندیشیدن در آثار نیکوی عفو و گذشت و وعده‌های نیکویی که خداوند به عفوکنندگان داده و نیز تمرین مهارکردن خشم و از سویی تکرار عفو و گذشت، موجب می‌شود شخص به‌تدریج به این رفتار عادت کند و اندک اندک این فضیلت در او تثبیت گردد.

۸. همیاری در کارهای نیک و ناهمیاری در کارهای ناپسند

یکی دیگر از ویژگی‌های اخلاق اجتماعی که در قرآن و روایات بر آن تأکید شده، همیاری در نیکی‌ها و همیاری نکردن در زشتی‌ها است. خداوند در قرآن خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُواْ وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبِرِّ وَالتقوا وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ؛[۲] و چون از احرام بیرون آمدید [می‌توانید] شکار کنید، و البتّه نباید کینه‌توزی گروهی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند، شما را به تعدّی وادارد. و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدّی دستیار هم نشوید، و از خدا پروا کنید که خدا سخت‌کیفر است.

در این آیه به‌صراحت به این موضوع پرداخته شده است. برخی مفسران گفته‌اند همیاری در کارهای نیک و همیاری نکردن در گناه و تعدی، اساس سنت اسلامی است.[۳]

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمة*، ج ۳، ص ۲۰۱۳.
۲. مائده(۵): ۲.
۳. بنگرید به: محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۵، ص ۱۷۲؛ ناصر مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۴، ص ۲۴۹.

در سخنان معصومان﵈ نیز بر این اصل تأکید شده است. در این باره امام‌صادق﵇ می‌فرماید:

خداوند متعال مؤمنان را از یک ریشه آفریده است. هیچ مؤمنی از این ریشه خارج نیست و هیچ غیر مؤمنی از این ریشه نروییده است. سوگند به خدا مَثل آنان مَثل سر در بدن و مَثل انگشتان در کف دست است. پس اگر از کسی خلاف این را دیدید، بی‌تردید بدانید که منافق است.[۱]

این روایت بیانگر آن است که مؤمنان چون اعضای یک بدن، در همهٔ امور با یکدیگر همکاری و همیاری دارند.

بنی آدم اعضای یک پیکرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

امیرالمؤمنین﵇ نیز مردم را به همیاری در پیروی از خدا فرامی‌خواند:

ای مردم! بشتابید به همیاری در پیروی از دستورهای خداوند، اقامه عدل مطلوب او، وفای به پیمان او و انصاف با او در همهٔ حقوق او، که بنده به چیزی مانند خیرخواهی در این امر و همیاری نیکو در آن نیازمند نیست. ... ولی یکی از حقوق واجب خداوند عزوجل بر بندگان، همیاری در اقامه حق در میان آنها است.[۲]

خواری در راه اطاعت خداوند، به عزت نزدیک‌تر از همیاری در معصیت خداوند است.[۳]

مفهوم همیاری در کارهای نیک

تعاون و همیاری به معنای یاری کردن یکدیگر است. آنچه توضیح بیشتری می‌طلبد، مفهوم «بِرّ» و «تقوا» و «اثم» و «عدوان» است. علامه طباطبایی می‌گوید:

مراد از «بِرّ» در این آیه ـ چنان‌که در آیهٔ ۱۷۷ سوره بقره آمده است ـ ایمان و نیکو انجام دادن

۱. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۴۶، ص ۳۰۴.
۲. همان، ج ۴۷، ص ۳۵۶.
۳. همان، ج ۵۷، ص ۵۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

عبادات و معاملات است. مراد از تقوا نیز التزام عملی به امر و نهی خداوند است. بنابراین همیاری در «بِرّ» و «تقوا» به معنای اجتماع و اتحاد و یاری کردن یکدیگر در ایمان و عمل صالح بر پایهٔ تقوای الهی است. در مقابل، اثم به معنای کار زشتی است که موجب دور ماندن انسان از سعادت می‌شود و «عدوان» نیز به معنای تجاوز به حقوق مردم است.[۱]

در *تفسیر نمونه* نیز آمده است:

بر اساس همین آیه، در فقه اسلام نیز پاره‌ای از معاملات که جنبهٔ کمک به گناه دارد، تحریم شده است؛ مانند فروختن انگور به کارخانه شرابسازی و اجاره دادن محل کسب و کار برای انجام کارهای خلاف شرع.[۲]

بنابراین مراد از همیاری در کار نیک، همیاری در ایمان و عمل صالح و رعایت تقوای الهی است و مراد از کار زشت و تعدی نیز تمام کارهایی است که آدمی را از رسیدن به سعادت الهی بازمی‌دارد.

در روایات متعدد برخی از مصداق‌های همیاری در گناه و تجاوز به حقوق دیگران مشخص و از آنها نهی شده است. در روایتی چنین آمده است: کسی که دیگری را با یک کلمه بر کشتن مسلمانی یاری کند، روز رستاخیز خداوند را ملاقات می‌کند، درحالی‌که بر پیشانی او نوشته شده «ناامید از رحمت الهی».[۳] امام‌رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

کسی که گناهکار را دوست بدارد، گناهکار است و کسی که شخص مطیع خدا را دوست بدارد، خود او نیز مطیع خداست و کسی که ظالمی را یاری کند، ظالم است و کسی که عادلی را یاری نکند نیز ظالم است.[۴]

امام‌باقر علیه‌السلام نیز چنین فرمود:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در ارتباط با شراب ده گروه را لعنت کردند: کسی که درخت مو را می‌کارد، کسی

۱. بنگرید به: محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۵، ص ۱۷۲.
۲. ناصر مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۴، ص ۲۴۹.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۶۸.
۴. ابوجعفر محمد صدوق، *عیون الاخبار الرضا* علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۶۰.

که از آن نگهبانی می‌کند، کسی که آن را می‌فروشد، کسی که آن را می‌خرد، کسی که آن را می‌خورد، کسی که بهای آن را مصرف می‌کند، کسی که آب انگور را می‌گیرد، کسی که آن را حمل می‌کند، کسی که شراب را برای او می‌برند و ساقی آن.[۱]

بدین ترتیب هر نوع همکاری در گناه مردود و مؤمن از آن منع شده است.

آثار همیاری در کارهای نیک و ناهمیاری در کارهای زشت

مهم‌ترین اثری که بر این فضیلت اخلاقی مترتب می‌شود، ارزش یافتن و اعتلای ارزش‌های الهی و حاکمیت یافتن ایمان و عمل صالح و تقوا از یک‌سو، و بی‌ارزش شدن و از رواج افتادن رذیلت‌ها از سوی دیگر است. مثال بارز این همیاری را در صدر اسلام می‌بینیم. در آن زمان، مسلمانان و پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله با همیاری یکدیگر در مدتی کوتاه اسلام را نه‌تنها در سراسر جزیرة العرب، بلکه در ایران و روم گستراندند. اما نمونه آشکار همیاری نکردن در بِرّ و تقوا و همکاری کردن در گناه و تجاوز به حقوق مردم، حادثهٔ کربلاست که درنتیجه آن سال‌ها حکومت ظلم و جور بر مردم چیره شد.

موانع همیاری در نیکی‌ها و ناهمیاری در زشتی‌ها و راه از میان بردن آنها

به نظر می‌رسد مهم‌ترین علت ناهمیاری در بِرّ و تقوا، دوری از زیان‌های احتمالی جانی و مالی است؛ چنان‌که اصلی‌ترین عامل همیاری در گناه، نیز رسیدن به منافع مالی و جانی است. بنابراین مؤمن برای گرفتار نشدن در این رذیلت باید بداند که سود و زیان و سربلندی و خواری در اختیار خداوند است:

مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُوْلَئِكَ هُوَ يَبُورُ؛[۲] هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آنِ خداست. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار شایسته به آن

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۶، ص ۴۲۹.
۲. فاطر(۳۵): ۱۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

رفعت می‌بخشد. و کسانی که با حیله و مکر کارهای بد می‌کنند، عذابی سخت خواهند داشت، و نیرنگشان خود تباه می‌گردد.

این آیه آشکارا بیان می‌دارد که سرچشمهٔ عزت و سربلندی، خداوند است و هیچ کس جز با پیروی از فرمان‌های او نمی‌تواند به عزت رسد و اگر کسانی بخواهند با زشت‌کاری بدان نایل شوند، تلاششان به جایی ره نمی‌برد و اگر هم به عزتی برسند، موقتی و ظاهری خواهد بود. از این رو، امام علی‌ؑ می‌فرماید:

خواری در راه اطاعت خداوند، به عزت نزدیک‌تر از همیاری در معصیت خداوند است.[1]

بنابراین بهترین راه برای زدودن موانع همیاری در نیکی‌ها و ناهمیاری در زشتی‌ها آن است که آدمی بداند خداوند سرچشمهٔ عزت و سربلندی و خیر است و اگر کسی بخواهد به آن دست یابد تنها باید به دستورهای خداوند ـ که یکی از آنها همیاری در نیکی‌ها و ناهمیاری در زشتی‌هاست ـ سربسپرد.

۹. اهتمام به امور مسلمانان و رسیدگی به آنها

توجه به دیگر مسلمانان و رسیدگی و کمک به آنان در رفع مشکلات از موضوعاتی است که در منابع اسلامی بر آن انگشت تأکید نهاده‌اند. خداوند در قرآن مؤمنان را برادران یکدیگر می‌خواند:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛[2] در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.

در آیه‌ای دیگر، قرآن یکی از ویژگی‌های پیروان پیامبرﷺ را مهربانی نسبت به

۱. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۵۷، ص ۵۶.
۲. حجرات(۴۹): ۱۰.

یکدیگر بیان می‌کند:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ؛[1] محمدﷺ پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با یکدیگر مهربانند.

بدیهی است برادری مؤمنان با یکدیگر می‌طلبد که آنان با یکدیگر مهربان باشند و به‌هنگام نیاز به یاری یکدیگر بشتابند.

در روایات نیز بر این موضوع تصریح شده است. امام‌صادقؑ به قول از پیامبرﷺ می‌فرماید:

کسی که شب را به صبح برساند و به امور مسلمانان توجهی نداشته باشد، مسلمان نیست و کسی که فریاد یاری‌خواهی مسلمانی را بشنود و به یاری او نشتابد، مسلمان نیست.[2]

در روایاتی دیگر از امام‌صادقؑ آمده است:

مؤمنان برادر و فرزندان یک پدر و مادر هستند. هرگاه یکی از آنها دچار درد و رنجی شود، دیگران نیز به خواب نمی‌روند.[3]

مؤمنان برادر یکدیگر و همانند اعضای یک بدن هستند. اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر اعضا نیز آن را حس می‌کنند و روح آنان نیز یکی است و ارتباط روح مؤمن با خدا سخت‌تر از ارتباط شعاع خورشید با خود خورشید است.[4]

و از پیامبرﷺ نیز روایت شده است:

مردم عیال خداوند هستند و محبوب‌ترین مردم نزد خدا کسی است که برای مردم سودمندتر است و خانواده‌ای را خوشنود می‌کند.[5]

۱. فتح(۴۸): ۲۹.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۶۳.
۳. همان، ص ۱۶۵.
۴. همان، ص ۱۶۶.
۵. همان، ص ۱۶۳.

bozorgmehr.sellfile.ir

اهمیت این موضوع تا آنجاست که پیامبرﷺ آن را معیار سنجش تعهد دینی قرار می‌دهد:

> متعبدترین مسلمان کسی است که قلبش نسبت به دیگر مسلمانان صاف‌تر و سالم‌تر [از گناه] است.[۱]

مصداق‌های اهتمام به امور مسلمانان

در روایات ما برای این منظور مصداق‌های متعددی بیان شده که در اینجا به برخی از آنها می‌پردازیم:

۱. **برآوردن نیازهای مؤمن:** در روایتی امام‌صادق؈ به نقل از پیامبرﷺ می‌فرماید:

> مؤمنان برادرند و نیازهای یکدیگر را برآورده می‌کنند. به همین سبب، خداوند نیز در روز قیامت نیازهای آنان را برمی‌آورد.[۲]

۲. **رسیدگی به نیازمندان و تأمین نیازهای آنان:** امام‌صادق؈ می‌فرماید:

> خداوند عزوجل مردمانی را آفریده و آنان را برای برآوردن نیازهای شیعیانِ نیازمند برگزیده تا بدین سبب به آنان بهشت را پاداش دهد. اگر می‌توانی، از آنان باش.[۳]

۳. **کمک به درماندگان و رفع مشکلات آنها:** در روایتی از امام‌صادق؈ آمده است:

> کسی که به فریاد برادر غمگین و درماندهٔ خود در اوج درماندگی و ناراحتی برسد و مشکل او را برطرف کند و او را در برآوردن نیاز خود یاری نماید، خداوند برای او بدین سبب هفتاد و دو رحمت الهی می‌نویسد: یکی از اینها در دنیا شامل حال او می‌شود و دنیای او را اصلاح می‌کند و هفتاد و یک رحمت دیگر برای روز رستاخیز و سختی‌های آن ذخیره می‌شود.[۴]

۱. همان.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۷، ص ۳۱۱.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۹۳.
۴. همان، ص ۱۹۷.

همچنین ایشان به نقل از پیامبرﷺ فرمود:

> محبوب‌ترین کارها نزد خداوند خشنود کردن مؤمن است، به اینکه گرسنگی او را برطرف کنی یا مشکل او را حل نمایی.[۱]

کمک به درماندگان و نیازمندان آن‌چنان اهمیت دارد که امام‌باقر؈ در پاسخ به گفته یکی از اصحاب مبنی بر اینکه جمعیت شیعیان افزایش یافته، می‌فرماید: آیا ثروتمندان به تهیدستان توجه دارند و نیکوکاران، بدکاران را عفو می‌کنند و [شیعیان با یکدیگر] مواسات می‌کنند؟ او عرض کرد: خیر. امام؈ فرمود: آنان شیعه نیستند. شیعه کسی است که ویژگی‌های پیش‌گفته را داراست.[۲]

۴. **خدمت به مؤمنان:** امیرالمؤمنین؈ به نقل از پیامبرﷺ می‌فرماید:

> هیچ مسلمانی گروهی از مسلمانان را خدمت نمی‌کند، مگر اینکه خداوند در بهشت به تعداد آنها به او خدمتکار عطا می‌کند.[۳]

در سیرهٔ معصومان؈ نمونه‌های متعددی از اهتمام ایشان به امور مسلمانان نقل شده که به برخی از آنها به‌اختصار اشاره می‌کنیم: امیرالمؤمنین؈ و خانواده‌اش سه شب پیاپی غذای افطاری خود را که قرص نانی بود، به یتیم و اسیر و فقیر بخشیدند و در شأن آنان سورهٔ «هل أتی» نازل شد. همچنین نقل شده است که مردی از امام‌حسن؈ درخواست کمک کرد. امام؈ پنجاه‌هزار درهم و پانصد دینار به او بخشید و فرمود: حمالی بیاور تا آنها را ببرد. هنگامی که سائل، چنین کرد، امام؈ بالاپوش خود را به وی بخشید و فرمود: این کرایه حمال است.[۴] همچنین روایت شده که امام‌حسن؈ وقتی شنید مردی که در کنار او در مسجدالحرام نشسته، از خدا می‌خواهد به او ده هزار درهم روزی کند به منزل خویش آمد و همان مبلغ را برای او فرستاد.[۵]

۱. همان، ص ۱۹۱.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۷، ص ۳۱۳.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۰۹.
۴. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۴۳، ص ۳۴۱.
۵. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

همچنین گفته‌اند در مدینه تعداد زیادی خانواده زندگی می‌کردند که مایحتاجشان تأمین می‌شد، ولی نمی‌دانستند چه کسی آنها را تأمین می‌کند. هنگامی که امام سجاد علیه السلام رحلت کرد، روزی آنان نیز قطع شد.[۱] نقل است که زیدبن اسامه هنگامی که مرگش نزدیک شد، می‌گریست. امام زین‌العابدین علیه السلام به او فرمود: چرا می‌گریی؟ عرض کرد: پنجاه هزار دینار بدهی دارم و چیزی نگذاشته‌ام که بتوانند آن را بپردازند. امام علیه السلام فرمود: گریه نکن! بدهی شما بر عهده من. سپس بدهی وی را ادا کرد.[۲]

آثار اهتمام به امور مسلمانان

اهتمام به امور مسلمانان و یاری کردن آنان پیامدهای مبارکی دارد که در اینجا برخی از مهم‌ترین آنها را که در روایات آمده، به‌اختصار بیان می‌نماییم:

در روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

> کسی که زیان آبی یا آتشی را از گروهی از مسلمانان برگرداند، بهشت بر او واجب می‌شود.[۳]
> کسی که نیازی از مؤمن را برآورده کند، خداوند نیازهای بسیاری از وی را برآورده می‌سازد که کمترین آنها [ورود به] بهشت است.[۴]

امام‌صادق علیه السلام می‌فرماید:

> کسی که در پی برآوردن نیاز برادر مؤمن خود باشد، خداوند نیز تا هنگامی که وی در این کار است، در پی تأمین نیازهای اوست.[۵]

همچنین امام علیه السلام به سدیر صیرفی می‌فرماید: دارایی کسی بسیار نمی‌شود، مگر اینکه حجت خداوند علیه او نیز بیشتر می‌شود. اگر توانایی دفع حجت خدا علیه خود را دارید، آن را

۱. همان، ج ۴۶، ص ۵۶.
۲. همان.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۶۳.
۴. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۷، ص ۲۸۵.
۵. همان، ص ۲۸۶.

دفع کنید. سدیر به امام علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول‌خدا! با چه چیزی؟ امام علیه السلام فرمود: با برآوردن نیازهای برادرانتان با دارایی‌تان.[۱]

افزون بر آثار معنوی که در روایات آمده، اهتمام به امور مسلمانان روح اتحاد و برادری و دوستی را بر پیکره جامعه می‌دمد.

سرچشمه‌های اهتمام به امور مسلمانان

از دیدگاه اسلام مؤمنان همگی فرزندان یک پدر و مادرند و رابطهٔ میان آنها رابطهٔ برادری است، از این رو با یکدیگر مهربان و در مشکلات یار و یاور یکدیگرند. در روایتی از امام‌صادق علیه السلام آمده است:

> مؤمنان برادر و فرزندان یک پدر و مادر هستند و هرگاه یکی از آنها دچار درد و رنجی شود، دیگران نیز به خواب نمی‌روند.[۲]

افزون بر این، اسلام مؤمنان را همانند اعضای یک پیکر می‌داند. از این رو، سلامتی و بیماری هر عضو بر کارکرد اعضای دیگر تأثیر می‌نهد؛ چنان‌که هرگاه مؤمنی دچار مشکل شود یا نیازمند و رنجور گردد، دیگر مؤمنان نیز رنجور می‌شوند، از این رو برای رفع مشکل او بسیج می‌شوند و آرام نمی‌گیرند تا آن مؤمن آرام گیرد. امام‌صادق علیه السلام در روایتی دیگر می‌فرماید:

> مؤمنان برادر یکدیگر و همانند اعضای یک بدن هستند. اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر اعضا نیز آن را حس می‌کنند و روح آنان نیز یکی است و ارتباط روح مؤمن با خدا سخت‌تر از ارتباط شعاع نور خورشید با خورشید است.[۳]

افزون براین، از دیدگاه اسلام همهٔ مردم اعضای خانواده‌ای واحدند که خداوند عهده‌دار تأمین نیازمندی‌های آنان است. از این‌رو، چنان‌که اعضای یک خانواده در شادی و غم

۱. همان، ص ۳۰۲.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۶۵.
۳. همان، ص ۱۶۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

یکدیگر شریک‌اند، مردم نیز باید در غم و شادی یکدیگر شریک باشند و به یاری نیازمندان بشتابند. امام‌صادق‌علیه‌السلام از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کند:

> مردم همگی عیال خداوند هستند. پس محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کسی است که به عیال خداوند سود برساند و خانواده‌ای را خوشنود کند.[1]

راه و روش اهتمام به امور مسلمانان

آنچه در باب مصداق‌های اهتمام به امور مسلمانان گفته شد و نیز توجه به نمونه‌های عملی توجه به مؤمنان و یاری آنها در سیرهٔ معصومان‌علیهم‌السلام تا حد زیادی راه و روش عمل به این وظیفهٔ اخلاقی را روشن می‌کند. در اینجا تنها به بیان این نکته بسنده می‌کنیم که اهتمام به امور مسلمانان صورت واحدی ندارد، بلکه هر مؤمن بر حسب توانایی‌ها و موقعیت خود می‌تواند و باید به این وظیفه عمل کند؛ به عنوان مثال، دانشمندان و نویسندگان با بیان و قلم خود و ثروتمندان با اختصاص بخشی از درآمدشان به فعالیت‌های خیریه.

۱. همان، ص ۱۶۳.

پرسش

۱. مهم‌ترین فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی در نظام اخلاقی اسلام را نام ببرید.

۲. مفهوم و جایگاه فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی را بیان کنید.

۳. برخی از مهم‌ترین آثار فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی را با استناد به روایات برشمرید.

۴. منشأ فضیلت‌های اخلاقی اجتماعی را بیان نمایید.

۵. راه و روش آراسته شدن به فضیلت‌های اجتماعی را توضیح دهید.

برای پژوهش

در گذشته، اخلاق نقش عمده‌ای در انتظام جامعه‌ها داشته است، اما در دوران رنسانس و پس از آن، اخلاق و ارزش‌های اخلاقی به‌شدت زیر سؤال رفت. با این همه، در اواخر قرن بیستم نوعی بازگشت به اخلاق در جوامع به‌ویژه جوامع غربی به وجود آمده است. به نظر شما عوامل این بازگشت چیست و چه تأثیراتی بر جای خواهد گذاشت؟

برای مطالعه بیشتر

اخلاق، سیدعبدالله شُبَّر، ترجمهٔ محمدرضا جباران، هجرت.

اخلاق در قرآن، محمدتقی مصباح یزدی.

حقایق در اخلاق و سیر و سلوک، ملامحسن فیض کاشانی، ترجمه و شرح محمدباقر ساعدی خراسانی، انتشارات علمیهٔ اسلامیه.

bozorgmehr.sellfile.ir

فصل پنجم

آشنایی با برخی رذایل اخلاقی

bozorgmehr.sellfile.ir

در این فصل برخی از مهم‌ترین رذیلت‌های اخلاقی را به‌اختصار بررسی می‌کنیم. در این فصل نخست جایگاه و سپس مفهوم، آثار، سرچشمه‌ها و راه مبارزه با رذیلت‌ها را باز خواهیم گفت.

۱. ارتکاب گناه

ارتکاب گناه و خارج شدن از قلمرو اطاعت الهی از رذیلت‌هایی است که در آیات متعدد مذمت شده است. خداوند در سورهٔ نساء پس از بیان برخی دستورهای الهی می‌فرماید:

تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَرَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ * وَمَن یَعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَیَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِیهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِینٌ؛[1] اینها احکام الهی است، و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند، وی را به باغ‌هایی درآورد که از زیر [درختانِ] آن نهرها روان است. در آن جاودانه‌اند، و این همان کامیابی بزرگ است؛ و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفّت‌آور است.

در آیه‌ای دیگر آمده است:

لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن بنی‌اسرائیل عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ ذَلِکَ بِمَا عَصَوا وَّکَانُواْ یَعْتَدُونَ؛[2] از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی‌بن مریم

---

۱. نساء(۱۴): ۱۳ و ۱۴.
۲. مائده(۵): ۷۸.

bozorgmehr.sellfile.ir

مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می‌کردند.

خداوند در سوره انعام نیز به مردم هشدار می‌دهد:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ؛[1] آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار امّت‌ها را هلاک کردیم؟ [امّت‌هایی که] در زمین به آنان امکاناتی دادیم که برای شما آن امکانات را فراهم نکرده‌ایم، و [باران‌های] آسمان را پی در پی بر آنان فرو فرستادیم، و رودبارها از زیر [شهرهای] آنان روان ساختیم. پس ایشان را به [سزای] گناهانشان هلاک کردیم، و پس از آنان نسل‌های دیگری پدید آوردیم.

در سخنان معصومان علیهم‌السلام نیز ارتکاب گناهان از مهلکات عظیم به شمار آمده و بدین رو، بر دوری از گناهان بسیار تأکید شده است. در روایاتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است:

عابدترین مردم کسی است که واجبات را برپا دارد و کوشاترین مردم آن است که از گناهان دوری کند.[2]

دوستم جبرائیل گفت: مثَل این دین مثَل درختی استوار است که بنیاد آن ایمان، و رگ و ریشه آن نماز، و آب آن زکات، و شاخهٔ آن خوشخویی و میوهٔ آن دوری از محرمات الهی است. پس چنان‌که درخت جز با میوه‌اش کامل نمی‌شود، ایمان نیز جز با بازداشتن نفس از محرمات کامل نمی‌شود.[3]

عجب دارم از کسی که به سبب ترس از بیماری، از غذا پرهیز می‌کند؛ چگونه از گناهان به‌سبب ترس از آتش جهنم پرهیز نمی‌کند؟![4]

۱. انعام(۶): ۶.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۸، ص ۲۰۶.
۳. همان، ج ۷۰، ص ۳۵۲.
۴. همان، ض ۳۴۷.

مفهوم گناه

گناه معادل ذَنب در زبان عربی است. ذنب در اصل به معنای دنباله است و از این رو چنین نام گرفته که اگر کسی مرتکب آن شد، مذمت و کیفر نیز به دنبال آن خواهد آمد.[1] بدین ترتیب، گناه عملی است که دو چیز را درپی‌دارد: سرزنش مردم و کیفر.

اکنون باید پرسید در اسلام چه رفتارهایی گناه است؟ از نظر اسلام هرگونه تجاوز از مرزهای الهی و سرپیچی از دستورهای خداوند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم علیهم‌السلام گناه است و سرزنش و کیفر الهی را درپی‌دارد. گواه این ادعا، روایات و آیات متعددی است که تخلف از دستورهای الهی و زیر پانهادن آنها را رفتاری ناشایست و سزاوار کیفر دانسته‌اند:

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛[2] بگو: «من اگر به پروردگارم عصیان ورزم، از عذاب روزی هولناک می‌ترسم.»

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ؛[3] گفت: «ای قوم من، چه بینید، اگر [در این دعوا] بر حجتی روشن از پروردگار خود باشم و او از جانب خود رحمتی به من داده باشد، پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می‌کند؟ در نتیجه، شما جز بر زیان من نمی‌افزایید.»

آثار گناه

در متون اسلامی آثار و پیامدهای گناه به‌تفصیل بیان شده است. در اینجا برخی از آنها را به‌اختصار بررسی می‌کنیم:

۱. **فاسد شدن قلب:** در روایات متعددی بیان شده که گناه نورانیت را از قلب می‌گیرد و درنتیجه انسان را از رحمت الهی دور می‌سازد. امام‌صادق علیه‌السلام به نقل از امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

چیزی بیش از گناه قلبْ انسان را فاسد نمی‌کند. قلبْ گناهی مرتکب می‌شود و این گناه در آن باقی می‌ماند تا بر سراسر آن گسترش می‌یابد و آن را سرنگون می‌کند.[4]

۱. بنگرید به: فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۴۱۲.
۲. زمر(۳۹): ۱۳.
۳. هود(۱۱): ۶۳.
۴. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۶۹.

bozorgmehr.sellfile.ir

امام﵇ در روایتی دیگر می‌فرماید:

هرگاه کسی مرتکب گناهی شود، در قلب او نقطه‌ای سیاه ظاهر می‌شود. اگر توبه کند، نقطهٔ سیاه پاک می‌شود و اگر بر گناه خویش بیفزاید، آن نقطه افزایش می‌یابد تا سراسر قلب را فرامی‌گیرد. در این صورت، هیچ‌گاه رستگار نخواهد شد.[۱]

۲. دچار شدن به گرفتاری و مصیبت: گاه انسان در زندگی دچار گرفتاری‌هایی می‌شود که زندگی را بر او تلخ و تحمل‌ناپذیر می‌کند؛ که نتیجه گناهانی است که خود را به آنها آلوده است:

وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ؛[۲] و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد.

در روایاتی متعدد از این مطلب سخن رفته است. امام‌صادق﵇ می‌فرماید:

بدانید که هیچ رگی از انسان زده نمی‌شود و به هیچ درد و نکبت و سردرد و بیماری جز به سبب گناه مبتلا نمی‌شود. دلیل این مطلب سخن خداوند در قرآن است: «هر مصیبتی که به شما می‌رسد، به سبب کارهایی است که انجام داده‌اید؛ [درحالی‌که خداوند] بسیاری از آنها را می‌بخشد.» و آنچه خداوند می‌بخشد، بیش از آنهایی است که بر آنها مؤاخذه می‌کند.[۳]

سلب نعمت از انسان، محرومیت از روزی و مستجاب نشدن دعا برخی از این مصیبت‌هاست.

۳. حبط عمل: حبط یعنی نابود شدن و حبط عمل به معنای بر باد رفتن کارهای نیک آدمی است که این موضوع در روایات متعددی بیان شده است. برای نمونه، سلیمان‌بن خالد می‌گوید:

از امام‌صادق﵇ دربارهٔ آیه «و به رفتارهایی که انجام داده‌اند روی آورده و آنها را نابود می‌کنیم»، پرسیدم. امام﵇ فرمود: «به خدا سوگند! اگر رفتارهای آنها سفیدتر از

۱. همان، ص ۲۷۱.
۲. شوری(۴۲): ۳۰.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۷۳.

پارچه‌های مصری باشد [خداوند آنها را نابود می‌کند]؛ زیرا هرگاه حرامی به آنها عرضه می‌شد از آن دوری نمی‌کردند.»[۱]

۴. کفر به خداوند: ارتکاب گناهان به‌تدریج انسان را به جایی می‌رساند که منکر خدا و پیامبر و معاد می‌شود:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا السُّوأَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُونَ؛[۲] آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند.

در این آیه خداوند ارتکاب گناهان را سبب کفر می‌داند. در روایات نیز به این موضوع اشاره شده است. پیامبرﷺ می‌فرماید:

ای بندگان خدا! از فرورفتن در گناهان و خوار شمردن آنها بپرهیزید که گناهان، خواری را بر گناهکار چیره می‌کند تا او را در انکار ولایت وصی پیامبرخداﷺ وارد کند و پیوسته در این حالت خواهد بود تا او را وادار به رد یگانگی خدا و کفر به دین او کند.[۳]

انواع گناهان

گناهان به دو دسته کبیره و صغیره تقسیم می‌شود. گناهان کبیره کیفرشان آتش جهنم است و گناهان صغیره نیز کیفرشان چیزی کمتر از آتش جهنم. امام‌صادق﵇ در تفسیر آیه «اگر از منهیات الهی بزرگ دوری کنید، کارهای زشت شما را می‌پوشانیم.» می‌فرماید:

گناهان کبیره آنهایی هستند که خداوند بر مرتکب آنها آتش جهنم را واجب کرده است.[۴]

در برخی روایات گناهان کبیره شمارش شده‌اند؛ کشتن انسان بی‌گناه، عاق والدین، رباخواری، تهمت زدن به زنان پاکدامن، خوردن مال یتیم، فرار از جنگ، ترک نماز بدون دلیل

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۸۱.
۲. روم(۳۰): ۱۰.
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۰، ص ۳۶۰.
۴. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۷۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

موجه، شرک به خدا، ایمن دانستن خود از مکر خداوند، ناامیدی از رحمت خداوند، شراب‌خواری، زنا، قطع رحم، خیانت و مکر و فریب، شهادت دروغ، کتمان شهادت، پیمان‌شکنی و... که مرتکب آنها مستحق آتش جهنم است.[1]

البته باید دانست صغیره بودن یک گناه بدین معنا نیست که می‌توانیم آن را کوچک شمریم و از ارتکاب آن ابایی نداشته باشیم. امام‌صادق ﷺ می‌فرماید:

پیامبر ﷺ در مسافرتی با یاران خود در سرزمینی خشک و بی‌آب و علف فرود آمدند. برای تهیه و تدارک غذا نیاز به هیزم برای برافروختن آتش داشتند. پیامبر ﷺ رو به یاران کردند و فرمودند: هیزم بیاورید. آنان در جواب گفتند: یا رسول‌الله! در این بیابان بی‌آب و علف هیزمی یافت نمی‌شود. حضرت فرمود: هر اندازه هیزم یافتید، بیاورید. هریک از اصحاب اندکی هیزم جمع کردند و در جایی انباشتند. پس از مدتی هیزم زیادی جمع شد. در این هنگام پیامبر ﷺ فرمودند: گناهان نیز چنین انباشته می‌شوند. از گناهان کوچک بپرهیزید که هر چیزی طالبی دارد. بدانید که خداوند آنچه قبلاً انجام داده‌اید و آنچه بعداً انجام خواهید داد، ثبت و ضبط می‌کند.[2]

سرچشمه‌های گناه

دانشمندان اخلاق، شهوت و غضب را دو عامل اصلی روی‌آوردن انسان به گناهان می‌دانند.[3]

در برخی آیات نیز پیروی از هوای نفس منشأ گناه شمرده شده است:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ؛[4] و کیست گمراه‌تر از آنکه بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی‌تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند.

آیه‌ای دیگر، رستگاری و ورود به بهشت را در گرو دوری از هوای نفس دانسته است:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى؛[5] و اما کسی که از

۱. بنگرید به: محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۷۶ و ۲۸۶؛ شهید سید عبدالحسین دستغیب، *گناهان کبیره*.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۲۸۸.
۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: ابوحامد محمد غزالی، *احیاء علوم الدین*، باب مهلکات؛ ملامحسن فیض کاشانی، *حقایق*، مقاله دوم.
۴. قصص(۲۸): ۵۰.
۵. نازعات(۷۹): ۴۰ و ۴۱.

ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس [خود] را از هوس باز داشت؛ پس جایگاه او همان بهشت است.

در برخی دیگر از آیات افراط در دنیاخواهی و فریفتگی دنیا و نعمت‌های آن و فریب خوردن از شیطان منشأ گناهان به شمار آمده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْماً لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ؛[1] ای مردم، از پروردگارتان پروا بدارید، و بترسید از روزی که هیچ پدری به کار فرزندش نمی‌آید، و هیچ فرزندی [نیز] به کار پدرش نخواهد آمد. آری، وعدهٔ خدا حقّ است. زنهار تا این زندگی دنیا شما را نفریبد، و زنهار تا شیطان شما را مغرور نسازد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛[2] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت [خدا] درآیید، و گام‌های شیطان را دنبال مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است.

غفلت از خدا و فراموش کردن خویشتنِ خویش نیز از عوامل ارتکاب گناه است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛[3] و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند.

بدین ترتیب فراموش کردن خدا منشأ خودفراموشی و این دو منشأ فسق و بیرون رفتن از ساحت عبودیت و اطاعت الهی است.

راه دوری از گناه

با توجه به آثار و پیامدهای زیانبار گناه و وعده‌های متعدد خدا مبنی بر کیفر گنهکاران، هر

۱. لقمان(۳۱): ۳۳.
۲. بقره(۲): ۲۰۸.
۳. حشر(۵۹): ۱۹.

bozorgmehr.sellfile.ir

مؤمنی می‌باید خود را از گناهان بازدارد. بر اساس برخی سخنان معصومان علیهم‌السلام حتی اگر خداوند ما را به پیروی از دستورهای خود فرانمی‌خواند و گناهکاران را به مجازات نمی‌رساند، باز هم دوری از گناهان امری ضروری بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> اگر خداوند معصیت‌کاران را تهدید به مجازات هم نکرده بود، لازم بود برای ادای شکر خدا از نافرمانی او دست بردارند.[۱]

امام‌رضا علیه‌السلام نیز چنین می‌فرماید:

> اگر خداوند مردم را وعدهٔ بهشت نمی‌داد و از جهنم نمی‌ترسانید، باز هم بر آنان ضروری بود از خداوند پیروی کنند و گناه نکنند؛ زیرا خداوند بر مردم تفضل و نیکی کرده و نعمت‌هایی به آنها عطا کرده که سزاوار آن نبودند.[۲]

بنابراین دوری از گناهان یکی از وظایف و ویژگی‌های تردیدناپذیر مؤمن است. اما پرسش این است که مؤمن چگونه می‌تواند با وجود همهٔ عوامل زمینه‌ساز گناه، خود را از گناهان بازدارد و اساساً آیا چنین کاری شدنی است؟

مطالعهٔ اجمالی تاریخ و سرگذشت زندگی مؤمنان راستین نشان می‌دهد دوری و اجتناب از گناه ممکن است. آسیه، همسر فرعون، با اینکه در کاخ فرعون می‌زیست، توانست خود را از کفر و گناه برهاند. نگاهی گذرا به زندگی افرادی چون فضیل عیاض و بِشر حافی نیز بیانگر آن است که آدمی هرچند غرق در گناه باشد، می‌تواند خود را از گناه پاک کند.

برخی از مهم‌ترین راه‌های دوری از گناه ـ که در متون اسلامی آمده ـ عبارت است از:

۱. یاد خدا و توجه به او: ذکر خدا و حاضر و ناظر دانستن او در همه جا و همه حال، یکی از راه‌های بسیار مؤثر برای دوری از گناهان است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> از گناه و نافرمانی خدا در خلوت نیز بپرهیزید که شاهد و گواه گناه همان داور است.[۳]

۱. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۰، ص ۳۶۴.
۲. همان، ص ۳۵۳.
۳. همان، ص ۳۵۲.

امام‌صادق علیه‌السلام نیز در تفسیر آیه «و کسی که از خدا بترسد، برای او دو بهشت خواهد بود»، می‌فرماید:

> کسی که بداند خداوند عزوجل او را و کارهای نیک و بدش را می‌بیند و سخنان او را می‌شنود و همین، او را از زشتی‌ها بازدارد، این همان کسی است که از مقام الهی می‌ترسد و نفس خود را از هواهایش بازمی‌دارد.[۱]

امام علیه‌السلام در روایتی دیگر می‌فرماید:

> یکی از سخت‌ترین تکلیف‌هایی که خداوند بر مردم واجب کرده، بسیار یاد خدا کردن است. سپس فرمود: مراد، گفتن سبحان‌الله و الحمدلله و لااله‌الاالله و الله‌اکبر نیست، گرچه اینها هم ذکر هستند، بلکه مراد این است که هنگام حلال و حرام به یاد خدا باشد و آنچه خدا واجب کرده، انجام دهد و آنچه حرام کرده، ترک کند.[۲]

۲. اعتراف به گناهان و پشیمانی از آنها: این عامل شرط لازم برای نجات از گناهان است. کسی که بپذیرد انسان همواره در معرض گناه و لغزش است، بیشتر مراقبت می‌کند و درنتیجه کمتر دچار لغزش می‌شود. از این رو امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

> به‌خدا سوگند! از گناه رهایی نمی‌یابد، مگر کسی که به آن اعتراف کند.[۳]

یکی از اصحاب امام‌صادق علیه‌السلام می‌گوید که امام علیه‌السلام فرمود: کسی گناهی می‌کند و خداوند او را وارد بهشت می‌کند. عرض کردم: خداوند او را به سبب گناهش وارد بهشت می‌کند؟ امام علیه‌السلام فرمود: آری، او گناهی می‌کند و پیوسته ترسان و متنفر از خویش است. به همین جهت، خداوند او را مورد رحمت خود قرار می‌دهد و وارد بهشت می‌کند.[۴]

۳. یاد مرگ: امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

> هنگامی که با نفستان بر سر شهوت‌ها درگیرید، بسیار مرگ را یاد کنید و مرگ به‌عنوان

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۸۰.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۰، ص ۳۶۴.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۴۲۶.
۴. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

موعظه‌گر کافی است. رسول‌خدا ﷺ یاران خود را به یاد مرگ بسیار سفارش می‌کرد و می‌فرمود: «مرگ را بسیار یاد کنید که لذت‌ها را از میان می‌برد و میان شما و شهوت‌های شما فاصله می‌اندازد.»[1]

۴. تنفر از گناهان: به همان‌سان که دوست داشتن نیکوکاران موجب می‌شود انسان به سوی رفتارهای نیکو تمایل یابد، تنفر از کارهای زشت، نیز سبب دوری از این‌گونه کارها می‌شود. از این رو، معصومان ﷺ یاران خود را به دوست داشتن نیکوکاران و کارهای نیکو و بیزاری از گناهان توصیه می‌کردند. زید نرسی می‌گوید: به امام کاظم ﷺ عرض کردم: مردی از موالیان شما شیعه است، ولی شراب می‌خورد و گناهان مهلک مرتکب می‌شود. آیا از وی بیزاری بجوییم؟ امام ﷺ فرمود: «از کارهای وی بیزاری بجویید، ولی از خود او بیزاری نجویید. او را دوست بدارید، ولی کار او را دشمن بدارید.»[2]

۵. توجه داشتن به ماندگاری پیامدهای گناه: انسان‌ها معمولاً به سبب لذتی که در گناه است، به آن گرایش می‌یابند و معمولاً توجه ندارند که لذت گناهان، موقت و پیامدهای آن همیشگی است. امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید:

به یاد داشته باشید که لذت‌ها از میان می‌روند، ولی عواقب آنها باقی می‌ماند.[3]

۲. پیروی از هوای نفس

خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد مطابق آنچه بر او نازل شده، میان مردم داوری کند و از هوای نفس مردم پیروی نکند:

وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ؛[4] میان مردم بر اساس آنچه خداوند فروفرستاده است، داوری کن و از هواهای نفسانی آنان پیروی مکن.

۱. محمدبن حسن حرّ عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۲، ص ۲۳.
۲. میرزا حسین نوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۲، ص ۲۳۶.
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۰، ص ۲۰۷.
۴. مائده(۵): ۴۹.

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

فَلاٰ يَصُدَّنَّكَ عَنْهٰا مَنْ لاٰ يُؤْمِنُ بِهٰا وَاتَّبَعَ هَوٰاهُ فَتَرْدىٰ؛[1] پس هرگز نباید کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس خویش پیروی کرده است، تو را از [ایمان به] آن باز دارد، که هلاک خواهی شد.

این موضوع تنها به پیامبر اسلام ﷺ اختصاص ندارد، بلکه دیگر پیامبران ﷺ نیز از پیروی هوای نفس نهی شده‌اند. برای مثال، خداوند به داوود ﷺ چنین امر می‌کند:

يٰا دٰاوُودُ إِنّٰا جَعَلْنٰاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ وَلاٰ تَتَّبِعِ الْهَوىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ بِمٰا نَسُوا يَوْمَ الْحِسٰابِ؛[2] ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به درکند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت.

از نظر قرآن هواپرستی، انسان را از کمال به حضیض انحطاط می‌کشاند؛ چنان‌که بلعم باعورا به سبب هواپرستی چنین سرنوشتی یافت:

وَلَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا وَلٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛[3] و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم، امّا او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد، و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مَثَل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند.

۱. طه(۲۰): ۱۶.
۲. ص(۳۸): ۲۶.
۳. اعراف(۷): ۱۷۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

در سخنان معصومان علیهم‌السلام نیز پیروی از هوای نفس مذموم شمرده شده است. از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است:

> بدترین دشمن انسان نفس اوست که در میان دو پهلوی او قرار گرفته است.[۱]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز به نقل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

> بهشت با امور ناخوشایند احاطه شده و جهنم با امور خوشایند و مطابق میل آدمی. بدانید که هیچ اطاعتی نیست، مگر اینکه با سختی و ناخوشایندی همراه است و هیچ معصیتی نیست، مگر اینکه با خوشایندی و تمایل آدمی همراه است. خداوند رحمت کند کسی را که خود را از شهوت‌های نفس جدا و هواهای نفسانی خود را سرکوب کند؛ زیرا نفس آدمی بسیار دیر [از انسان] جدا می‌شود و پیوسته انسان را به نافرمانی خدا به نفع هواهای خویش می‌کشاند.[۲]

همچنین در روایاتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است:

> هوای نفس بزرگ‌ترین دشمن انسان است.[۳]

> هوای نفس خدایی است که پرستیده می‌شود.[۴]

> هوای نفس نابودکننده‌ترین چیز است.[۵]

مفهوم هوای نفس

«هوی» در زبان عربی به معنای میل و گرایش است و «نفس» نیز به معنای خود. بنابراین هوای نفس میل‌ها، خواهش‌ها و گرایش‌هایی است که در انسان وجود دارد. البته باید یادآور شد معمولاً هوای نفس تنها درمورد گرایش‌ها و میل‌هایی به‌کار می‌رود که برخلاف دستورها و

۱. ابن‌فهد حلی، *عدة الداعی*، ص ۳۱۴.
۲. *نهج‌البلاغه*، ص ۲۵۱.
۳. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۶.
۴. همان.
۵. همان.

خواسته‌های خداوند است. بنابراین اگر کسی بر اثر تهذیب و تزکیه نفس به مرتبه‌ای از کمال برسد که مثلاً نماز و انفاق را دوست بدارد و بر این اساس نماز بخواند و صدقه بدهد، کار ناشایستی مرتکب نشده، هرچند این کارها مطابق میل و گرایش اوست. در هر صورت، هوای نفس در متون اسلامی همواره به معنای میل‌ها و گرایش‌های مخالف با دستورهای خداوند است. امام‌صادق علیه‌السلام از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

> از امت من آن‌که از چهار خصلت در امان باشد، بهشت از آنِ اوست: دنیا پرستی، پیروی از هوای نفس، شهوت شکم و شهوت دامن.[۱]

آیت‌الله مکارم شیرازی در این باره می‌نویسد:

> بی‌شک در وجود انسان غرایز و امیال گوناگونی است که همهٔ آنها برای ادامه حیات او ضرورت دارد: خشم و غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به مال و زندگی مادی و امثال اینها. بدون تردید دستگاه آفرینش همه اینها را برای همان هدف تکاملی آفریده است. اما مهم این است که گاه اینها از حد تجاوز می‌کنند... و از صورت یک ابزار مطیع در دست عقل درمی‌آیند و بنای طغیان و یاغی‌گری می‌گذارند؛ عقل را زندانی کرده و بر کل وجود انسان حاکم می‌شوند و زمام اختیار او را در دست می‌گیرند. این همان چیزی است که از آن به «هواپرستی» تعبیر می‌کنند که از تمام انواع بت‌پرستی خطرناک‌تر است، بلکه بت‌پرستی نیز از آن ریشه می‌گیرد.[۲]

آثار پیروی از هوای نفس

در متون اسلامی پیامدهای سوء پیروی از هوای نفس به‌دقت بیان گشته که ما تنها به اختصار برخی از آنها را بیان می‌کنیم:

۱. گمراه کردن انسان: بر پایه بسیاری از آیات و روایات، پیروی از هوای نفس توانایی تشخیص را از انسان سلب می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> اگر از خواسته‌های خود پیروی کنی، تو را گنگ و کور و پست و سرنوشتت را فاسد می‌کند.[۳]

۱. میرزا حسین نوری، *مستدرک الوسایل*، ج ۱۲، ص ۱۱۰.
۲. ناصر مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، جلد ۱۵، ص ۱۰۳.
۳. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۷.

bozorgmehr.sellfile.ir

ناتوانی در تشخیص حق از باطل دو پیامد دارد: نخست آنکه چنین فردی پند و اندرز کسی را نمی‌پذیرد. امام علی﵇ می‌فرماید:

کسی که هوای نفس بر او چیره شد، پند کسی را نمی‌پذیرد.[۱]

دوم آنکه فرد گمراه می‌شود. از این رو در قرآن می‌خوانیم:

وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛[۲] و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند.

امیرالمؤمنین﵇ می‌فرماید:

من بر شما تنها از دو چیز می‌ترسم: پیروی هوای نفس و آرزوهای دور و دراز. پیروی هوای نفس انسان را از راه حق بازمی‌دارد و آرزوهای دراز آخرت را از یاد انسان می‌برد.[۳]

پیرو هوای نفس خود مباش که هر کس از هوای نفس خود پیروی کند، در دام گمراهی فرومی‌افتد.[۴]

۲. خواری و رسوایی: در روایات متعددی این مطلب بیان شده است. در روایاتی از امیرالمؤمنین﵇ آمده است:

آن‌که هوایش بر عقلش غالب آید، فضیحتش آشکار شود.[۵]

کسی که از هوای نفس خویش پیروی کند، خود را خوار کرده است.[۶]

۱. همان.
۲. ص(۳۸): ۲۶.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۳۶.
۴. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۶.
۵. همان، ص ۳۰۷.
۶. همان، ص ۳۰۶.

۳. سختی‌ها و مشکلات: آن‌که پیرو هوای نفس خویش باشد، پیوسته در رنج و سختی است. امام علی﵇ می‌فرماید:

از پیروی هوای نفس بپرهیز که انسان را در هرگونه سختی وارد می‌کند.[۱]

ابتدای هوای نفس، فتنه و آخر آن رنج است.[۲]

۴. ضعف اراده: امیرالمؤمنین﵇ چنین می‌فرماید:

کسی که هوای نفسش قوی است، اراده‌اش ضعیف است.[۳]

۵. نابود شدن دین فرد و خود او: پیروی هوای نفس نخست دین انسان را نابود می‌کند و سپس خود او را. امیرالمؤمنین﵇ می‌فرماید:

به خودت اجازهٔ پیروی از هوای نفس و ترجیح لذت‌ها را مده که دینت را نابود می‌کند.[۴]

هرگاه هواهای نفسانی بر شما غالب آمد، نابودتان می‌کند.[۵]

توجه به آثار و پیامدهای ناگوار پیروی از هوای نفس روشن می‌کند که مهار هوای نفس و پیروی نکردن از آن از ضروریات است. از این رو در بسیاری از آیات و روایات از مؤمنان خواسته شده هواها و خواسته‌های نفسانی خویش را مهار کنند و عنان اختیار خویش را به دست نفس نسپارند.

منشأ پیروی از هوای نفس و راه مبارزه با آن

چنان‌که در مباحث پیشین گذشت، انسان به صورت طبیعی تابع خواهش‌ها و امیال خویش

۱. همان.
۲. همان.
۳. همان، ص ۳۰۷.
۴. همان.
۵. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

است. البته تمایل به خواسته‌های نفسانی و تن دادن به این گرایش‌ها و میل‌ها به صورت کلی مذموم نیست، بلکه پیروی از آنها در صورتی ناپسند است که از حدود دستورهای الهی فراتر روند. به همین سبب، آنچه در اخلاق اسلامی مهم است، مهار این خواسته‌ها و تعدیل آنها بر اساس موازین اسلامی است.

حال این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان خواسته‌ها و امیال نفسانی را مهار کرد؟ بر اساس آموزه‌های دینی، بهترین روش برای مهار خواسته‌های نابجای نفس، برآورده نکردن و مقاومت در برابر آنها است. امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرمود:

> نفس و هوای نفس را رها مکن که هواهای نفسانی موجب خواری و آزار آن و بازداشتن نفس از هوای نفس علاج آن است.[1]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> آن‌که میل‌های نفسانی خود را با ترک آنها معالجه نکند، پیوسته مریض خواهد بود.[2]

> میل‌های نفسانی آفت‌هایی کشنده‌اند و بهترین داروی آنها صبر کردن در برابر آنهاست.[3]

۳. غضب

غضب یکی از رذیلت‌های مهلک نفسانی است. غضب چون آتشی است[4] که اگر با آب حلم خاموش نشود، صاحب خشم و دیگران را می‌سوزاند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> بدترین دشمن انسان غضب و شهوت اوست. کسی که بر این دو تسلط یابد، درجه‌اش بالا می‌رود و به بالاترین مرتبه می‌رسد.[5]

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۳۶.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۵.
۳. همان، ص ۳۰۴.
۴. همان، ص ۳۰۱.
۵. همان.

در روایتی دیگر، ایشان خشم را نوعی دیوانگی می‌داند:

> تندی گونه‌ای از دیوانگی است؛ زیرا صاحب آن پشیمان می‌شود و اگر پشیمان نشود، دیوانگی‌اش استوار شده است.[1]

برخی روایات نیز افرادی که خشم بر آنها مسلط شده را در زمرهٔ بهایم به شمار آورده‌اند. علی علیه‌السلام می‌فرماید:

> آن‌که غضب و شهوت بر او غالب شده است، در زمرهٔ چهارپایان است.[2]

با توجه به این اوصاف است که معصومان علیهم‌السلام در روایات متعددی ما را از این رذیله برحذر داشته‌اند. امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

> از پدرم شنیدم که می‌فرمود: مردی بَدَوی نزد رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد: من در بیابان ساکنم. از کلمات جامع خود سخنی به من بیاموز. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: تو را دستور می‌دهم که خشمگین نشوی. اعرابی سؤال خود را سه بار تکرار کرد [و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جواب نداد] تا با خود گفت: از این پس چیزی نمی‌پرسم. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جز به نیکی دستورم نداده است. آن‌گاه امام‌صادق علیه‌السلام فرمود: پدرم می‌فرمود: «چه چیزی بدتر از غضب است. ممکن است کسی خشمگین شود و نفس محترمی را بکشد که خداوند کشتن او را حرام کرده و یا زن پاکدامنی را تهمت بزند.»[3]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> مسلط‌ترین مردم بر خود آن است که بر خشم خود چیره شود و شهوتش را بمیراند.[4]

اکنون باید به این سؤال پاسخ داد که آیا هر نوع خشمی مذموم است؟

۱. همان.
۲. همان، ص ۳۰۲.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۰۳.
۴. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۲.

bozorgmehr.sellfile.ir

حدود غضب

غضب چنان‌که دانشمندان اخلاق گفته‌اند، نیرویی است که خداوند در نهاد بشر قرار داده تا در برابر خطرهایی که او را تهدید می‌کند، از خود دفاع کند. بنابراین خشم امری مطلوب است که در مسیر صحیح و برای رسیدن به هدف‌های مقدس به کار گرفته می‌شود. برای مثال، خشمگین شدن و جنگ کردن با کسانی که به مال و ناموس یا سرزمین مسلمانان تجاوز کرده‌اند، خشمی مقدس و از نظر اسلام مطلوب و ارزشمند است؛ تا جایی که اسلام کسی را که در این راه کشته شود، شهید می‌داند.

بدین ترتیب، از نظر اسلام خشم در صورتی که مطابق با معیارها و آموزه‌های اسلام باشد، پسندیده و در برخی موارد ضروری و واجب است و در صورتی که با معیارهای دینی در تعارض باشد، امری مذموم است. به دیگر سخن، خشم از آن جهت که قدرتی در اختیار انسان است، نه مذموم است و نه محمود. آنچه سبب پسندیده یا ناپسند بودن آن می‌شود، چگونگی استفاده از آن است.[1]

اکنون باید پرسید چرا به کار گرفتن خشم در مواردی که با دستورهای خداوند در تعارض است، موجب ناپسند شدن آن می‌شود؟ پاسخ این پرسش را باید در آثار و پیامدهای ناگوار چنین خشمی جستجو کرد.

آثار غضب

خشم هرگاه از حد خود بگذرد، آثار ناگواری برجای می‌نهد که در سخنان معصومان علیهم‌السلام بسیاری از این آثار بیان شده که ما در اینجا برخی از آنها را به‌اختصار بیان می‌کنیم تا ضرورت دوری کردن از این‌گونه خشم روشن شود:

۱. **نابود کرن ایمان:** امام‌صادق علیه‌السلام به نقل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

> خشم ایمان را نابود می‌کند، چنان‌که سرکه عسل را.[2]

۱. بنگرید به: ملامحسن فیض کاشانی، *حقایق*، ص ۱۶۰.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲. **نابود کردن عقل:** خشم عقل انسان را زایل می‌کند و به همین رو آدمی در حالت خشم کارهایی انجام می‌دهد که موجب شرمساری او می‌شود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> غضب مرکب سبک‌سری است.[1]

امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

> آن‌که خشم خود را مهار نکند، عقل خود را از دست می‌دهد.[2]

۳. **از میان بردن ادب:** خشم در صورتی که افسارگسیخته و از مهار عقل و دین خارج شود، ادب را نیز از میان می‌برد؛ زیرا کسی که مقهور چنین خشمی است، نه از عقل بهره‌ای دارد و نه از ایمان، و بدیهی است که از ادب نیز بی‌بهره باشد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «با خشم، ادبی نمی‌ماند.»[3]

۴. **آشکار کردن عیب‌های آدمی:** از آنجا که انسان خشمگین از عقل و ایمان و ادب بی‌بهره است، همه عیب‌های پنهان خویش را در رفتارهایی نابخردانه آشکار می‌کند و بدین صورت خود را رسوا می‌سازد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> خشم همراه بدی است؛ عیب‌ها را آشکار و بدی‌ها را نزدیک و خوبی را دور می‌کند.[4]

> خشم صاحب خود را خوار و عیب‌هایش را آشکار می‌کند.[5]

۵. **بیدار کردن کینه‌های خفته:** علی علیه‌السلام می‌فرماید:

> خشم کینه‌های خفته را بیدار می‌کند.[6]

۱. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکم*، ص ۳۰۳.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۰۵.
۳. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۳.
۴. همان.
۵. همان.
۶. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

۶. ایجاد ناراحتی و فشار روانی: کسی که خشم بر او مسلط شده، کارهای ناشایستی انجام می‌دهد که با فروکش کردن خشم از آنها پشیمان می‌شود و همین باعث ناراحتی او شده و فشار روانی بر او وارد می‌کند. افزون بر این، کسی که مقهور خشم است، چه‌بسا بر کسانی خشم می‌گیرد که توانایی مقابله با آنها را ندارد. چنین خشمی متوجه خود فرد می‌شود و او را ناراحت و غمگین و آکنده از فشار روانی می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> آن‌که بر کسی خشم بگیرد که توانایی ضربه زدن به او را ندارد، ناراحتی طولانی برای خود می‌خرد و خود را عذاب می‌دهد.[۱]

> آن‌که بر کسی خشم می‌گیرد که از او تواناتر است، این خشم را با خود به گور می‌برد.[۲]

چکیده آنچه گفتیم، در سخنی از امام‌صادق علیه‌السلام آمده است:

> خشم کلید همهٔ بدی‌ها و شرور است.[۳]

از این رو، همه باید خود را از این صفت زشت پاک کنند؛ همان گونه که در روایات نیز بسیار به آن توصیه شده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

> رأس همهٔ فضیلت‌ها چیرگی بر خشم و میراندن شهوت است.[۴]

> مبادا خشمت بر بردباری‌ات چیره شود.[۵]

راه مبارزه با غضب

چنان‌که پیش از این گفتیم، توجه به آثار و پیامدهای زیانبار خشمِ لجام‌گسیخته، هر انسانی را به این نتیجه می‌رساند که باید خشم خود را تحت کنترل عقل و دین درآورد. برای روشن‌تر

۱. همان.
۲. همان.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۰۳.
۴. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۳.
۵. همان.

شدن این ضرورت، به نقل از امام‌صادق علیه‌السلام ماجرایی را بیان می‌کنیم:

> مردی نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! چیزی به من بیاموز. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: برو و خشم مگیر. مرد گفت: همین برایم کافی است و به سوی قوم خویش بازگشت. دید قبیله او درگیر جنگی شده و همه صف بسته و لباس رزم پوشیده‌اند. او نیز هنگامی که چنین دید، لباس رزم پوشید و در کنار قوم خود ایستاد. ناگهان سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به یاد آورد که فرمود خشم مگیر. سلاح را بر زمین انداخت و به سوی قبیله‌ای رفت که در مقابل قبیله او صف آراسته بودند و خطاب به آنان گفت: ای مردمان! هر جراحت یا قتل یا زدنی که صورت گرفته و انجام‌دهنده آن مشخص نیست [و برای همین جنگی درگرفته است] به عهده من و من از مال خودم دیه آن را می‌پردازم، یا شما از آن بگذرید. آنان در پاسخ گفتند: هرچه بوده، ما از آن گذشتیم که ما به این کار سزاوارتریم و دو قبیله با یکدیگر آشتی کردند.[۱]

در متون دینی دو راه برای مهار خشم بیان شده است نخست اینکه اگر فردِ خشمگین ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته است، دراز بکشد. این کار از شدت خشم می‌کاهد. امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

> کسی که بر گروهی خشم گرفته، اگر ایستاده است، فوراً بنشیند که این کار، پلیدی شیطان را از او برطرف می‌کند و کسی که بر خویشان خود خشم گرفته، به او نزدیک شود و او را لمس کند که این کار خشم او را آرام می‌کند.[۲]

در روایتی دیگر آمده است:

> خشم شعله‌ای شیطانی است که در قلب انسان برافروخته می‌شود. هرگاه کسی خشم گیرد، چشمانش سرخ و رگ‌هایش متورم می‌شود و شیطان در وجود او وارد می‌شود. پس اگر کسی از این حالت می‌ترسد، دراز بکشد که در این صورت، پلیدی شیطان از او پاک می‌شود.[۳]

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۰۴.
۲. همان، ص ۳۰۲.
۳. همان، ص ۳۰۵.

bozorgmehr.sellfile.ir

همچنین روایت شده است:

هرگاه پیامبرﷺ خشمگین می‌شد، اگر ایستاده بود، می‌نشست و اگر نشسته بود، دراز می‌کشید تا خشمش فرونشیند.[۱]

راه دوم که شیوهٔ اصلی مبارزه با خشم است، فروبردن خشم و بردباری در برابر آن می‌باشد. امیرالمؤمنین‌ؑ می‌فرماید:

هرگاه خشم بر تو غالب شد، با بردباری و متانت بر او چیره شو.[۲]

خود را از شدت خشم محافظت کنید و هرچه از بردباری و فروبردن خشم در توان دارید، برای مقابله با آن آماده کنید.[۳]

۴. طمع

طمع یکی از صفت‌های ناپسندی است که در اسلام بسیار مذمت شده است. امیرالمؤمنین‌ؑ می‌فرماید:

نابودکننده‌ترین چیز طمع است.[۴]

زشت‌ترین صفت طمع است.[۵]

بدترین چیز طمع است.[۶]

همچنین از امام‌باقرؑ روایت شده است:

بد بنده‌ای است آن‌که طمعی دارد که او را به دنبال خود می‌کشاند و بد بنده‌ای است آن‌که میلی دارد که او را خوار می‌کند.[۷]

۱. احمدبن حنبل، *مسند احمد*، ج ۵، ص ۱۵۲.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۲.
۳. همان.
۴. همان.
۵. همان.
۶. همان.
۷. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۲۰.

امام‌صادقؑ نیز می‌فرماید:

چه زشت است برای مؤمن که در او میلی باشد که او را خوار کند.[۱]

مفهوم طمع

طمع در زبان عربی به معنای امید داشتن به دستیابی به مطلوب است. خداوند در قرآن از زبان ساحران فرعون که به حضرت موسیؑ ایمان آوردند، می‌فرماید:

وَمَا لَنَا لاَ نُؤْمِنُ بِاللّهِ وَمَا جَاءنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ؛[۲] و برای ما چه [عذری] است که به خدا و آنچه از حق به ما رسیده، ایمان نیاوریم و حال آنکه چشم داریم که پروردگارمان ما را با گروه شایستگان [به بهشت] درآورد؟

بر اساس این آیه روشن می‌شود که طمع، هم در امور مطلوب و هم در امور نامطلوب به کار می‌رود. اما این واژه در زبان فارسی تنها در موارد منفی به کار می‌رود که عبارت است از امید به دست‌یافتن به چیزی، اما امیدی نامطلوب. امید داشتن به اینکه دیگران بخشی از مال و دارایی خود را به ما ببخشند، یا ما را در سود حاصل از کار خود شریک کنند و مانند آن، مصداق‌ها و نمونه‌هایی از طمع هستند. روایت‌هایی که در مذمت طمع نقل کردیم، همگی ناظر به چنین مواردی است.

سِرّ ناپسندی طمع در آثار و پیامدهای ناگوار آن است که در ادامه برخی از آنها به‌اختصار بیان می‌شود.

آثار طمع

تجربهٔ بشری ثابت کرده است که طمع بستن به مال و دارایی دیگران پیامدهای ناگواری دارد. ملااحمد نراقی در این باره داستانی آورده است: دو نوجوان با یکدیگر دوست بودند که یکی

۱. همان.
۲. مائده(۵): ۸۴.

bozorgmehr.sellfile.ir

نان داشت و دیگری نان و عسل. نوجوانی که نان خالی داشت، رو به دوستش کرد و گفت مقداری از عسل را به من هم بده. او گفت: می‌دهم، به شرط آنکه سگ من شوی. نوجوان پذیرفت و نوجوانی که عسل داشت، بندی به گردن او انداخت و او شروع کرد به پارس کردن تا مقداری عسل به‌دست بیاورد.[۱] این داستان به‌خوبی نشان می‌دهد طمع چگونه انسان را از کرامت انسانی تهی و او را بردهٔ دیگران می‌سازد.

در سخنان معصومان علیهم‌السلام برخی از آثار طمع بیان شده که در اینجا به‌اختصار آنها را بیان می‌کنیم. یکی از آثار طمع از بین بردن ایمان و تقواست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

کسی که طمع داشته باشد، تقوا را از دست می‌دهد.[۲]

تقوا و طمع با یکدیگر جمع نمی‌شوند.[۳]

یکی از اصحاب امام‌صادق علیه‌السلام می‌گوید: عرض کردم چه چیزی ایمان را در بنده خداوند تثبیت می‌کند؟ امام علیه‌السلام فرمود: تقوا. عرض کردم: چه چیزی ایمان را از او می‌گیرد؟ فرمود: طمع.[۴]

خواری و پستی از دیگر آثار طمع است. طمع داشتن به مال و دارایی دیگران موجب می‌شود انسان برای رسیدن به خواستهٔ خود تن به هر خواری بدهد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

طمع ذلتی حاضر است.[۵]

طمعکار همیشه ذلیل است.[۶]

۱. ملااحمد نراقی، *معراج السعاده*، ص ۲۰۰.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۹۷.
۳. همان.
۴. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۲۰.
۵. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۹۷.
۶. همان.

یکی دیگر از آثار ویرانگر طمع، اسارت و بردگی است؛ همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

طمع بردگی جاودانه است.[۱]

هر طمعکاری اسیر است.[۲]

منحرف شدن عقل و درماندن از تشخیص صحیح نیز از دیگر آثار ویرانگر طمع است. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

بیشترین لغزشگاه‌های عقل [= مواردی که نمی‌تواند درست را از نادرست تشخیص دهد] در مواردی است که شمشیر طمع آخته است و برق می‌زند.[۳]
کسی که بسیار طمع داشته باشد، سخت بر زمین می‌خورد.[۴]

در مذمت طمع این روایت از امام سجاد علیه‌السلام کفایت می‌کند:

همهٔ خیر را در این دیدم که طمع خود را از آنچه در دست مردم است، قطع کنم.[۵]

راه مبارزه با طمع

نخستین راه مبارزه با این صفت تأمل در آثار ناگوار و زیانبار آن است. تا بداند که آیا طمع بستن به چیزی که ممکن است به‌دست آید یا به‌دست نیاید، ارزش آن را دارد که آدمی کرامت و آزادگی و عقل و ایمان خود را فدا کند؟

دومین راه امید داشتن به لطف و کرم خداوند و دانستن این نکته است که خالق و سرچشمهٔ همهٔ نعمت‌ها و دارایی‌ها خداست و مردم تنها از این خوان گستردهٔ الهی بهره

۱. همان، ص ۲۹۸.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.
۵. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۲۰.

bozorgmehr.sellfile.ir

می‌گیرند. در این صورت، امید فرد از مردم ناامید می‌شود و بی‌نیازی از مردم به جای طمع می‌نشیند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

راه رهایی از اسارت طمع، نایل شدن به مقام ناامیدی [از مردم] است.[۱]

۵. حسد

حسد از صفت‌های رذیلتی است که بشر همواره به آن مبتلا بوده است. بر اساس آیات قرآن اولین قتلی که به‌ناحق در زمین صورت گرفت و در آن، قابیل برادر خود هابیل را کشت، از حسادت سرچشمه گرفت. هنگامی که قربانی هابیل مورد قبول درگاه الهی قرار گرفت و قربانی قابیل مقبول واقع نشد، حسد در سینهٔ قابیل به جنبش درآمد و او را به کشتن برادر واداشت.[۲] بسیاری از وقایع ناگواری که در صدر اسلام رخ داد نیز از حسادت کفار قریش و یهودیان و مسیحیان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله مایه می‌گرفت. در قرآن آمده است:

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ؛[۳] بسیاری از اهل کتاب ـ پس از اینکه حق برایشان آشکار شد ـ از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند که شما را، بعد از ایمانتان، کافر گردانند.

در آیه‌ای دیگر خداوند از مردم انتقاد می‌کند که چرا بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او حسد می‌ورزند:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ؛[۴] بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند.

۱. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۹۷.
۲. بنگرید به: مائده(۵): ۳۰ـ۲۷.
۳. بقره(۲): ۱۰۹.
۴. نساء(۴): ۵۴.

همچنین خداوند به ما دستور می‌دهد برای در امان ماندن از شر حسودان به او پناه ببریم:

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ؛[۱] بگو: «پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم؛ ... و از شرّ [هر] حسود، آنگاه که حَسَد ورزد.»

در روایات نیز حسد بسیار مذمت شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

حسد رأس همهٔ عیب‌ها است.[۲]

حضرت در سخن دیگری حسد را بزرگ‌ترین دام شیطان دانسته، و ایمان را نیز از حسد مبرا می‌شمارد[۳] و نیز می‌فرماید:

از حسد بپرهیز که بدترین صفت و زشت‌ترین خُلق و نیز سرشت ابلیس است.[۴]
بدترین همراه انسان، حسد است.[۵]

مفهوم حسد

علمای اخلاق در تعریف حسد می‌گویند: حسد آن است که انسان بخواهد نعمتی را که خداوند به دیگری داده، از او بگیرد. به بیانی دیگر، حسود کسی است که چشم دیدن نعمت و رفاه و آسایش دیگران را ندارد و اگر به نعمتی برسند، ناراحت و غمگین و اگر به مصیبتی دچار شوند، شادمان می‌شود.[۶]

البته باید دانست که حسد با غبطه و منافسه تفاوت دارد. غبطه و منافسه بدین معناست که شخص نمی‌خواهد نعمت‌هایی که خداوند به دیگران داده، از میان برود، بلکه دوست دارد همان نعمت‌ها را او نیز داشته باشد. بنابراین حسد از صفت‌های رذیله است، اما غبطه و

۱. فلق(۱۱۳): ۱ و ۵.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۹۹.
۳. همان.
۴. همان، ص ۳۰۰.
۵. همان.
۶. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعاده*، ص ۲۲۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

منافسه نه‌تنها مذموم و ناپسند نیست، بلکه در برخی موارد ممدوح نیز هست. در روایتی از امام‌صادق‌ؑ می‌خوانیم:

> مؤمن غبطه می‌برد، ولی حسد نمی‌ورزد. منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌برد.[۱]

برخی دانشمندان اخلاق برای حسد مراتبی ذکر کرده‌اند. ملااحمد نراقی برای حسد چهار مرتبه بیان می‌کند:

> مرتبه اول که از همه بدتر است، این است که شخص حسود دوست دارد نعمتی را که در اختیار دیگری است، از میان برود، هرچند هیچ سودی به خود او نرسد. مرتبه دوم آن است که دوست دارد نعمت دیگری زایل شود تا خود او آن را به‌دست آورد. این مرتبه از حسد نیز صفتی ناپسند و حرام است. مرتبه سوم آن است که دوست دارد نعمتی را که دیگری دارد، داشته باشد، اما بدان سبب که توانایی به‌دست آوردن آن را ندارد، دوست دارد نعمتی که در اختیار دیگری است نیز از میان برود و اگر خود او توان از میان بردن نعمت محسود را داشته باشد، آن را از میان می‌برد. مرتبه چهارم مانند مرتبه سوم است؛ تنها تفاوت در این است که اگر او توانایی نابودکردن نعمت محسود را داشته باشد، آن را از میان نمی‌برد. همه این مراتب حرام و ناپسند هستند، هرچند شدت رذالت و حرمت در مراتب پایین‌تر کمتر است.[۲]

آثار حسد

حسد آثار سوئی دارد و آدمی را به رفتارهای ناپسند وامی‌دارد. مفسران علت کشتن هابیل را حسادت برادرش به وی می‌دانند.[۳] همچنین آنچه موجب شد برادران یوسف او را به چاه اندازند، حسادت آنان به یوسف بود؛ زیرا یعقوب وی را بیش از دیگر فرزندان دوست داشت.[۴]

در سخنان پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ؑ نیز به آثار حسد بسیار پرداخته شده که برخی از آنها را به‌اختصار بیان می‌نماییم.

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۰۷.
۲. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعاده*، ص ۲۲۹.
۳. بنگرید به: مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۴، ص ۳۵۰.
۴. بنگرید به: همان، ج ۹، ص ۳۲۱.

۱. از بین بردن آرامش: چنان‌که بیماری جسمی آرامش آدمی را می‌رباید، حسادت نیز به همین‌سان زندگی را بر انسان تلخ می‌کند. امیرالمؤمنین‌ؑ می‌فرماید:

> سه چیز است که دارنده آن از زندگی شیرین بی‌بهره است: کینه، حسد و بدخلقی. شخص کینه‌توز همیشه معذب و همّ و غمش چندین برابر است.[۱]

> زندگی‌ای منغّص‌تر از زندگی حسود و کینه‌توز وجود ندارد.[۲]

۲. تحلیل بردن بدن و نابود کردن آن: بر پایهٔ بسیاری از روایات، حسد سلامت بدنی انسان را از میان می‌برد و بدن را تضعیف می‌کند. در روایتی از امام علی‌ؑ آمده است:

> قلب‌هایتان را از حسد پاک کنید که حسد بدن را می‌خورد و می‌سوزاند. چنان‌که زنگار، آهن را می‌خورد و نابود می‌کند، حسد نیز بدن را می‌خورد و از میان می‌برد.[۳]

۳. از بین بردن ارزش اعمال نیکو: امیرالمؤمنین‌ؑ می‌فرماید:

> حسد رفتارهای نیکوی انسان را می‌خورد و از میان می‌برد، چنان‌که آتش هیزم را می‌خورد و نابود می‌کند.[۴]

۴. نابود کردن دین و ایمان: امام‌صادق‌ؑ می‌فرماید:

> حسد و خودبینی و فخر فروشی، آفت دین هستند.[۵]

در روایتی از امام‌باقرؑ آمده است:

> حسد ایمان را می‌خورد و نابود می‌کند، چنان‌که آتش هیزم را می‌خورد.[۶]

۱. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۹۹.
۲. همان، ص ۳۰۰.
۳. همان.
۴. همان، ص ۳۰۱.
۵. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۰۷.
۶. همان، ص ۳۰۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

خلاصه آنکه حسد همان‌گونه که امیرالمؤمنین﵇ می‌فرماید؛ درختی است که میوه‌ای جز بدبختی دنیا و آخرت ندارد.[۱] از این رو بر هر مؤمنی است که برای پاک کردن قلب خود از این صفت بکوشد.

منشأ حسد و راه مبارزه با آن

برای اینکه بدانیم چگونه و با چه شیوه‌ای می‌توانیم با این صفت مبارزه کنیم، نخست باید علت‌ها و ریشه‌های پیدایش حسد را بررسی کنیم. ملااحمد نراقی شش منشأ و علت برای حسد برمی‌شمرد:

۱. **خباثت و پستی نفس:** چنین کسی به سبب خبث باطن نمی‌تواند نعمتی را بر دیگران ببیند. به همین رو، از نعمت و آسایش و رفاه دیگران غمگین و از بدبختی و رنج دیگران خوشحال می‌شود.

۲. **دشمنی:** چرا که هر کسی دوست دارد دشمنش خوار و زبون باشد.

۳. **میل به شهرت و آوازه:** چنین کسی دوست ندارد رقیبی برای او وجود داشته باشد.

۴. **رقابت:** زیرا هر دو در صدد رسیدن به یک مطلوب‌اند و موفقیت یکی به معنای شکست دیگری است.

۵. **تکبر:** شخص متکبر دوست ندارد کسی با او هم‌رتبه یا از او بالاتر باشد.

۶. **تعزز:** طبع شخص نمی‌پذیرد که دیگری بر او گردنکشی کند، از این رو دوست ندارد دیگران صاحب نعمت و مکنتی شوند و بر او فخر بفروشند.

همه اینها را می‌توان در دوستی دنیا و نعمت‌های آن خلاصه کرد و گفت منشأ حسد چیزی جز دوستی دنیا و نعمت‌های آن و از سویی ممکن نبودن دسترسی همهٔ مردم به آن نعمت‌ها نیست.[۲]

فیض کاشانی کینه را نیز یکی از ریشه‌های حسد می‌داند:

حسد نتیجهٔ کینه و کینه خود حاصل خشمی است که نتوانسته ارضا شود. کینه آن است

۱. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۹۹.
۲. بنگرید به: ملااحمد نراقی، *معراج السعاده*، ص ۲۳۲ـ۲۲۹.

که آدمی نسبت به دیگری در قلب خود سنگینی احساس کند و از او متنفر باشد و این حالت را ادامه دهد.[۱]

در روایات نیز به برخی از ریشه‌ها و علل حسد اشاره شده است. امیرالمؤمنین﵇ می‌فرماید:

اسلحه شخص پست، حسادت است.[۲]

بر پایه این روایت، یکی از ریشه‌های حسادت، پستی شخصیت حسود است.
در روایتی دیگر می‌فرماید:

حسد بردن دوست بر نعمت دوست، از دون‌همتی است.[۳]

بر اساس این روایت، پست‌همتی و نداشتن همت بلند موجب حسدورزی است.
در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است:

کسی که به وضعیت خود راضی است، دچار حسد نمی‌شود.[۴]

بر این مبنا نیز یکی از علت‌های حسادت زیاده‌خواهی و قانع نبودن به داشته‌های خود است.
اکنون که ریشه‌ها و علت‌های حسد مشخص شد، می‌توانیم راه‌های مبارزه با آن را بررسی کنیم. یکی از مهم‌ترین راه‌های مبارزه با حسد، شناسایی علت‌های آن و ریشه‌کن کردن آنهاست. البته ممکن است ریشه‌های حسد در افراد، متفاوت باشد، از این رو ضروری است هر کسی با تأمل در خود، علت‌های حسدورزی را بازشناسد و در از بین بردن آنها بکوشد.
یکی دیگر از راه‌های مبارزه با حسد، تفکر در آثار مهلک آن است. حسود باید با خود بیندیشد آیا حسدورزی که در واقع هیچ زیانی به محسود نمی‌رساند، به اندازه‌ای

۱. ملامحسن فیض کاشانی، *صافی*، ج ۱، ص ۱۷۱.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۰.
۳. همان.
۴. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

سودمند است که بتواند زیان‌های ناشی از حسد را جبران کند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

> خود را از شدت و گزندگی یخبندان، کینه، خشم و حسادت حفظ کنید و برای مبارزه با آنها سازوبرگ لازم ازقبیل تفکر و تدبر در آثار و پیامدهای سوء آنها و ... را فراهم کنید.[1]

راه دیگر برای مبارزه با حسد که مکمل راه‌های پیشین است، دوری کردن از عمل به مقتضای حسادت و انجام دادن رفتارهایی متضاد با آنهاست. برای مثال، هنگامی که فرد با دوستی برخورد می‌کند که به او حسادت می‌ورزد، به جای روی ترش کردن بکوشد با خوشرویی و به نیکی با او سخن بگوید و به جای عیبجویی، نیکی‌های او را برای دیگران بیان کند. اگر مدتی بدین‌گونه رفتار کند، به‌تدریج حسادت و کینه، کم‌رنگ و ضعیف شده و محبت و خیرخواهی جای آن را می‌گیرد.

۶. تکبر

تکبر از صفات ناپسندی است که در قرآن بسیار مذمت شده است. آنچه موجب شد شیطان سر از اطاعت خداوند بپیچد و از درگاه الهی رانده شود، تکبر او در برابر خداوند و برتر دانستن خود از آدم بود. خداوند می‌فرماید:

> وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛[2] و چون فرشتگان را فرمودیم: «برای آدم سجده کنید»، پس بجز ابلیس ـ که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد ـ [همه] به سجده درافتادند.

بسیاری از کسانی که در برابر دعوت انبیا می‌ایستادند و از پذیرش آن سر باز می‌زدند، متکبران بودند. در قرآن دربارهٔ حضرت صالح علیه السلام می‌خوانیم:

> قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُواْ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُواْ إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ إِنَّا بِالَّذِيَ آمَنتُمْ بِهِ

۱. همان، ص ۳۰۱.
۲. بقره(۲): ۳۴.

كَافِرُونَ؛[1] سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟» گفتند: «بی‌تردید، ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است مؤمنیم.»؛ کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: «ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید کافریم.»

همچنین دربارهٔ فرعون و اطرافیان او آمده است:

> ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْماً مُّجْرِمِينَ؛[2] سپس، بعد از آنان موسی و هارون را با آیات خود، به سوی فرعون و سران [قوم] وی فرستادیم، و[لی آنان] گردنکشی کردند و گروهی تبهکار بودند.

از این رو، خداوند به‌صراحت می‌فرماید:

> لاَ جَرَمَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ؛[3] شک نیست که خداوند آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌سازند، می‌داند، و او گردنکشان را دوست نمی‌دارد.

در روایات نیز این صفت به‌شدت مذمت شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

> سه دسته‌اند که خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و به آنها نگاه نمی‌کند و آنان را از گناهانشان پاک نمی‌کند و برای آنان عذابی دردناک است: پیر زناکار و حاکم ستمگر و فقیر متکبر.[4]

از امام‌صادق علیه السلام روایت شده است:

> در روز قیامت متکبران به شکل مورچه‌هایی درمی‌آیند و مردم آنها را لگدمال می‌کنند تا خداوند از محاسبهٔ اعمال مردم فارغ شود.[5]

۱. اعراف(۷): ۷۵ و ۷۶.
۲. یونس(۱۰): ۷۵.
۳. نحل(۱۶): ۲۳.
۴. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۱۱.
۵. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

در جهنم وادی‌ای برای متکبران وجود دارد به نام سقر. این وادی از شدت گرمای خود به خداوند شکایت می‌کند و از او می‌خواهد تا به او اجازه دهد نفسی تازه کند. پس نفسی می‌کشد و جهنم آتش می‌گیرد.[۱]

امیرالمؤمنین‌ؑ تکبر را حماقت،[۲] دام بزرگ شیطان،[۳] بزرگ‌ترین گناه، دردناک‌ترین عیب، زینت ابلیس[۴] و زشت‌ترین صفت[۵] می‌داند.

بدین‌ترتیب، در نظام اخلاقی اسلام تکبر یکی از صفات رذیله و بلکه بدترینِ این صفت‌هاست.

مفهوم تکبر

تکبر از کبر، یعنی بزرگی گرفته شده است؛ بدین معنا، که انسان خود را درحالی‌که واقعاً بزرگ نیست، بزرگ ببیند. ملامهدی نراقی در تعریف تکبر می‌گوید: تکبر حالتی است که آدمی خود را از دیگری بالاتر ببیند. درنتیجه، چنین شخصی از همنشینی با دیگران مضایقه دارد؛ با آنها هم غذا نمی‌شود؛ در کنار آنها نمی‌نشیند؛ از دیگران انتظار سلام دارد و....[۶]

عُجب یکی دیگر از صفت‌های ناپسند است که با تکبر تفاوت دارد. عُجب که از عَجَب مشتق شده، بدین معناست که انسان چنان شیفتهٔ توانایی‌ها و ویژگی‌های خود شود که حالت تعجب و شگفتی به او دست دهد و بدون اینکه خود را با دیگران مقایسه کند، با دیدن توانایی‌های خود دچار خودپسندی شود؛ درحالی‌که انسان تنها زمانی دچار تکبر می‌شود که خود را با دیگران مقایسه کند و به این نتیجه برسد که از آنها برتر است. از این رو، شُبَّر می‌نویسد:

عُجب آن است که انسان بدون مقایسه خود با دیگری نعمت‌های خود را بزرگ شمارد و نعمت‌دهنده را فراموش کند.[۷]

۱. همان، ص ۳۱۰.
۲. بنگرید به: تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۹.
۳. همان.
۴. همان.
۵. همان.
۶. بنگرید به: ملامهدی نراقی، *جامع السعادات*، ص ۲۱۶.
۷. عبدالله شُبَّر، *اخلاق*، ص ۲۸۵.

در روایات نیز تکبر نزدیک در همین معنا به‌کار رفته است. از پیامبرﷺ روایت شده است:

بزرگ‌ترین تکبر غَمص مردم و سفاهت حق است. راوی می‌گوید: عرض کردم غمص چیست و سفاهت حق به چه معناست؟ فرمود: این است که حق را نشناسی و بر اهل حق طعن زنی. کسی که چنین کند، با خداوند بر سر ردای الهی تکبر به دشمنی برخاسته است.[۱]

در روایتی از امام‌صادقؑ نیز آمده است:

تکبر آن است که مردم را کوچک شماری و حق را [به رسمیت] نشناسی.[۲]

در روایتی دیگر عمربن یزید می‌گوید: به امام‌صادقؑ عرض کردم: من غذای خوب می‌خورم و از عطرهای خوشبو استفاده می‌کنم و بر مرکب عالی سوار می‌شوم و غلامم به دنبال من حرکت می‌کند. آیا به نظر شما این تکبر است تا آن را رها کنم؟ امامؑ مدتی سکوت کرد و فرمود: متکبر ملعون کسی است که مردم را غمص کند و حق را [به رسمیت] نشناسد و نپذیرد. عرض کردم: حق را ناآگاه نیستم و پذیرفته‌ام، ولی غمص مردم چیست؟ فرمود: کسی که مردم را کوچک شمارد و بر آنها بزرگی بفروشد، متکبر است.[۳] بر پایهٔ این روایت، تکبر آن است که انسان دیگران را کوچک شمرده، از پذیرش حق سر باز زند.

اقسام تکبر و درجات آن

دانشمندان اخلاق برای تکبر اقسامی را برشمرده‌اند که این تقسیم‌بندی بر اساس فردی است که انسان نسبت به او تکبر می‌ورزد. شُبَّر تکبر را سه قسم بیان می‌کند:

۱. **تکبر در برابر خدا:** گاه شخص متکبر ربوبیت خداوند را نمی‌پذیرد و درنتیجه به

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۱۰.
۲. همان.
۳. همان، ص ۳۱۱.

bozorgmehr.sellfile.ir

درگاه الهی دعا و استغفاری هم ندارد. افرادی مانند فرعون و نمرود دچار این نوع تکبر بودند. خداوند می‌فرماید:

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِّي صَرْحاً لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛[1] و فرعون گفت: «ای بزرگان قوم، من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم. پس ای هامان؛ برایم بر گِل آتش بیفروز و برجی [بلند] برای من بساز، شاید به [حالِ] خدای موسی اطّلاع یابم، و من جدّاً او را از دروغگویان می‌پندارم.»

نمرود نیز در گفتگو با ابراهیم علیه‌السلام، خود را خدای مردم بیان می‌کند:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَآجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رِبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛[2] آیا از [حالِ] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می‌نازید، و] با ابراهیم درباره پروردگارش محاجّه [می]کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.» گفت: «من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم.» ابراهیم گفت: «خدا[ي من] خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآور.» پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

۲. تکبر در برابر انبیا و امامان: بسیاری از مردم خود را از پیامبران علیهم‌السلام و امامان علیهم‌السلام برتر دانسته، و از پذیرش دعوت آنان امتناع می‌کردند. هنگامی که پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به پیامبری مبعوث شد، مردم مکه می‌گفتند چرا قرآن بر مردی بزرگ از شهر مکه یا مدینه نازل نشد و به همین جهت از پذیرش دعوت او سر باز می‌زدند:

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ؛[3] و گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟»

۱. قصص(۲۸): ۳۸.
۲. بقره(۲): ۲۵۸.
۳. زخرف(۴۳): ۳۱.

۳. تکبر در برابر مردم: در این قسم، متکبر مردم را تحقیر می‌کند و اگر سخن حقی از آنان بشنود، آن را انکار می‌کند و نمی‌پذیرد.[1]

برخی از دانشمندان مسلمان برای تکبر درجاتی نیز بیان کرده‌اند. ملامهدی نراقی می‌نویسد: تکبر سه درجه دارد: درجهٔ اول آن است که خود را از دیگران برتر ببیند و آن را در عمل و گفتار اظهار کند که این بدترین درجهٔ تکبر است. درجهٔ دوم آن است که در دل، خود را از دیگران بالاتر ببیند و در عمل آن را اظهار کند، ولی برتری خود را به زبان نیاورد. درجهٔ سوم آن است که در باطن، خود را از دیگران بالاتر بداند، اما در عمل و زبان آن را اظهار نکند. این مرتبه از تکبر از مراتب دیگر پایین‌تر و صاحب آن به نجات نزدیک‌تر است.[2]

آثار تکبر

در آیات و روایات به برخی از آثار مهلک تکبر اشاره شده که ما برخی از آنها را بیان می‌کنیم:

۱. اختلال در توانایی فهم و درک انسان: افراد متکبر به دلیل خودبزرگ‌بینی، از درک بسیاری از حقایق عاجزند. خداوند می‌فرماید:

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ؛[3] کسانی که درباره آیات خدا ـ بدون حجّتی که برای آنان آمده باشد ـ مجادله می‌کنند، [این ستیزه] در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند [مایه] عداوت بزرگی است. این گونه، خدا بر دل هر متکبّر و زورگویی مُهر می‌نهد.

در آیه‌ای دیگر آمده است:

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِن يَرَوْاْ كُلَّ آيَةٍ لاَّ يُؤْمِنُواْ بِهَا وَإِن يَرَوْاْ سَبِيلَ الرُّشْدِ لاَ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً وَإِن يَرَوْاْ سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلاً؛[4] به زودی کسانی را که در زمین، بناحق تکبّر می‌ورزند، از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه‌ای

۱. بنگرید به: عبدالله شُبَّر، *اخلاق*، ص ۲۸۸.
۲. بنگرید به: ملامهدی نراقی، *جامع‌السعادات*، ص ۲۲۰.
۳. غافر(۴۰): ۳۵.
۴. اعراف(۷): ۱۴۶.

bozorgmehr.sellfile.ir

را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند، و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند.

۲. مقاومت در برابر دعوت پیامبران: از آنجا که متکبران توانایی شناخت حق از باطل را از دست داده‌اند، دعوت پیامبران را نمی‌پذیرند. خداوند دربارهٔ بنی‌اسرائیل می‌فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقاً تَقْتُلُونَ؛[1] و همانا به موسی کتاب [تورات] را دادیم، و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم، و عیسی پسر مریم را معجزه‌های آشکار بخشیدیم، و او را با «روح القدس» تأیید کردیم؛ پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد، کبر ورزیدید؟ گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید.

۳. عذاب الهی: کسانی که در برابر خدا و رسولان او تکبر ورزیده و از پذیرش دعوت آنها سر باز زنند، طبیعی است که سرنوشتی جز عذاب الهی نخواهند داشت:

وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛[2] و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند و از [پذیرش] آنها تکبر ورزیدند آنان همدم آتشند [و] در آن جاودانند.

۴. خوار کردن بزرگان: یکی دیگر از آثار تکبر این است که انسان‌های شریف و بزرگ را در نظر مردم خوار و کوچک می‌کند. امام علی﵇ می‌فرماید:

تکبر انسان بزرگ را کوچک می‌کند.[3]

اگر کسی بخواهد با تکبر خود را عزیز کند، این کار عین ذلت است.[4]

۱. بقره(۲): ۸۷.
۲. اعراف(۷): ۳۶.
۳. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۱۰.
۴. همان.

۵. طغیان: تکبر آغاز و سرچشمهٔ طغیان است. امیرالمؤمنین﵇ می‌فرماید:

از تکبر بپرهیز که سرچشمهٔ طغیان و نافرمانی خداوند است.[1]

منشأ تکبر و راه مبارزه با آن

بی‌تردید تکبر و خودبزرگ‌بینی ریشه‌هایی دارد که شناختن آنها ما را در مبارزه با آن یاری می‌دهد. از این رو در آثار اخلاقی و نیز در روایات به برخی از علت‌ها و ریشه‌های تکبر اشاره شده است.

شُبَّر عجب و خودپسندی را یکی از ریشه‌های اصلی تکبر می‌داند:

کسی که معتقد است توانایی‌ها و امتیازات خاصی دارد، به‌گونه‌ای که هرگاه متوجه آنها می‌گردد دچار تعجب و شگفتی می‌شود، در برخورد با دیگران نیز خود را از آنان برتر می‌داند.[2]

داشتن امتیازها و ویژگی‌های خاصی مانند عالم بودن، عامل بودن به دستورهای دینی، تعلق داشتن به خانواده‌ای اصیل و شریف، بهره‌مندی از زیبایی ظاهری، قدرت، مال و ثروت و... نیز چه‌بسا موجب شود انسان خود را از دیگران برتر بداند.

در بیان امیرالمؤمنین﵇ احساس حقارت و کوچکی نیز یکی از علت‌های تکبر به شمار آمده است. ایشان می‌فرماید:

تکبر نمی‌ورزد، مگر شخص پست.[3]

جز شخص پست و بی‌مایه تکبر نمی‌ورزد.[4]

با دانستن منشأ و ریشهٔ تکبر می‌توان به بررسی راه‌های مبارزه با آن پرداخت: اولین گام در مبارزه این است که شخص با آثار و پیامدهای سوء این صفت آشنا شود و به این نتیجه

۱. همان، ص ۳۰۹.
۲. بنگرید به: عبدالله شُبَّر، *اخلاق*، ص ۲۸۵.
۳. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۳۱۰.
۴. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

برسد که تکبر صفتی ناپسند است و باید نفس خود را از آن پاک کند. دومین قدم این است که بکوشد با عمل کردن به رفتارهایی که مقتضای تواضع است و دوری کردن از رفتارهایی که مقتضای تکبر است، به‌تدریج ریشه‌های این صفت را از قلب خود برکند.

۷. لجام‌گسیختگی زبان

زبان از اعضایی است که به‌رغم کوچک بودنش، میدان عمل گسترده‌ای دارد. چشم تنها در قلمرو دیدنی‌ها، گوش در قلمرو شنیدنی‌ها و حس بساوایی نیز تنها در امور قابل‌لمس اثرگذار است، اما قلمرو زبان، شنیدنی‌ها، دیدنی‌ها، بساوایی‌ها، امور مادی، معنوی، معقول و منقول را شامل می‌شود. از سوی دیگر، وجه امتیاز انسان بر حیوانات در همین توانایی سخن گفتن نهفته است. در واقع این زبان است که از خواسته‌ها، نفرت‌ها، گرایش‌ها، باورها، مطلوب‌ها و از باطن او خبر می‌دهد.

اگر زبان تحت کنترل باشد و درست به‌کار گرفته شود، آثاری بسیار مطلوب و اگر از کنترل خارج شود و نادرست به‌کار رود، آثاری بسیار نامطلوب بر جای می‌نهد. به همین سبب، خداوند در موارد متعددی بندگان خود را به استفاده صحیح از زبان و سخن نیکو گفتن توصیه می‌کند:

وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِيناً؛[1] و به بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است بگویند»، که شیطان میانشان را به هم می‌زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

هنگامی که بعضی مسلمانان نسبت‌های ناروایی به برخی همسران پیامبرﷺ دادند و یا دربارهٔ ازدواج او شایعاتی را مطرح کردند،[2] خداوند به مؤمنان توصیه کرد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَن يُطِعْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيماً؛[3] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از

۱. اسراء(۱۷): ۵۳.
۲. بنگرید به: ناصر مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱۷، ص ۴۴۳.
۳. احزاب(۳۳): ۷۰ و ۷۱.

خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید؛ تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید، و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان بَرَد قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است.

البته این مطلب به مسلمانان اختصاص ندارد و خداوند پیروان دیگر ادیان را نیز به سخن نیکو گفتن توصیه نموده است:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي‌إِسْرَائِيلَ لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً وَأَقِيمُواْ الصَّلوةَ وَآتُواْ الزَّكَوةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنكُمْ وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ؛[1] و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: «جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید، و با مردم [به زبانِ] خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید»؛ آنگاه، جز اندکی از شما، [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید.

در سخنان پیامبرﷺ و اهل‌بیت‌ﷺ نیز به آثار و پیامدهای دوگانه زبان اشاره شده است. پیامبرﷺ می‌فرماید:

اگر در چیزی شومی باشد، همان زبان است.[2]

امیرالمؤمنین‌ﷺ نیز می‌فرماید:

زبان صاحبش را به بیراهه می‌برد.[3]

زبان درنده‌ای است که اگر رها شود، گاز می‌گیرد.[4]

کسی که درست و استوار سخن بگوید، دلیل بسیاری فضیلت اوست.[5]

۱. بقره(۲): ۸۳.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳.
۳. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۱۳.
۴. همان.
۵. همان.

bozorgmehr.sellfile.ir

حضرت در بیانی دیگر می‌فرماید:

از نشانه‌های خوشبختی، استواری سخنان و رفتارهای همراه با رفق و مداراست.[۱]

در روایتی از امام زین‌العابدین علیه‌السلام آمده است:

هر بامداد، زبان انسان به همه اعضای او رو می‌کند و می‌گوید: حالتان چطور است؟ می‌گویند: خوبیم، به شرط آنکه تو ما را به حال خود بگذاری. سپس او را به خدا سوگند می‌دهند که مراعات حال ما را بکن که ما به سبب تو پاداش می‌گیریم و عذاب می‌شویم.[۲]

بدین سبب، معصومان علیهم‌السلام پیروان خود را به حفظ و مراقبت از زبان بسیار سفارش می‌کردند. در روایتی می‌خوانیم: مردی نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! مرا سفارشی کن. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: زبانت را نگهدار. وی این سؤال را سه بار تکرار کرد و همان جواب را شنید. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مرتبه آخر فرمود: وای بر تو! آیا مردم را جز درویده‌های زبانشان به رو در آتش جهنم می‌افکند؟[۳]

مفهوم لجام‌گسیختگی زبان

اگر اعضای جامعه هر سخنی را که مطابق میل و خواسته آنهاست، بر زبان آورند و به‌ناحق هر کسی را متهم به کارهای ناکرده کنند، همدلی و سازگاری اعضای جامعه به اختلاف و دشمنی تبدیل شده، نظام جامعه از میان می‌رود و جامعه به‌تدریج دچار فروپاشی می‌شود. بنابراین در هر جامعه‌ای انسان ناچار است محدودیت‌هایی را بر رفتار و گفتار خود اعمال کند.

در نظام اخلاقی اسلام، قواعد و هنجارهای سخن گفتن همان هنجارهایی است که در قرآن و روایات بیان شده است. در اسلام غیبت کردن، دروغ گفتن، چاپلوسی، مسخره کردن، افشای اسرار، تهمت زدن و مانند آنها حرام است. بنابراین، از نظر اسلام زبان لجام‌گسیخته زبانی است که در مقام سخن گفتن، معیارها و محدودیت‌های دینی را نادیده می‌گیرد.

---

۱. همان.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۱۵.
۳. همان.

برخی از این محدودیت‌ها عبارتند از:

۱. اشاعه ندادن کارهای زشت: مسلمان نباید کارهای زشت دیگران را بیان کند؛ زیرا این کار سبب می‌شود قبح و زشتی آن به‌تدریج از میان برود و دیگران نیز به آن اقدام کنند. خداوند می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛[۱] کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود، و خدا[ست که] می‌داند و شما نمی‌دانید.

۲. مسخره کردن؛

۳. دیگران را با نام‌های زشت خواندن؛

۴. عیبجویی کردن و تجسس کردن از مردم؛

۵. غیبت کردن: چنان‌که خداوند می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَى أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاء مِّن نِّسَاء عَسَى أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضاً؛[۲] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نباید زنانی زنانِ [دیگر] را [ریشخند کنند] شاید آنها از اینها بهتر باشند، و از یکدیگر عیب مگیرید، و به همدیگر لقبهای زشت مدهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره‌ای از گمانها گناه است، و جاسوسی مکنید، و بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است.

---

۱. نور(۲۴): ۱۹.
۲. حجرات(۴۹): ۱۱ و ۱۲.

bozorgmehr.sellfile.ir

۶. **دوزبانی:** امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

کسی که دورو و دو زبان باشد، روز قیامت با دو زبان آتشین به صحنه محشر وارد می‌شود.[۱]

۷. **بددهنی و فحاشی:** امام‌صادق علیه‌السلام فرمود:

یکی از نشانه‌های تردیدناپذیر دخالت و شراکت شیطان [در انعقاد نطفه فرد] این است که فحاش باشد و ابایی نداشته باشد از اینکه هر سخنی را بگوید و هر سخنی را دربارهٔ او بگویند.[۲]

۸. **دروغ:** امام‌باقر علیه‌السلام به نقل از امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید:

از دروغ بپرهیزید، خواه کوچک باشد یا بزرگ، شوخی باشد یا جدی؛ زیرا کسی که دروغ کوچک می‌گوید، جرئت گفتن دروغ‌های بزرگ را نیز پیدا می‌کند. مگر نمی‌دانید که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «بنده‌ای پیوسته راست می‌گوید، تا جایی که خداوند وی را جزو صدیقان می‌نویسد، و بنده‌ای پیوسته دروغ می‌گوید تا جایی که خداوند نام وی را در فهرست دروغگویان می‌نویسد.»[۳]

۹. **تهمت:** امام‌صادق علیه‌السلام فرمود:

هرگاه مؤمن برادر مؤمنش را متهم کند، ایمان قلبی او از میان می‌رود، چنان‌که نمک در آب از میان می‌رود.[۴]

۱۰. **سخن‌چینی:** پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به مسلمانان فرمود:

آیا می‌خواهید بگویم بدترین شما کیست؟ گفتند: آری، ای رسول‌خدا! ایشان فرمود: کسانی‌اند که سخن‌چینی می‌کنند و دوستان را از یکدیگر جدا می‌کنند و به افراد بی‌گناه عیب‌هایی نسبت می‌دهند.[۵]

---

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۴۳.
۲. همان، ص ۳۲۳.
۳. همان، ص ۳۳۸.
۴. همان، ص ۳۶۱.
۵. همان، ص ۳۶۹.

۱۱. **افشای اسرار:** امام‌صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

خداوند گروه‌هایی از مردم را به سبب افشای اسرار در این آیه «وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ؛[۱] و هرگاه از مسئله‌ای امنیتی مطلع می‌شوند، آن را منتشر می‌کنند» سرزنش کرده است. بنابراین از افشای اسرار بپرهیزید.[۲]

آثار لجام‌گسیختگی زبان

تجربیات هر شخص در زندگی روزمره نشان می‌دهد آزاد گذاردن زبان و بیان هر سخن بدون توجه به ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی، پیامدهای خطرناکی درپی دارد و چه‌بسا بر زبان آوردن یک سخن، موجب کشته شدن کسی گردد. در منابع اسلامی نیز به برخی از آثار لجام‌گسیختگی زبان اشاره شده است که مهم‌ترین آنها را به‌اختصار بیان می‌کنیم:

۱. **قساوت قلب:** بسیار سخن گفتن و هر سخنی را بر زبان آوردن قلب انسان را سخت و نفوذناپذیر می‌کند و درنتیجه سخن حق نمی‌تواند در آن راه یابد. امام‌صادق علیه‌السلام از قول حضرت مسیح علیه‌السلام می‌فرماید:

سخن بسیار در غیر یاد خدا نگویید؛ زیرا کسانی که بسیار در غیر یاد خدا سخن می‌گویند، قسیّ‌القلب هستند، ولی خودشان نمی‌دانند.[۳]

۲. **مسلط شدن مردم و در نتیجه خوار گردیدن:** کسی که هر سخنی را در هر زمان و مکانی بر زبان می‌آورد، دیگران را بر خود مسلط می‌کند و این نتیجه‌ای جز ذلت و خواری ندارد؛ زیرا او برای ساکت کردن آنها می‌باید خواسته‌هایشان را برآورده کند. ابوعلی جوانی از یاران امام‌صادق علیه‌السلام می‌گوید: در خدمت امام‌صادق علیه‌السلام بودم که به آزادشده خود سالم ـ درحالی‌که

---

۱. نساء(۴): ۸۳.
۲. همان، ص ۳۷۰.
۳. همان، ص ۱۱۴.

bozorgmehr.sellfile.ir

دست خود را بر لب‌هایش گذاشته بود ـ می‌فرمود: ای سالم! زبانت را نگهدار تا سالم بمانی و مردم را بر ما مسلط مکن.[۱]

عثمان‌بن عیسی از یاران امام‌کاظم‌ؑ می‌گوید: در محضر امام‌کاظم‌ؑ بودم که مردی به او عرض کرد: مرا سفارشی کن. امام‌ؑ فرمود: «زبانت را نگهدار تا عزیز باشی و مردم را بر خودت مسلط نکن تا خوار شوی.»[۲]

۳. ارتکاب گناهان و مشمول عذاب الهی شدن: چنان‌که در بحث مفهوم لجام‌گسیختگی زبان گذشت، کسی که زبان خود را کنترل نمی‌کند، سخنانی می‌گوید که هر یک مصداق گناهی هستند. چنین شخصی ممکن است دروغ بگوید، تهمت بزند، آبروی مردم را ببرد و هزاران گناه دیگر را مرتکب شود و بدین سبب مستوجب سخت‌ترین عذاب‌های الهی گردد. امام‌صادق‌ؑ به نقل از رسول‌خدا‌ﷺ می‌فرماید:

> خداوند زبان را عذابی کند که هیچ یک از دیگر اعضا را چنان عذاب نکرده باشد. زبان می‌گوید: خدایا! مرا چنان عذابی کردی که هیچ یک از دیگر اعضا را نکرده‌ای؟ گفته می‌شود: از تو سخنی صادر شد که به مشرق و مغرب زمین رسید و به سبب آن خون‌هایی به‌ناحق ریخته شد؛ مال‌هایی به ناحق غارت شد و ناموس‌هایی به‌ناحق هتک شد. به عزت و جلالم سوگند! تو را عذابی کنم که هیچ یک از اعضا و جوارح انسان را چنان عذاب نکرده باشم.[۳]

۵. برانگیختن فتنه‌ها و نابود کردن انسان: چه‌بسا سخنی نابجا یا نادرست که فتنه‌ای بزرگ میان مردم ایجاد کند و حتی خود گوینده را به کشتن دهد. امیرالمؤمنین‌ؑ می‌فرماید:

> چه بسیار فتنه‌ها که سخن آنها را برمی‌انگیزد.[۴]

---

۱. همان، ص ۱۱۳.
۲. همان.
۳. همان، ص ۳.
۴. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۱۳.

> چه بسیار خون‌هایی که با دهان ریخته شده است.[۱]

۶. پاسخ‌های درشت شنیدن: کسی که در سخن گفتن با دیگران احترام و ادب را رعایت نمی‌کند و هر سخنی را می‌گوید، باید آماده درشت‌گویی دیگران نیز باشد. امیرالمؤمنین‌ؑ می‌فرماید:

> آن‌که سخنان ناشایست بر زبان می‌آورد، سخنانی ناخوشایند می‌شنود.[۲]

عوامل لجام‌گسیختگی زبان و راه‌های مهار کردن آن

بی‌تردید لجام‌گسیختگی زبان در سرشت آدمی قرار داده نشده است. بنابراین عواملی درکارند که این صفت را به‌وجود می‌آورند. در منابع اسلامی برخی از این علت‌ها بیان شده که در ادامه به پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱. سخن را جزء عمل ندانستن: بر پایهٔ برخی روایات، یکی از علت‌های کنترل نکردن زبان این است که شخص سخن را جزئی از عمل و رفتار خود نمی‌داند و بدین جهت گمان می‌کند خداوند انسان را برای سخنانی که گفته است، مؤاخذه نمی‌کند. پیامبرﷺ می‌فرماید:

> کسی که مقام سخن را مقام عمل بداند، سخنش ـ جز در موارد لازم ـ کم می‌شود.[۳]

امیرالمؤمنین‌ؑ نیز می‌فرماید:

> سخن تو نگهداری می‌شود و در نامهٔ عمل تو برای همیشه می‌ماند. پس سخنانی بگو که تو را به خدا نزدیک کند و از سخنانی که تو را در نزد خدا زشت و منفور می‌کند، بپرهیز.[۴]

---

۱. همان.
۲. همان، ص ۲۱۳.
۳. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۱۶.
۴. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۰۹.

bozorgmehr.sellfile.ir

در روایتی از امام‌صادق‌ؑ آمده است:

کسی که سخنش را از عملش به شمار نیاورد، لغزش‌هایش بسیار و عذابش نزدیک خواهد شد.[۱]

۲. **بی‌اندیشه سخن گفتن:** کسی که پیش از سخن نیندیشد، دچار لغزش‌ها و خطاها و گناهان بسیاری خواهد شد. امیرالمؤمنین‌ؑ می‌فرماید:

اندیشه کردن در سخن [پیش از بر زبان آوردن آن] انسان را از لغزش در امان نگه می‌دارد.[۲]
قلب احمق در پسِ زبان او و زبان عاقل در پسِ قلب اوست.[۳]

از این روست که عاقل برخلاف احمق، سخنان ناشایست بر زبان نمی‌آورد.

۳. **پرگویی:** بسیار سخن گفتن نیز یکی دیگر از علت‌های از دست دادن کنترل زبان است. امیرالمؤمنین ؑ می‌فرماید:

کسی که زیاد سخن بگوید، دچار لغزش می‌شود.[۴]

۴. **عادت‌های نادرست:** کسی که عادت دارد عیب‌های دیگران را بیان کند، دروغ بگوید و... در این امور کنترلی بر زبان خود نخواهد داشت. از این رو علی‌ؑ می‌فرماید:

زبانت همان را می‌طلبد که به آن عادت کرده است.[۵]

با توجه به مطالبی که بیان شد، راه‌های مبارزه با لجام‌گسیختگی زبان نیز روشن می‌شود. گام اول در مهار کردن زبان این است که فرد در آثار و پیامدهای عنان‌گسیختگی زبان تأمل کند تا انگیزه‌ای قوی برای کنترل آن به‌وجود آید و گام دوم اینکه باید از پرگویی دوری کند و بکوشد سخن گفتن را به موارد ضروری و مورد نیاز محدود کند. گام سوم آن است که خود را

۱. محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۱۵.
۲. تمیمی آمدی، *غررالحکم و دررالکلم*، ص ۲۱۰.
۳. همان.
۴. همان، ص ۲۱۲.
۵. همان، ص ۲۱۳.

ملزم سازد پیش از آنکه سخنی بر زبان آورد، دربارهٔ آن اندیشه کند تا اگر درست بود، بر زبان آورد و اگر نادرست بود، بر زبان نراند. گام چهارم اینکه اگر عادت‌های نادرستی در سخن گفتن دارد، آنها را به‌تدریج کنار بگذارد که این نیز جز با ترک رفتارهای متناسب با آن عادت‌ها و انجام دادن رفتارهایی متناسب با عادت‌هایی ضد آنها، به‌دست نمی‌آید.

bozorgmehr.sellfile.ir

پرسش

۱. گناه چیست و چه آثاری درپی دارد؟

۲. انواع گناهان را بیان کنید.

۳. سرچشمهٔ ارتکاب گناهان کدام است و چگونه می‌توان از گناهان دوری کرد؟

۴. هوای نفس چیست و پیروی از آن چه آثاری دارد؟

۵. منشأ پیروی از هواهای آن و راه مبارزه‌کردن با آن را بیان کنید.

۶. حدود خشم را بیان کرده، آثار آن را با استناد به روایات توضیح دهید.

۷. راه مبارزه با خشم را به‌اختصار بیان کنید.

برای پژوهش

روانشناسی و علوم تربیتی امروزه نقش مهمی در جهت‌دهی و اصلاح رفتار انسان ایفا می‌کنند. یکی از زمینه‌هایی که می‌توان از این دو علم استفاده کرد، اخلاق و تربیت اخلاقی است. به نظر شما چگونه می‌توان از این دو علم و یافته‌های آنها در این زمینه استفاده کرد؟

برای مطالعه بیشتر

ابوحامد محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ج ۲.

امام خمینی، *چهل حدیث*، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

سیدعبدالحسین دستغیب، *گناهان کبیره*.

محمدرضا مهدوی کنی، *نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

bozorgmehr.sellfile.ir

منابع

bozorgmehr.sellfile.ir

منابع

۱. *قرآن‌کریم*

۲. *نهج البلاغه*، قم، دارالهجره، بی‌تا.

۳. ابن‌فهد حلی، *عدة الداعی*، بی‌جا، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.

۴. ابن مسکویه، *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*، انتشارات بیدار، ۱۴۲۲ق.

۵. ابن‌منظور، *لسان العرب*، بی‌جا، نشر ادب الحوزه، ط الاول، ۱۴۰۵ ق.

۶. احمدبن حنبل، *مسند احمد*، ۶ جلدی، بیروت، دارصادر، ۱۴۹۸ ق.

۷. الاحسائی، ابن‌ابی‌جمهور، *عوالی اللئالی المدرسین*، قم، انتشارات سیدالشهداء، ۱۴۰۵ ق.

۸. الحرانی، ابن شعبة، *تحف العقول عن آل الرسول*ﷺ، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعة، ط الثانی، بی‌تا.

۹. الحکیمی، محمدرضا و دیگران، *الحیاة*، تهران، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، چ پنجم، بی‌تا.

۱۰. الطریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تحقیق السیداحمد الحسینی، بی‌جا، مکتب نشر الثقافة الاسلامیة، ط الثانی، ۱۴۰۸ ق.

۱۱. الطهرانی، الشیخ آقا بزرگ، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، الجزء الاول، بیروت، دارالاضواء، ط الثالث، ۱۴۰۳ ق.

۱۲. الکلینی، محمدبن یعقوب، *الکافی*، ۸ جلدی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵.

۱۳. امام‌صادقؑ (منسوب به)، *مصباح الشریعه*، بی‌جا، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ق.

bozorgmehr.sellfile.ir

۱۴. انیس، ابراهیم و دیگران، *المعجم الوسیط*، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ سوم، ۱۳۶۷.
۱۵. تمیمی آمدی، عبدالواحدبن محمد، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۱۶. جعفری، محمدتقی، *آفرینش و انسان*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌تا.
۱۷. ــــــــــ، *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*، تهران، انتشارات اسلامی، چ دهم، ۱۳۶۳.
۱۸. جوادی آملی، عبدالله، *مبادی اخلاق در قرآن*، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۷.
۱۹. حرّ عاملی، محمدبن حسن، *وسائل الشیعه*، ۲۹ جلدی، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ق.
۲۰. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، *فلسفه تعلیم و تربیت*، تهران، سمت، ۱۳۷۲.
۲۱. دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی، *اخلاق اسلامی*، قم، نشر معارف، ۱۳۸۰.
۲۲. سبحانی، جعفر، *فروغ ابدیت*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌تا.
۲۳. سعدی، *گلستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چ چهارم، ۱۳۷۴.
۲۴. شُبّر، سیدعبدالله، *اخلاق*، ترجمه محمدرضا جباران، قم، انتشارات هجرت، چ هفتم، ۱۳۸۰.
۲۵. صدوق، ابوجعفر محمد، *عیون اخبار الرضا*ﷺ، ۲ جلدی، بی‌جا، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.
۲۶. ــــــــــ، *من لا یحضره الفقیه*، ۴ جلدی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.
۲۷. صدر، سیدحسن، *شیعه و پایه‌گذاری علوم اسلامی*، ترجمه سیدمحمد مختاری، تهران، روزبه، چ دوم، ۱۳۵۷.
۲۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ۲۰ جلدی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ط الثالث، ۱۲۹۷ ق. (نرم افزار جامع التفاسیر)
۲۹. ــــــــــ، *سنن النبی*، تحقیق محمدهادی فقهی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۳۰. طوسی، خواجه‌نصیرالدین، *اخلاق ناصری*، تحقیق مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی، چ دوم، ۱۳۶۰.

۳۱. عاملی، محمدبن حسن، *الفصول المهمه فی اصول الائمه*، ۲ جلدی، تحقیق محمدبن محمدحسین القائینی، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۳۲. غزالی، ابوحامد محمد، *کیمیای سعادت*، ۲ جلدی، به کوشش حسین خدیوجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۶۸.
۳۳. فتحعلیخانی، محمد، *آموزه‌های بنیادین علم اخلاق*، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۹.
۳۴. فیض کاشانی، ملامحسن، *الصافی*، ۵ جلدی، مشهد، دارالمرتضی للنشر، بی‌تا.
۳۵. کوچنانی، قاسمعلی، *فرهنگ اخلاق*، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی الحوراء، ۱۳۷۶.
۳۶. کین، سم، *گابریل مارسل*، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران، انتشارات گروس، ۱۳۷۵.
۳۷. مصباح یزدی، محمدتقی، *آموزش عقاید*، بی‌جا، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵.
۳۸. ــــــــــ، *اخلاق در قرآن*، ۲ جلدی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۳۹. ــــــــــ، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینیﷺ، ۱۳۷۷.
۴۰. مطهری، مرتضی، *آشنایی با علوم اسلامی*، ۳ جلدی، قم، انتشارات صدرا، بی‌تا.
۴۱. ــــــــــ، *حکمتها و اندرزها*، قم، صدرا، چ سوم، ۱۳۷۲.
۴۲. ــــــــــ، *مجموعه آثار*، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰.
۴۳. ــــــــــ، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی*(۴ـ۱)، بی‌جا، انتشارات اسلامی، بی‌تا.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر، *اخلاق در قرآن*، قم، مدرسه الامام علی‌ابن ابیطالب، ۱۳۷۷.
۴۵. ــــــــــ، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۴۶. ــــــــــ، *زندگی در پرتو اخلاق*، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۶.
۴۷. موسوی خمینی(امام)، روح الله، *تحریر الوسیله*، ۲ جلدی، تهران، مکتبه الاسلامیه، بی‌تا.
۴۸. مولوی، جلال‌الدین محمد، *مثنوی معنوی*، با تحقیق رینولد نیکلسون، تهران، انتشارات مولی، بی‌تا.
۴۹. میرزاحسین نوری، *مستدرک الوسائل*، ۱۸ جلدی، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ ق.
۵۰. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینیﷺ، *فلسفه اخلاق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینیﷺ، ۱۳۷۷.

bozorgmehr.sellfile.ir

۵۱. نراقی، ملااحمد، *معراج السعاده*، تهران، انتشارات رشیدی، بی‌تا.
۵۲. ــــــــــــ، *معراج السعاده*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۵۱.
۵۳. نراقی، ملامهدی، *جامع السعادات*، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۱.
۵۴. ــــــــــــ، *جامع السعادات*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا.

55. Morgan T. Clifford and Richard A. King and John R. Weisz an dJohn Schopler; Psychology; 7th ed.; New York: McGraw-Hill Book Company; 1986.
56. Lickona, Thomas; "Teacher's Role in character edution", in Journal of Moral Education; vol. 179, Issue 2, 1997.

bozorgmehr.sellfile.ir